

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ تحولات اجتماعی

رادیو در ایران

رضا مختاری اصفهانی

اداره کل پژوهش‌های رادیو

گروه پژوهشی مطالعات فرهنگی

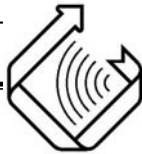
جهاد دانشگاهی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

دفتر پژوهش‌های رادیو

۱۳۸۸

تهران

سرشناسه	مختاری، رضا
عنوان و پدیدآور	تاریخ تحولات اجتماعی رادیو در ایران/ رضا مختاری اصفهانی؛ [برای] اداره کل پژوهش‌های رادیو، گروه پژوهشی مطالعات فرهنگی؛ [اجرا] جهاد دانشگاهی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
مشخصات نشر	تهران: طرح آینده، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	۲۴۳ ص.
شابک	۲۰۰۰۰ ریال: 8-978-964-8828-78
وضعیت فهرست نویسی	فیپا
موضوع	رادیو - ایران - پخش -- تاریخ.
موضوع	رادیو - ایران - پخش - جنبه‌های اجتماعی
شناسه افزوده	صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. اداره کل پژوهش‌های رادیو. گروه پژوهشی مطالعات فرهنگی
شناسه افزوده	جهاد دانشگاهی. واحد تهران. دانشکده علوم اجتماعی.
رده‌بندی کنگره	HE ۸۶۸۹/۹/الف۹م۳۳ ۱۳۸۸:
رده‌بندی دیویی	۳۸۴/۵۴۰۹۵۵:
شماره کتابخانه ملی	۱۷۱۳۳۹۸:



نویسنده: رضا مختاری اصفهانی

ویراستار: مراد مهدی‌نیا

نمایه: ایرج محمدی

حروف‌نگار: محبوبه یوسفی‌مقدم

طرح روی جلد: مهدی مهدیان

ناشر: طرح آینده

نوبت چاپ: اول

شماره پژوهش: ۵۴۳

تاریخ انتشار: ۱۳۸۸

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

بها: ۲۰۰۰۰ ریال

مرکز پخش: فروشگاه‌های سروش

تهران، خیابان ولیعصر، خیابان جام‌جم، صداوسیما جمهوری اسلامی ایران،

ساختمان شهدای رادیو، تلفن: ۲۲۱۶۷۷۰۸ نمابر: ۲۲۶۵۲۴۸۶

هر گونه استفاده کلی منوط به اجازه کتبی از دفتر پژوهش‌های رادیو می‌باشد.

فهرست مطالب

.....	اشاره.....	أ
.....	فصل اول: رادیو و سیاست.....	۱
.....	از کنترل رادیو تا سانسور برنامه.....	۱
.....	سانسور.....	۳
.....	سیاست تبلیغی دولت.....	۱۴
.....	فصل دوم: رادیو و جنگ.....	۲۹
.....	جنگ جهانی دوم و اشغال ایران.....	۲۹
.....	رادیو در دوران اشغال.....	۳۸
.....	جنگ اعراب و اسرائیل (۱۳۴۶).....	۴۸
.....	جنگ ایران و عراق (۱۳۵۹).....	۵۹
.....	رادیو جبهه.....	۶۲
.....	فصل سوم: رادیو در جنبش‌های ملی و مذهبی.....	۶۷
.....	تحول ناسیونالیسم ایرانی در رادیو.....	۶۷
.....	جنبش ملی‌شدن صنعت نفت ایران.....	۷۰
.....	از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.....	۷۸
.....	جنبش ضدبهایبی.....	۹۷
.....	قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲.....	۱۰۵
.....	فصل چهارم: فرهنگ و رادیو.....	۱۲۵
.....	فرهنگ‌سازی رادیو.....	۱۲۵

۱۳۱	زبان فارسی و هویت فرهنگی
۱۳۵	رادیو و آموزش
۱۴۲	برنامه فرهنگ مردم
۱۵۳	فصل پنجم: شعر و موسیقی در رادیو
۱۵۳	پیشینه تاریخی
۱۶۱	شعر و موسیقی در رادیو رضاشاهی
۱۶۶	شعر و موسیقی رادیو پس از شهریور بیست
۱۷۹	ضمائم
۲۱۹	منابع و مأخذ
۲۲۷	نمایه

اشاره

ایدئولوژی و قدرت همزاد یکدیگرند. ایدئولوژی عمل سیاسی را شکل می‌دهد و آن را هدایت می‌کند. قدرت سیاسی نیز برای راهبری توده‌ها به ایدئولوژی نیاز دارد. ایدئولوژی باید به نیازهای یک جامعه پاسخ گوید و توده‌ها را با قدرت سیاسی همراه سازد. بر این اساس است که ایدئولوژی کارکردی فراگیر داشته و تمام امور اجتماع را در بر می‌گیرد. بی‌جهت نیست که ایدئولوژی را دین دنیای جدید می‌خوانند. گروهی که خواهان به‌دست‌آوردن قدرت سیاسی است، برای پذیرش خود از سوی اکثریت جامعه لازم است اندیشه سیاسی خود را تبدیل به ایدئولوژی کند تا آن اندیشه مشروع جلوه کرده و پایه مشروعیت فرمانروایان گردد. در واقع ایدئولوژی برای توده‌ها زمینه‌های ذهنی و روانی ایجاد می‌کند تا آنان ابزاری در اختیار قدرت سیاسی شوند. اما این اقدام خود به ابزاری نیاز دارد تا توده‌های بی‌شکل را در جهت خواسته‌های قدرت سیاسی همراه سازد. از جمله این ابزار می‌توان به رسانه‌های گروهی، نهادها و سازمان‌های تبلیغاتی، نهاد آموزش و پرورش و نهادهای دینی و مذهبی اشاره کرد؛ ابزاری که ارزش‌ها و الگوهای رفتاری مورد نظر حکومت را به توده‌ها منتقل می‌کنند. قدرت سیاسی از طریق اعمال این ارزش‌ها روابط خود را با شهروندان تعریف می‌کند و با ایجاد این رابطه به سوی تشکیل یک جامعه سیاسی گام برمی‌دارد. در واقع ارزش‌های مورد حمایت دولت از این ویژگی برخوردارند که به عنوان یک امتیاز در جامعه شناخته می‌شوند و چندان توسط ابزار

ب تاریخ تحولات اجتماعی رادیو در ایران

پیش‌گفته تبلیغ و ترویج می‌گردند که ارزش‌های مقابل یا مخالف آنها به عنوان ناهنجاری شناخته می‌شوند. بر این مبنا ارزش‌های مخالف ایدئولوژی حاکم، فرهنگ غیررسمی و پنهان می‌شوند و با خطر مجازات و سرکوب توسط قدرت سیاسی مواجه هستند. درمقابل، فرهنگ رسمی، افراد اجتماع را به یکدیگر - هرچند به صورت ظاهر - پیوند می‌دهد و به آنان ذهنیت جمعی می‌بخشد؛ ذهنیتی که از آنان «ما» می‌سازد و راه رسیدن به هدف برایشان تسهیل می‌شود. این ذهنیت که محصول ایدئولوژی است، پدیده‌ای به نام «هویت جمعی» را برای یک ملت می‌سازد. درواقع هویت به مثابه هستی و حیات یک ملت محسوب می‌شود. مگر نه این است که انسان برای هستی خود حاضر به هر کاری است؟! اگر قدرت سیاسی موفق به انجام چنین مهمی گردد، می‌تواند افراد ملت را در راه اهداف و مقاصد خود به هرگونه اقدامی مجاب سازد. به بیانی دیگر، قدرت با دراختیارداشتن وسایل و ابزار تأثیرگذار بر جامعه معنا می‌یابد (قاضی، ۱۳۸۲: ۲۱). از همین رو ایدئولوژی در تحولات سیاسی و اجتماعی تأثیر فراوانی دارد و به عبارتی می‌تواند مسیر جامعه‌ای را تغییر دهد.

هرچند واژه «ایدئولوژی» از ابداعات دوران انقلاب کبیر فرانسه است، اما بر کاری که صفویه در گسترش تشیع و بنای حکومتی بر مبنای آن انجام دادند، می‌توان اقدامی ایدئولوژیک تلقی کرد؛ اقدامی که به توده‌های ایرانی برای اولین بار مفهوم ملت داد و نهاد سلطنت را فارغ از نهاد خلافت، مشروعیت دینی بخشید. به نظر می‌رسد اصطلاحات «ملت شیعه» و «پادشاه کشور شیعه» در ادبیات رجال سیاسی و دینی ایران بر این مبنا وجود داشته‌اند.

انقلاب مشروطه تحولی در هویت ملی ایرانیان بود. این انقلاب که تحت تأثیر اندیشه‌های سیاسی غرب بود، به ملت معنایی فراگیرتر داد که پیروان مذهب تشیع بخشی از آن بودند. داشتن حقوق مساوی برای تمامی طبقات و

صاحبان مذاهب مختلفه هرچند در عمل توفیقی نداشت، اما در گفتمان روشنفکران از جایگاه خاصی برخوردار بود. بر این اساس، ملت ایران جایگزین ملت شیعه شد. انقلاب مشروطه درصدد اصلاح رابطه حکومت و ملت برآمد. رابطه‌ای که تمامی طبقات اجتماع را به نارضایتی از وضعیت اجتماعی خود سوق داده و موجب مهاجرت بسیاری از نخبگان کشور به خارج گردیده بود. از آنجا که استبداد پادشاه موجب چنین رابطه‌ای بود، مشروطه‌شدن اختیارات او راه‌حل آن تشخیص داده شد. در واقع انقلاب مشروطه واکنش ملت ایران در مقابل استبداد سلطنتی بود که از هم‌گسیختگی ملی را به وجود آورده بود. این نارضایتی در بین علما، تجار و برخی از رجال دولتی موجب شده بود که مشروعیت دینی و پایگاه اجتماعی سلطنت قاجار متزلزل شود. حتی زیاده‌خواهی‌های قدرت‌های خارجی از منظر ناکارآمدی سلطنت استبدادی نگریده می‌شد.

مشروطه‌شدن ایران برای ناسیونالیسم ایرانی قرین توفیق نبود. مستظهر بودن محمدعلی شاه ضدمشروطه به روسیه تزاری و اتحاد نامیمون روس و انگلیس در قرارداد ۱۹۰۷ برای تقسیم ایران شکست بزرگی برای ناسیونالیسم ایرانی بود. بعد از خلع محمدعلی شاه آنچه بیشتر در نظر ایرانیان نمود داشت، دخالت‌های بیگانگان در امور داخلی‌شان در غیبت استبداد شاهی بود. از این رو استعمارستیزی بر وجه آزادیخواهی و استبدادستیزی ناسیونالیسم ایرانی غالب شد. اولتیماتوم روس‌ها برای اخراج مورگان شوستر، تعطیلی مجلس دوم در سال ۱۹۱۱ میلادی بر اثر فشارهای روس و انگلیس، تجاوزات روس‌ها در شمال ایران و مداخلات انگلیس‌ها در جنوب، اشغال تمامی کشور در هنگامه جنگ جهانی اول، قرارداد ۱۹۱۵ میان روس و انگلیس برای الحاق مناطق نفوذ مورد اشاره در قرارداد ۱۹۰۷ و قرارداد ۱۹۱۹، سیاه‌ای از ضربات سهمگین بیگانگان بر هویت و منافع ملی ایرانیان از مشروطه تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ است.

البته این استعمارستیزی مبتنی بر بی‌توجهی به داخل نبود. نخبگان ایرانی ره‌اشدن از یوغ استعمار را در سایه اصلاح روحیات ایرانی، توسعه فرهنگ و دانش عمومی و در نتیجه ایستادگی در مقابل قدرت‌های خارجی می‌دیدند. به اعتقاد آنان، با مردمانی بی‌دانش و جامعه‌ای عقب‌افتاده، دستیابی به استقلال ملی ممکن نبود. وحدت ملی مقدمه استقلال ملی است و دستیابی به این دو مستلزم خودآگاهی ملی بود. در واقع این خودآگاهی ملی همان ذهنیت جمعی بود که بایستی هویت ملی ایرانیان می‌شد. آنان بایستی برای رفع عقب‌ماندگی خود به تجدد غربی روی می‌آوردند و برای ایجاد وحدت ملی و امنیت خود از حکومتی مقتدر و متمرکز حمایت می‌کردند. شاید بتوان هفده دستورالعمل سیدحسن تقی‌زاده در روزنامه **کاه** را مانیفست نخبگان ایرانی برای نجات ایران از وضع موجود دانست. او این اقدامات را برای «خوشبختی دنیوی و نجات ملی ایران» می‌داند: «۱. تعلیم عمومی و خودکشی برای عمومیت آن، ۲. نشر کتب مفیده و ترجمه کتب فرنگی و منتشرساختن آنها، ۳. اخذ اصول و آداب و رسوم تمدن اروپایی و قبول آن بلاشرط، ۴. ترویج فوق‌العاده و خیلی زیاد از انواع ورزش‌های بدنی به ترتیب اروپایی، ۵. حفظ وحدت ملی ایران، ۶. حفظ زبان ملی، یعنی فارسی از فساد، ۷. اعلان جنگ بی‌امان برضد تریاک و افور و الکل، ۸. جنگ برضد تعصبات جاهلانه و مساوات تامه حقوق پیروان مذاهب مختلفه، ۹. محاربه برضد امراض عمومی و خصوصاً مالاریا (نویب)، امراض تناسلی، سل، محرقه و حصبه و امراض اطفال، ۱۰. حفظ استقلال ایران، ۱۱. آبادی مملکت به ترتیب اروپایی و مخصوصاً داخل کردن ماشین، ۱۲. آزادی زن‌ها و تربیت و تعلیم و تحصیل حقوق و اختیارات آنان، ۱۳. جنگ شدید و آتشین برضد دروغ، ۱۴. جدّ و اهتمام در برانداختن صفت خبیثه اسباب‌چینی و دیپلماسی که اخیراً بدبختانه در زیر این عنوان در ایران شایع و مرغوب هم شده، ۱۵. برانداختن رسم ننگین عشق غیرطبیعی که از قدیم‌الایام یکی از بدترین رذایل قوم ما بوده و

از موانع عمده تمدن است، ۱۶. جنگ برضد شوخی و هزل و مبالغه و یاهوسرایی و پرگویی و سعی در ایجاد خصلت جدی بودن در میان مردم، ۱۷. احیای سنن مستحسنة قدیمه ایران.» (معظم پور، ۱۳۸۳: ۹۵-۹۴)

اجماع درباره اصلاحات مملکتی در میان روشنفکران و سیاستمداران چندان بود که در بهار ۱۳۰۱ چند تن از نمایندگان مجلس چهارم، سیدحسن مدرس، عبدالحسین تیمورتاش، نصرت الدوله فیروز و میرزاهاشم آشتیانی، برنامه اصلاحاتی ارائه کردند که در آن بر استقلال ایران، اصلاحات سیاسی، مالی، اخذ تجدد غربی و توسعه فرهنگ عمومی تأکید شده است. (دریگی، ۱۳۸۲: ۲۸-۲۴)

بر این اساس، پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و اصلاحاتی که رضاخان سردارسپه در حوزه نظامی انجام داد، نخبگان ایرانی را متوجه او ساخت. ضعف نظامی ایران نکته‌ای است که از شکست ایرانیان در جنگ با روس‌ها در زمان فتحعلی‌شاه مورد توجه قرار گرفته بود. از همین رو اصلاحات نظامی در سرلوحه اقدامات عباس میرزای ولیعهد قرار گرفت. ناسیونالیسم ایرانی هم از همین قسمت ضربه‌پذیر بود و در دوران مشروطه در مقابل قدرت‌های بیگانه دست و پا بسته می‌نمود. تحقیری که در اشغال ایران در این سال‌ها تحمیل گردید، خاطره جمعی ایرانیان در تنفر از روس و انگلیس شده است. همین نیاز بود که راه رضاخان سردارسپه به قدرت را تسهیل می‌کرد. موفقیت او در حوزه نظامی همراه با رعبی که در عرصه سیاست ایجاد کرده بود، دست به دست هم داد تا او برنده نهایی صحنه سیاست ایران باشد. آنچه در ابتدای سلطنت رضاشاه به عنوان «طرح اصلاحات مملکتی» به او ارائه شد، نشان از انتظاری است که برخی از گروه‌های اجتماع از وی داشته‌اند. در این طرح عرفی کردن حکومت تحت عنوان «تفکیک کامل قوای سیاسی از قوای روحانی و مداخله نکردن عملی روحانیون در امور و از میان بردن نفوذ آنها» درخواست شده است. اصلاحات در حوزه فرهنگ از جمله مسائل مهمی

است که در طرح مذکور ذیل «معارف» مورد توجه قرار گرفته است: «ایجاد مدارس ابتدایی و اجباری کردن تحصیلات پس از دایرشدن آنها برای ذکور و اناث و همچنین ایجاد مدارس صنعتی که مستلزم به کارانداختن بیکارها و ترویج اصول تمدن جدید خواهد بود، وحدت زبان مملکتی و ترویج زبان فارسی در تمام مملکت به وسیله مدارس، فرستادن عده معینی شاگردان همه ساله به اروپا برای آموختن صنایع مختلفه، تهیه کتب مقدماتی مفید برای تدریس در مدارس و قدغن کردن استعمال کتب امروزه که فوق العاده بد تنظیم شده اند، ایجاد دارالتألیف و مدارس موسیقی و نقاشی برای ایجاد روح تازه و خارج کردن جامعه از خمودت فعلی» از جمله پیشنهادهایی است که در طرح اصلاحات مملکتی به رضاشاه آمده است (اسناد و مکاتبات تیمورتاش، ۱۳۸۳: ۱۹۴-۱۹۲). آنچه در این طرح قابل ملاحظه است، توجه به دو شاخصه مهم ناسیونالیسم و تجدد از طریق فرهنگ است. در واقع فرهنگ مهم ترین انتقال دهنده ایدئولوژی پهلوی به لایه های اجتماع و ایجاد هویت ملی بود.

احزابی هم که در این دوره تأسیس شدند، بر این دو شاخصه تأکید داشتند. از جمله جمعیت ایران جوان (۱۳۰۴) در مرامنامه خود بر «حفظ وحدت ملی و آبادی ایران و ترویج قسمت خوب تمدن غرب» تأکید داشت (اسنادی از مطبوعات و ...، ۱۳۸۰: ۳۲۹). بر این اساس، «الغای کاپیتولاسیون و کلیه امتیازات قضایی و حقوقی برای اتباع خارجه در ایران» جزو اصول مرامنامه این حزب بود (همان: ۳۳۰). در این میان، جمعیت ایران نو وفاداری به سلطنت رضاشاه را بر این دو شاخصه اضافه می کرد. به طوری که در قسم نامه عضویت حزب آمده بود: «با قبول عضویت جمعیت [ایران نو] که در تحت ریاست عالیّه اعلی حضرت شاهنشاهی (رضاشاه پهلوی) شاهنشاه ایران تشکیل می شود، به شرافت خودم قسم می خورم که در اجرای مرام و مقصود جمعیت که خلاصه آن خدمت به عظمت و استقلال مملکت در لوای

سلطنت پهلوی و صدیق و وظیفه‌شناس بودن نسبت به وطن و اعلیٰ حضرت شاهنشاهی و استفاده از قدرت معظم‌له در اجرای اصلاحات اساسی در ایران و سوق دادن مملکت به طرف ترقی و تجدد و مبارزه شدید با هر نوع نفوذهای خارجی و داخلی و عناصری که مخالف و مانع پیشرفت اصلاحات اساسی و ترقی و تجدد مملکت باشند و ترویج اصول صداقت و وظیفه‌شناسی و وطن‌دوستی و صحت عمل در جامعه و مبارزه و با اضرار آن می‌باشد، از هر نوع فداکاری و کوشش خودداری ننموده و کاملاً خود را مطیع تصمیمات جمعیت بدانم...» (همان: ۲۹۵-۲۹۴)

ایران نو یک حزب دولتی بود و تیمورتاش، وزیر دربار مقتدر رضاشاه، در رأس آن قرار داشت. به نظر می‌رسد ایران نو از احزاب فاشیست و نازیست ایتالیا و آلمان الگوبرداری کرده و سعی در ایجاد کیش شخصیت برای رضاشاه داشت. این حزب از یک سو درصدد ایجاد تشکیلات منضبط در مجلس برای تصویب طرح‌های موردنظر دربار بود و از سوی دیگر سعی در «بسیج و سازماندهی افسران ارتش، کارگزاران و برخی عناصر گسترده‌تر جامعه» در حمایت از رضاشاه داشت (اتابکی، ۱۳۸۵: ۹۶). بر این مبنا ایدئولوژی رژیم علاوه بر ناسیونالیسم و تجدد روشنفکران دوره مشروطه بر شاه‌پرستی و تقدیس مقام او تکیه و تأکید کرد. همین تفاوت بود که سلطنت رضاشاه را به استبداد سوق داد و از آن حکومتی توتالیتر ساخت. تیمورتاش اهداف حزب ایران نو را «استقلال ایران در زیر درفش پهلوی» و پیشرفت آن را از طریق «قدرت رضاشاه به سوی تمدن و تجدد» اعلام کرد. (همان: ۱۰۱)

با توجه به آنچه در برنامه اصلاحی ارائه شده به رضاشاه در ابتدای سلطنتش آمده بود و تأکیدی که حزب ایران نو بر محوریت رضاشاه در حیات ایران داشت، می‌توان ایدئولوژی رژیم پهلوی را مبتنی بر ناسیونالیسم، تجدد غربی، شاه‌پرستی و تشکیل حکومت عرفی دانست. شاه‌پرستی با

ایدئولوژی مشروطه مابینت داشت و عرفی‌گرایی، روحانیون را به عنوان یک قشر فعال اجتماعی از صحنه سیاست و اجتماع حذف می‌کرد.

حزب ایران نو با همه تلاشی که داشت، ناکام ماند و فراگیر نشد. اما ایدئولوژی رژیم از طریق انجمن‌های فرهنگی در جامعه تبلیغ و ترویج می‌شد. انجمن‌های فرهنگی غیردولتی از دوره مشروطه فعال بودند و با چاپ و انتشار کتاب و نشریات فرهنگی و ادبی و همچنین برگزاری جلسات گوناگون در ترویج ناسیونالیسم و تجدد می‌کوشیدند. وظایفی که این انجمن‌ها انجام می‌دادند، در مرامنامه جمعیت ایران جوان مورد توجه قرار گرفته و در فصل «مسائل اجتماعی» آمده بود: «... (ج) تأسیس کلاس‌های اکابر مردانه و زنانه، (چ) تأسیس موزه‌ها و کتابخانه‌ها و قرائتخانه‌ها و تئاترها و غیره.» (همان: ۳۳۱)

با این همه، انجمن‌های فرهنگی غیردولتی در انجام وظایف خود با تنگی وضعیت مالی مواجه بودند و دست نیاز در مقابل دولت دراز داشتند. با سفر رضا شاه به ترکیه و تشدید دخالت دولت در تمامی حوزه‌ها به ویژه فرهنگ، وظایف این انجمن‌ها به سازمان دولتی پرورش افکار محول گردید.

همان‌گونه که آمد، قدرت سیاسی برای ترویج ایدئولوژی موردنظر خود از رسانه‌ها بهره فراوان می‌برد. این رسانه‌ها هستند که ایدئولوژی قدرت سیاسی را تبدیل به ارزش و هنجار جامعه می‌کنند. بنا بود سازمان پرورش افکار با ایجاد رسانه‌های گوناگون با توده‌های مردمی ارتباط برقرار کرده و واسطه دولت و ملت شود، آن هم در روزگاری که شکاف میان این دو عمیق شده بود. به نظر می‌رسد سازمان پرورش افکار جایگزینی برای نهادهای سنتی جامعه در راهبری توده‌ها بود. اگر نهاد روحانیت از طریق منبر و با سلسله‌مراتب و عاظ، امامان جماعت و ملایان ساکن در شهر و روستا با توده‌ها در ارتباط بود، رژیم بایستی نهادی در مقابل آن ایجاد می‌کرد؛ به طوری که قبلاً از طریق مؤسسه وعظ و خطابه سعی کرده بود ارتباط نهاد

روحانیت با توده‌ها را تحت کنترل خود درآورد. اما اینک درصدد بود آن را به گوشه‌انزوا براند. چنانچه با اصلاح نظام قضایی، محاکم شرع علما را به تعطیلی کشاند و با اصلاح نظام آموزش و توسعه آن در سراسر کشور سعی کرد روحانیت را از این عرصه حذف کند. حال با ایجاد سازمان پرورش افکار نهادی تبلیغی در مقابل تبلیغات این نهاد ایجاد می‌شد. نگاه به سخنرانی‌های سازمان نشان می‌دهد که مدرن‌کردن جامعه جایگاه خاصی در برنامه‌های آن داشته است. به طوری که سخنرانی‌های با موضوعیت اجتماعی با ۱۱۴ مورد در رده اول قرار داشته و آموزش و پرورش با ۴۷ موضوع رده دوم را به خود اختصاص داده است (دریگی، ۱۳۸۲: ۲۶۲). نکته مهم این که شعارهای پایان سخنرانی‌ها نشان از ایجاد آن ذهنیت جمعی و تبدیل به «ما» شدن افراد اجتماع دارد. شعارها و اندرزهایی چون «کسی که زناشویی کرد، وام خود را به جامعه پرداخت»، «هر جامعه نسبت به بد و خوب جامعه بعد، مسئولیت‌های بزرگ به عهده دارد»، «بسیاری از آفات اجتماعی از عیب‌های فردی سرچشمه می‌گیرد»، «تکالیف و وظایف اجتماعی بر مصالح و منافع فردی مقدم است»، «نخست مصلحت جامعه، سپس منفعت فرد.» و «گذشته، مکان یادگارها - آینده، مکان امیدها - حال و جایگاه تکلیف‌هاست.» (همان: ۲۷۰)، بر جمع‌گرایی و تقدم اجتماع به رهبری رضا شاه بر عقاید و سلیقه‌های فردی تأکید داشت.

در این میان، رادیو رسانه‌ای مهم و تأثیرگذار بود. با وجود آن که این رسانه هنوز در ایران تأسیس نشده بود، در اساسنامه سازمان پرورش افکار اهداف و برنامه‌های آن پیش‌بینی شد. باتوجه به بی‌سوادی اکثریت جامعه، گستره وسیع کشور و نبود امکانات برای برگزاری جلسات سخنرانی و ارسال روزنامه‌ها و کتاب‌ها به این مناطق، رادیو می‌توانست نقشی مهم و تأثیرگذار ایفا کند. رادیو تأسیس شد تا توده‌های ایرانی را با ایدئولوژی پهلوی همراه سازد. اگر سخنرانان سازمان پرورش افکار همچون وعاظ و اهل منبر

نمی‌توانستند به دورترین روستاها رفته و ارزش‌های مورد نظر خود را تبلیغ و ترویج کنند، رادیو با جذابیت و بردی که داشت می‌توانست در عمومی کردن ارزش‌های ایدئولوژی رژیم نقشی منحصر به فرد ایفا کند. بر این اساس اگرچه سازمان پرورش افکار پس از سقوط رضا شاه چندان نپایید، اما رادیو در صحنه سیاست و اجتماع ایرانی باقی ماند، تحول یافت و تأثیر گذاشت.

کتاب حاضر نگاهی به تحولات اجتماعی رادیو در سال‌های گوناگون حیاتش دارد؛ تحولاتی که تحت تأثیر تحولات جامعه ایران است: در فصل اول به تأسیس رادیو توسط دولت و پیشبرد سیاست‌های رژیم در برهه‌های مختلف نظر دارد. فصل دوم نیز به تحولات رادیو در سه جنگ مهم - جنگ جهانی دوم، جنگ اعراب و اسرائیل و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران - اختصاص دارد.

در فصل سوم با نگاهی به تحول در ناسیونالیسم ایرانی پس از شهریور ۱۳۲۰ و تأثیر آن در برنامه‌های رادیو، به نقش رادیو در سه جنبش مهم ملی-مذهبی معاصر پرداخته شده است. هرچند جنبش ضدبهای از دو جنبش ملی‌شدن صنعت نفت و ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ کم‌اهمیت‌تر است، اما نقش مذهبیون در اجتماع را در این برهه باز می‌نمایاند و مقدمه‌ای است بر روابط آتی آنان با محمدرضا شاه پهلوی.

فصل چهارم به بررسی نقش رادیو در فرهنگ‌سازی و همراه کردن توده‌ها با ایدئولوژی رژیم در سال‌های مختلف پرداخته و برنامه فرهنگ مردم را از منظر سیاست بومی‌گرایی رژیم مورد توجه قرار داده است.

فصل پنجم نیز به شعر و موسیقی در رادیو اختصاص یافته است. نکته مهم درباره این فصل آن است با وجود اینکه درباره رادیو بیشتر به موسیقی آن توجه شده است و برخی از دست‌اندرکاران این عرصه به قلمی کردن خاطرات خود همت گماشته‌اند، اما خلأ نگاهی تاریخی، سیاسی و اجتماعی

به شعر و موسیقی رادیو به شدت احساس می‌شود. لازم است تاریخ شفاهی موسیقی رادیو با نگاهی تاریخی و اشراف بر تحولات اجتماعی ایران در طول این سال‌ها تهیه و تحریر شود تا این خلأ در زمان حیات بازیگران این رسانه رفع گردد.

ضمائم کتاب نیز از دو سند و سه مصاحبه فراهم آمده است. دو سند از آرشیو جمهوری آذربایجان درباره اقدامات فرهنگی و رسانه‌ای دولت اتحاد جماهیر شوروی برای تجزیه آذربایجان از ایران است؛ اقداماتی که در سیاست‌های فرهنگی و رسانه‌ای دولت ایران پس از پایان غائله فرقه دموکرات تأثیر فراوان داشت.

مصاحبه‌ها هم با سید محمود دعایی، احسان نراقی و امیر نوری روایتی دست اول از سه موضوع «رادیو نهضت روحانیت»، «سیاست بومی‌گرایی رژیم» و «شعر و موسیقی رادیو» هستند.

نکته پایانی آن‌که بدون چشم‌داشتن بر حوادث سیاسی از جنبه‌های گوناگون، نمی‌توان تاریخی جامع از تحولات در عرصه هنر و رسانه نگاشت. بر این مبنا در این نوشتار پایه‌های تحولات رادیو، حوادث سیاسی و فرهنگی آورده شده است.

رادیو و سیاست

از کنترل رادیو تا سانسور برنامه

رادیو در ایران با سیاست زاده شد؛ چه قبل از به‌عرصه آمدن آن، دولت سیاست‌های خاص خود را از ایجاد آن دنبال می‌کرد. دولت احمد متین‌دفتری رادیو را نه تنها رسانه‌ای در جهت ترویج و تثبیت سیاست‌های مورد نظر می‌دانست که فراتر از یک رسانه به آن می‌نگریست. او خود در خاطراتش از تأسیس سازمان پرورش افکار به عنوان متوالی رادیو در قامت یک حزب فراگیر همچون حزب خلق ترکیه یاد کرده است (خاطرات یک نخست‌وزیر، ۱۳۷۱:۱۶۴). رادیو در ذهن دولتمردان پهلوی باید هویت جدیدی مبتنی بر ملی‌گرایی و تجدد باز تولید نماید. هویتی که در ملی‌گرایی‌اش دو شاخصه شاه‌پرستی و باستان‌گرایی متجلی بود. رادیو بر این اساس باید گفتمان نخبگان و روشنفکران را به توده‌های جامعه تسری دهد. نگاه به سخنرانی‌های سازمان پرورش افکار در دوره حیاتش این ویژگی را باز می‌نمایاند.

بی‌سوادی اکثریت جامعه و اعتبار فرهنگ شفاهی در نزد ایرانیان که کسب اطلاعات و آگاهی‌هایشان از طریق شفاهی را بر طریق مکتوب ترجیح

می‌دهند، موجب شد که رادیو به عنوان رسانه‌ای شنیداری در عرصه سیاست و اجتماع عصر پهلوی تأثیرگذارتر باشد.

رد پای سیاست حاکم بر رادیو از جنبه‌های مختلف قابل مشاهده است که شاید بتوان برجسته‌ترین آنها را سانسور دانست؛ رویه‌ای که پیش از تولد رادیو، دغدغه مردان سیاست بود.

البته پیش از آن که **رادیو تهران** تأسیس شود، دستگاه گیرنده رادیو دچار کنترل و محدودیت بود. افراد مجبور بودند برای شنیدن صدای رادیو ممالک دیگر، جوازی کسب کنند و این خود به نامه‌نگاری‌های فراوان نیاز داشت (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران؛ شماره ۲۹۳۰۰۷۴۷۸). ورود رادیو به کشور نیز دچار محدودیت‌هایی بود. در این باره دو تصویب‌نامه از سوی دولت در سال‌های ۱۳۰۷ و ۱۳۱۳ صادر شد. در بخشنامه دومی به تاریخ ۲۶ شهریورماه ۱۳۱۳ ورود هرگونه دستگاه فرستنده ممنوع اعلام شده و ساخت آن در داخل نیز «منوط به اجازه رسمی» بود. ورود دستگاه گیرنده علاوه بر پرداخت «حقوق گمرکی» به «اجازه‌نامه تشکیلات کل نظمیۀ مملکتی» نیاز داشت. پس از آن هم برای «شرایط فنی» اجازه «وزارت پست و تلگراف» اخذ می‌شد. همچنین در تصویب‌نامه تأکید شده بود: «دارندگان دستگاه‌های گیرنده به هیچ وجه نباید مبادرت به نشر اخبار تلگرافی و تلفنی بنمایند.» (همانجا، ۲۶۰۰۰۸۰۲)

این محدودیت‌ها روزبه‌روز سخت‌تر هم می‌شد تا آنجا که وزارت پست و تلگراف و تلفن در بخشنامه‌ای به تاریخ دوم تیرماه ۱۳۱۸ اعلام کرد در هنگام ورود دستگاه گیرنده رادیو بایستی مشخصات کامل آن مشتمل بر «ساخت کارخانه، مدل یا تیپ، تعداد چراغ، شماره سری، حدود امواج [و] وسیله تغذیه دستگاه» به اداره تلگراف بی‌سیم پهلوی برای «اخذ دستور لازم» فرستاده شود. همچنین در این بخشنامه بر نوشتن تعهدنامه توسط

نصب‌کنندگان دستگاه رادیو با حضور نماینده شهریانی تأکید شده بود. (همانجا، ۲۴۰۳۰۴۳۹)

با افتتاح رادیو تهران هم این محدودیت از بین نرفت و نصب دستگاه گیرنده نیاز به مجوز شهریانی داشت (همانجا، ۲۱۰۰۰۰۰۳۸). بر این مبنا جای تعجب نیست که محتوای برنامه‌های رادیو با حساسیتی بیشتر از سوی دولت رضاشاه پی‌گیری شود.

سانسور

اگر سانسور مطبوعات پس از تولد روزنامه‌ها ایجاد شد، سانسور رادیو پیش از ایجاد این رسانه به صحنه آمد. حدود یک ماهی به تأسیس رادیو باقی مانده بود که کمیسیون رادیو سازمان پرورش افکار در هفتم فروردین ماه ۱۳۱۹ تشکیل جلسه داد. طی این جلسه تصمیم گرفته شد گفتارهای رادیو بعد از تنظیم و نگارش به اداره راهنمای نامه‌نگاری شهریانی فرستاده شود تا در آنجا سانسور و کنترل مطالب صورت پذیرد (اسنادی از تاریخچه ...، ۱۲:۱۳۷۹). اداره راهنمای نامه‌نگاری هم موظف بود که در ساعات غیراداری و حتی روزهای تعطیل به این امر اشتغال ورزد تا مبادا پخش اخبار رادیو با تأخیر مواجه شود. (همان: ۱۴)

با وجود این تمهیدات، به اذعان کمیسیون رادیو، «چون ترجمه و چاپ دو سرویس بامداد خبرهای [خبرگزاری] پارس تا ساعت ۱۳ و نیم هر روز زودتر انجام نمی‌شود، کمیسیون رادیو نخواهد توانست خلاصه خبرها را در سرویس ظهر همان روز نشر دهد.»

خبرهای رادیو علاوه بر ترجمه و چاپ، با مشکل بررسی توسط اداره کل شهریانی مواجه بودند. این وضعیت موجب می‌شد که «انتخاب و خلاصه‌نمودن و ماشین‌کردن و سپس ترجمه آنها به دو زبان» و رساندن آن از شهر به بی‌سیم پهلوی در میانه جاده شمیران زمان زیادی صرف شود.

براین اساس قرار شد خبرهای بامداد خبرگزاری پارس در وقت شب رادیو و خبرهای شب هم پس از بررسی مأموران شهربانی در وقت ظهر روز بعد پخش شود. سانسور مطالب رادیو در نزد سیاستگزاران از اولویت بیشتری برخوردار بود، از همین رو آنان پذیرفته بودند «گرچه در مقایسه با رادیوهای خارجه، خبرها اندکی دیر توسط رادیوی ایران پخش می‌شود، ولی در هر حال انتشار آنها زودتر از روزنامه‌های پایتخت خواهد بود» (همان: ۱۵). جالب این که تنها اخبار سیاسی مشمول کنترل و سانسور شهربانی نبود که گفتارهای مربوط به مسائل خانه‌داری، بهداشتی، تاریخی، کشاورزی، جغرافیایی و حتی ورزش نیز در این گستره جای می‌گرفت. (همان: ۱۶)

نهایت، با افتتاح رادیو از همین دریچه مشکلاتی برای برنامه‌ها به وجود آمد. گزارشی که در دهم اردیبهشت ۱۳۱۹ توسط کمیسیون رادیو تهیه شده، ناظر بر چنین وضعیتی است. در بند ششم گزارش مذکور در این مورد گفته شد: «گفتار به قدر کافی تهیه و ماشین شده حاضر شده بود، منتها چون در این اواخر مقرر گردید گفتارها مانند اخبار جراید به اداره نامه‌نگاری فرستاده شود، به همین مناسبت بیشتر گفتارها به اداره نامه‌نگاری فرستاده شد، ولی در نتیجه چندین جلسه مذاکره، بالاخره قرار شد گفتارها را مجدداً به کمیسیون رادیو اعاده دهند که در ثانی تجدیدنظر و اصلاحات لازمه را به عمل آورد. البته انجام این کار محتاج به مدتی وقت و ماشین کردن مجدد تمام گفتارها بوده است و این عمل سبب گردید که آماده‌نمودن گفتارها قدری به تأخیر افتد...» (همان: ۲۸)

گزارش کمیسیون رادیو می‌رساند که در نظر سیاستگزاران دولت پهلوی کنترل مطالب رادیو از نظم در پخش برنامه‌ها مهم‌تر بوده است. با شعله‌ور شدن جنگ جهانی دوم و درگیر شدن روزافزون ایران در آن، محدودیت‌های اعمال شده بر رادیو افزایش یافت. به‌طوری که مطالب مطبوعات با وجود اعمال کنترل توسط شهربانی، برای پخش در رادیو نیازمند

اجازه شخصی رضاشاه بودند. علی منصور، نخست وزیر، در نامه‌ای به کمیسیون راديو در تاريخ نوزدهم تيرماه ۱۳۱۹ فرمان رضا شاه را چنین ابلاغ می‌کند: «به فرمان مطاع ملوکانه مقرر است از مقالات سودمند سياسی و اجتماعی که در روزنامه‌های عمده مرکز منتشر می‌گردد، همواره خلاصه مفید و جامعی تهیه شده، در راديو به فارسی و زبان‌های بیگانه گفته شود. قدغن فرمایید در آتیه این قبیل مقالات [را] به طرز شایسته خلاصه نموده و در جزء اخباری که همه روزه از طرف کمیسیون راديو به شرف عرض پیشگاه شاهانه می‌رسد، قرار دهند تا در صورتی که اجازه مرحمت فرمودند، به فارسی و زبان‌های بیگانه گفته شود.» (همان: ۹۸)

به نظر می‌رسد با توجه به عمومی بودن رسانه راديو نسبت به مطبوعات، رضا شاه حساسیت ویژه‌ای برای آن قائل بوده است. روزنامه‌ها در آن روزگار کمتر به نقاط دوردست می‌رسیدند و توده‌ها از طریق امواج راديو می‌توانستند از بعضی مطالب آن آگاه شوند. همچنین مطالب روزنامه‌ها با وجود سانسور شدید، به عنوان سياست رسمی دولت تلقی نمی‌شد، اما راديو بلندگوی رسمی دولت بود و انتشار خبری می‌توانست ناقض سياست بیطرفی و موجب دردسری در عرصه سياست خارجی شود. از همین رو سعی می‌شد در انتشار اخبار دقت بیشتری مبذول گردد.

براین اساس در برنامه‌های راديو در سال ۱۳۲۰ تغییراتی داده شد. این تغییرات در قسمت اخبار قابل توجه بود؛ به طوری که اخبار به زبان فارسی در ساعت ۱۷/۴۵ حذف گردید. علت این تغییر هم بر این مبنا توجیه شده بود که «در اوایل ایجاد راديو، اخبار خبرگزاری پارس در راديو گفته می‌شد، ولی به فرمان مطاع مبارک ملوکانه مقرر گردید که خبرهای کشورهای بیگانه در راديو گفته نشود.» (همان: ۱۵۴)

به نظر می‌رسد منظور از خبرهای کشورهای بیگانه همان اخبار جنگ بوده است؛ اخباری که می‌توانست در جهت پیروزی‌های دول محور بوده و

موجب تقویت افکار عمومی به نفع آنان بشود. نکته‌ای که متفقین نسبت به آن حساس بوده و با اشغال ایران نسبت به انتشار خبرهایی از این دست کنترل شدیدی اعمال می‌کردند. این مسئله تا آنجا پیش رفت که صاحبان مشاغلی چون کافه‌ها و قهوه‌خانه‌ها مجاز نبودند از دستگاه‌های گیرنده خود رادیو دول محور را بگیرند.

برهمن اساس یک روز پس از اشغال ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰، رضا شاه که هنوز در پی توافق و تفاهم برای بقای سلطنت خود بود، فرمانی در کنترل برنامه‌های رادیو صادر کرد. او در فرمان خود به نوعی به تغییر مطالب براساس تغییر اوضاع اشاره کرده است: «نوع گفتارها باید مربوط و متناسب با اوضاع و پیش‌آمدهای امروز باشد و آنچه لازم شد بعد از تصویب و کسب اجازه در رادیو گفته شود. فرضاً هم بعضی اوقات مطلبی از این موضوع نباشد، گفتارها را به طرز معمول سابق، به کلی باید موقوف نمایند.» (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، شماره ۲۳۲۱۰۲۹۱)

این تناسب مطالب پس از خروج رضا شاه از کشور نیز به سختی اجرا شد. طنز آن روزگار بود که پس از کناره‌گیری رضا شاه از سلطنت، نام خود او هم جزو مطالب سانسوری و خط قرمز رادیو گردید. چنانچه وقتی احمد شارق در شهریور ۱۳۲۳ چکامه‌ای در مدح رضا شاه سرود، رئیس رادیو با اجرا و پخش آن مخالفت ورزید. (همانجا، همان، کد ۱۱۲)

با تضعیف نهاد سلطنت از پی شهریور ۱۳۲۰، نهاد دولت بر سیاست‌گذاری‌های رادیو تأثیرگذار شد. این وضعیت هم با آمد و شد دولت‌های گوناگون در نوسان بود. چنین وضعیتی در گزارش دکتر صادق رضازاده شفق به تاریخ چهاردهم فروردین ماه ۱۳۲۷ انعکاس یافته است. رادیو در این روزگار هر از چندگاه تیول دولت جدید بود و دستگاه تبلیغ و مداحی آن: «... مداحی مبالغه‌آمیز از دولت وقت حتماً و قطعاً کار سبک و زننده و بی‌مغز است و فقط اسباب مسخره می‌گردد و عجب این که هر

دولتی رئیس رادیویی تازه نصب می‌کند. او هم مطالبی بچه‌گانه در مدح دولت را دم بلندگو می‌گذارد و از گذشته عبرت نمی‌گیرد تا در مدت کوتاهی او عوض می‌شود و یکی دیگر همانها را درست برخلاف سلف خود تکرار می‌کند.» (اسنادی از تاریخچه ...، ۱۳۷۹:۲۲۹)

دولت‌ها نه تنها بر رادیو چنگ انداخته بودند که از دراختیارگرفتن چنین بلندگویی توسط نهاد رقیب جلوگیری می‌کردند. برای این اساس رادیو ژاندارمری در سال ۱۳۲۸ تعطیل شد (همان: ۲۸۴) و یک سال بعد رادیو شهربانی هم به همان سرنوشت دچار گردید. تمرکز در تبلیغات توجیه این اقدام بود. بهرام شاهرخ، رئیس کل انتشارات و تبلیغات، عامل این اقدام در این باره به نخست وزیر وقت می‌نویسد: «... تقاضای تعطیل رادیوی شهربانی صرفاً از نظر رعایت سیاست تبلیغاتی دولت بوده که فقط در سایه تمرکز آن ممکن است. به علاوه در هیچ جای دنیا سازمان‌های مختلف دولت هر کدام یک رادیو به راه نمی‌اندازند، بلکه هر سازمان دولتی سعی می‌کند وظایفی را که برای او تخصیص داده شده، انجام دهد. به همین علت هم سال گذشته از رادیو ژاندارمری جلوگیری شد...» (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، شماره ۵۷۴۰)

سیاست مذکور در دولت محمد مصدق نیز پی گرفته شد. تکثر در عرصه مطبوعات درمورد رادیو تکرار و تجربه نشد. وقتی سرلشکر وثوق، فرمانده ژاندارمری کل کشور، در نامه‌ای به نخست‌وزیر از موافقت وزیر کشور با افتتاح رادیو ژاندارمری خبر داد، گمان نمی‌کرد علی‌اصغر بشیر فرهمند، رئیس اداره کل انتشارات و تبلیغات، با این امر مخالفت کند؛ رادیویی که در برنامه‌های آن «مسائل فنی و اداری مربوط به ژاندارمری و اجتماعی و بهداشتی و موزیک» پیش‌بینی گردیده بود (اسنادی از تاریخچه ...، ۱۳۷۹:۳۹۲). بشیرفرهمند در دلایل مخالفت خود علاوه بر الگوگرفتن سایر سازمان‌ها و ادارات از این اقدام، از صرف مخارج و هزینه‌های آن سخن گفته

بود. اما دلیل اصلی مخالفت در نظریه کمیسیون با حضور نمایندگان فنی وزارتخانه‌های جنگ و پست و تلگراف و تلفن به همراه نماینده اداره کل انتشارات و تبلیغات نهفته بود: «چنانچه قرار شود که هر اداره و وزارتخانه‌ای درصدد برآید رادیوی مستقلی ایجاد نماید، به کلی شنوندگان منصرف خواهند شد و این اداره نخواهد توانست وظایف محوله را انجام دهد.» (همان: ۳۹۵)

درواقع دولت مصدق حاضر نبود رسانه تبلیغی مهم کشور، یعنی رادیو را از دست داده یا رقبایی برای آن فراهم کند. از همین رو بشیرفرهمند در نامه‌ای دیگر به مصدق این اقدام را «از نظر مصالح عالی کشور» به صلاح ندانسته و انحراف از **رادیو تهران** به دیگر رادیوهای رقیب در داخل را مقدمه‌ای برای توجه به رادیوهای خارجی می‌دانست. (همان: ۳۹۶)

یکی دیگر از مواردی که چالش میان نهادهای حکومتی را برمی‌انگیخت، سانسور و محدودیت پخش مذاکرات یا نطق نمایندگان مجلس شورای ملی بود. با شدت گرفتن مباحث نفت، این چالش نمود بیشتری یافت. درحالی که در سال ۱۳۲۸، دولت‌ها به سرعت تغییر می‌کردند، نمایندگان مجلس وضعیت ثابت‌تری داشتند. این وضعیت موجب شده بود که نمایندگان در موضع موافق و مخالف متغیر باشند. به هر حال هر دولتی مخالفانی در بین نمایندگان داشت و رادیو به عنوان رسانه‌ای در اختیار دولت، وسیله‌ای برای سانسور بیان مخالفان بود. بهرام شاهرخ، رئیس رادیو، در نامه‌ای به محمد ساعد مراغه‌ای، نخست‌وزیر، کمبود وقت را دلیل عدم پخش تمام مذاکرات ذکر می‌کند، اما در ادامه مطالب وی مشخص می‌شود، مسئله همان نطق‌های انتقادی از دولت است: «... محرز و مسلم است که **رادیو تهران** به واسطه ضیق وقت نمی‌تواند تمام مذاکراتی که در ظرف دو یا سه ساعت به عمل می‌آید، پخش نماید و در هیچ جای دنیا هم معمول نیست تمام مذاکرات پارلمانی را پخش کنند، بلکه به خلاصه رؤس مطالب اکتفا می‌کنند. متنها تا چه حدودی از انتقادات

و اعتراضات به دولت اجازهٔ پخش داده می‌شود، منوط به نظر و تصمیم مبارک است.» (همان: ۲۹۲)

پاسخ نخست‌وزیر در حاشیهٔ نامهٔ مذکور با وجود تأکید بر پخش نطق نمایندگان، حاکی از نظر وی مبنی بر عدم پخش سخنان انتقادآمیز به بهانهٔ توهین است: «البته همان طوری که نوشته‌اند، باید خلاصهٔ اظهارات آقایان نمایندگان در رادیو گفته شود. نکات حقه و انتقادآمیز گفته شود [تا این که تودهٔ مردم] از جریان فکر مجلس و نمایندگان مطلع باشند. ولی اظهارات توهین‌آمیز و ناشایست که بعضاً از زبان نمایندگان جاری می‌شود، لزومی ندارد در رادیو تکرار شود [و] خودداری باید شود.» (همان)

از آنجا که برخلاف امروز، امکان پخش مستقیم مذاکرات مجلس وجود نداشت و گویندگان رادیو از روی نوشته - به وسیلهٔ خبرنگاران یا خود نمایندگان - آنها را می‌خواندند، دست دولت برای اعمال سانسور بر آنها بازتر بود. براین اساس مسئلهٔ مذکور یکی از موارد اختلاف نمایندگان و دولت‌های پس از شهریور بیست تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است.

اعمال سانسور بر مذاکرات مجلس در دورهٔ نخست‌وزیری سپهد حاجیعلی رزم‌آرا شدت یافت. او که قصد داشت در مقابل ملی‌شدن صنعت نفت بایستد، در امریه‌ای به تاریخ هجدهم مهرماه ۱۳۲۹ ایراد هر سخنی توسط افراد را منوط به اجازهٔ دولت کرد: «به موجب این امریه، کلیهٔ اشخاصی که می‌خواهند در رادیو صحبت نمایند، چه خارجی و چه داخلی بایستی قبلاً نطق آنها تهیه و کنترل شود و به هیچ وجه نبایستی اجازه داده شود هر خارجی به میل و نظر خود آنچه می‌خواهد بگوید. چه یک کلمه برخلاف مصالح کشور بایستی در رادیو گفته نشود.» (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، شماره ۴۲۲۵)

با ترور رزم‌آرا، فضای سیاسی کشور تغییر کرد. رادیو هم از این وضعیت برکنار نماند. چنانچه رضا سجادی، گویندهٔ معروف رادیو، روایت می‌کند،

حسین علا، جانشین رزم‌آرا، پس از ترور وی وعدهٔ پخش کامل سخنان نمایندگان مجلس را داد؛ اقدامی که گویا با محمدرضاشاه هم در میان گذاشته شده بود. اما اقدام مذکور در اولین گام ناکام ماند. این اقدام قبلاً با مخالفت رضا سجادی از لحاظ فنی مواجه شده بود، چرا که به اعتقاد وی «ممکن است نطق و کلا چند ساعت باشد.» مخالفت علاء از جنسی دیگر بود. قرعهٔ پخش کامل نطق نمایندگان به سخنان محمود نریمان، نمایندهٔ مخالف دولت و عضو جبههٔ ملی، افتاد؛ نطقی که موجب شد علاء از سخن خود مبنی بر «این کار تحت هر شرایطی باید انجام شود» عدول کند.^۱

۱. مرتضی رسولی‌پور، از گویندگی در رادیو تا نمایندگی مجلس - مصاحبه با سیدرضا سجادی - فصلنامهٔ تخصصی تاریخ معاصر ایران، سال ششم، شمارهٔ ۲۵، بهار ۱۳۸۲، صص ۲۰۸-۲۰۹. شرح کامل ماجرا از زبان رضا سجادی بدین شرح است: «... ۱۶ فروردین ماه بود، مجلس تشکیل جلسه داد. ساعت ۲ بعدازظهر هنگامی که اخبار روز را می‌خواندم، متوجه شدم یکی از همکاران بستهٔ کاغذی را کنار دست من گذاشت. روی آن یادداشتی به خط مطیع‌الدولهٔ حجازی، معاون نخست‌وزیر و سرپرست ادارهٔ تبلیغات، بود. اخبار که تمام شد، یادداشت ایشان را خواندم که نوشته بود: نور چشم رضا، مطالب پیوست را خوانده‌ام، پخش رادیویی آن ایرادی ندارد. با یک نگاه متوجه شدم حدود چند ساعت مطلب است. معطل نکردم. میکروفن را روشن کردم و گفتم: اینجا تهران است. من رضا سجادی، گویندهٔ رادیو هستم. اینک خطابهٔ آقای محمود نریمان را که در مجلس ایراد شده می‌خوانم و درحالی که کت خود را درآورده و کفش‌ها را کناری گذاشته بودم، شروع به خواندن کردم. ساعت حدود پنج بعدازظهر بود که متوجه شدم کسی وارد استودیو خیر شد. حسین علاء بود که به من اشاره کرد خاموش کن. من هم بدون معطلی دستگاه را خاموش کردم. علاء با عصبانیت گفت: این چه مطلبی است که می‌خوانی؟ عرض کردم: نطق آقای نریمان، نمایندهٔ مجلس است؟ گفت: این مطالب که در مخالفت دولت است. گفتم: مگر دیروز شما دستور ندادید؟ ثانیاً طبق دستور معاون شما و سرپرست رادیو خواندم. گفت: نخوانید. و اتاق را ترک کرد. من هم بلافاصله اولین صفحهٔ گرامافونی که در دسترس بود، در دنبالهٔ مطلب گذاشتم. تصنیفی بود که چنین آغاز می‌شد: دست ننم درد نکنه با این عروس آوردنش!» به

با روی کار آمدن محمد مصدق روند پخش مذاکرات مجلس همچنان محل مناقشه بود. نمایندگان مخالف به رهبری جمال امامی معتقد بودند سخنان آنان توسط رادیو تحریف می‌شود. براین اساس از دولت خواستند «اداره تبلیغات و رادیو یا عین بیانات آقایان نمایندگان موافق و مخالف را پخش نماید یا اساساً از نشر آن صرف‌نظر شود» (اسنادی از تاریخچه ...، ۱۳۷۹: ۳۷۱). همچنین نمایندگان خواهان دریافت سخنرانی‌ها از قسمت تندنویسی مجلس بودند. بشیر فرهمند در پاسخ به اعتراضاتی از این دست، به سابقه طولانی این روند اشاره کرد و نوشت: «... اصولاً پخش بیانات آقایان نمایندگان محترم در ادوار گذشته نیز همیشه موجبات عدم رضایت آقایان نمایندگان و همچنین زحمت این اداره را فراهم نموده است». رئیس اداره کل انتشارات و تبلیغات عدم تناسب بین ساعات اخبار رادیو و جلسات مجلس را دلیل «قرائت خلاصه بیانات» نمایندگان ذکر کرد. او حتی ارائه عین سخنان نمایندگان توسط دایره تندنویسی مجلس یا خود نمایندگان را «به علت محدود بودن وقت اخبار» غیرممکن دانست. (همان: ۴۰۳-۴۰۲)

رئیس سنی مجلس دولت را به تبعیض و عدم رعایت بیطرفی متهم می‌کرد. شاهد مثال چنین وضعیتی تفاوت پخش نطق حائری‌زاده، نماینده موافق دولت، و عبدالرحمان فرامرزی، نماینده مخالف، بود؛ ادعایی که از سوی بشیر فرهمند تکذیب شد. (همان)

جدایی آیت‌الله کاشانی از محمد مصدق بر شمار مخالفان دولت در مجلس شورای ملی افزود. مخالفان جدید مصدق پیشنهاد جدیدی برای جلوگیری از سانسور سخنانشان داشتند. مظفر بقایی‌کرمانی که در مقابل

گفته سجادی، علاء به مصدق در مورد علت رفتارش گفته بود: «این رضا سجادی آدم عجیبی است. از دولت حقوق می‌گیرد و نطق موافق دولت را شل می‌خواند، درحالی که نطق مخالفان را کوبنده و سفت.»

فراکسیون طرفداران مصدق، فراکسیون نجات نهضت را تشکیل داده بود، پیشنهاد کرد: «میکروفون مجلس به **رادیو تهران** وصل شود تا نطق‌ها به‌طور مستقیم پخش شود» (همان: ۴۱۲). پیشنهادی که با حمایت آیت‌الله کاشانی، رئیس مجلس، نیز همراه بود (همان: ۴۱۱). مخالفان درصدد بودند با شیوه جدید از قرائت نطق‌های خود توسط گویندگان رادیو و سانسور احتمالی آن جلوگیری کنند. همچنین به‌نظر می‌رسد نمایندگان مخالف در پی آن بودند با پخش صدایشان از رادیو به انتقال احساساتشان به شنوندگان مبادرت ورزیده و بر افکار عمومی تأثیرگذارند؛ کاری که محمد مصدق با نطق‌های رادیویی‌اش می‌کرد. در مقابل، بشیر فرهمند این پیشنهاد را به دلیل محدودبودن فرستنده‌ها و اشتغال این تعداد محدود به «ارتباط تلفنی و تلگرافی با نقاط مختلف جهان» غیرممکن دانست (همان: ۴۱۳). نخست‌وزیر هم بهترین راه‌حل را این دانست که «یک نسخه از صورت کامل مذاکرات جلسات علنی مجلس شورای ملی به اداره کل انتشارات و تبلیغات ارسال گردد تا به وسیله رادیو پخش و به استحضار عامه برسد».

در مقابل، مجلس و رئیس آن پیشنهاد دیگری ارائه دادند. آیت‌الله کاشانی در نامه خود به تاریخ ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ نوشت: «در جلسه علنی مجلس شورای ملی نوار مخصوصی از مذاکرات مجلس تهیه و پس از ختم جلسه عیناً تسلیم اداره کل انتشارات و تبلیغات بشود تا از **رادیو تهران** عیناً پخش و منتشر شود.» (همان: ۴۱۷)

نهایت این که مجلس نتوانست در مورد مذاکرات نمایندگان با دولت به توافق برسد. طولی هم نکشید که مجلس به اتکای همه‌پرسی توسط مصدق منحل شد و دولت مصدق هم با کودتای ۲۸ مرداد سقوط کرد. به جز اندک دوره نخست‌وزیری سپهبد فضل‌الله زاهدی، دولت‌ها نماینده دربار بودند و مجلسیان هم به اشاره، نقش موافق و مخالف را بازی می‌کردند. از این رو، دیگر لزومی نداشت رسانه رادیو در میانه دولت و مجلس، جانب یکی را

بگیرد. تنها مدتی پس از کنار رفتن زاهدی، هنوز مجلس در اختیار نمایندگان طرفدار زاهدی قرار داشت؛ مجلسی که خود او ایجادش کرده بود. در این زمان جهانگیر تفضلی به طور غیررسمی در رادیو بر سانسور نطق نمایندگان طرفدار زاهدی نظارت داشت و به نوعی نماینده شاه در این عرصه محسوب می‌شد (خاطرات جهانگیر تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۰۱). این وضعیت مورد اعتراض نمایندگان از جمله جمال امامی قرار گرفت. امامی در نطق خود با گفتن این جمله که «... یکی از نمایندگان طرفدار دولت که سابقه مشعشع و درخشانی هم دارد، رفته است در رادیو و در نطق نمایندگان دست برده و تحریف کرده است» (سفری، ۱۳۷۳: ۲۱۱) اشاره به سابقه تفکرات چپ تفضلی کرد. مهدی میراشرفی، دیگر نماینده طرفدار زاهدی، نیز علاء و تفضلی را از عاقبتشان بیم داد: «او همان راهی را می‌رود که مظفر فیروز در حکومت قوام‌السلطنه و حسین فاطمی در حکومت دکتر مصدق رفته‌اند.» (همان: ۲۱۵)

سرانجام، مخالفت‌ها موجب شد به هنگام غیبت شاه به جهت سفرش به خارج کشور، تفضلی از این سمت کنار گذاشته شود، چرا که مخالفان تا حد تهدید دولت به استیضاح پیش رفتند (خاطرات جهانگیر تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۰۶). با پایان مجلس هجدهم این وضعیت نه‌چندان جدی هم به پایان رسید و هر روز که محمدرضا شاه پا در صراط استبداد بیشتر می‌نهاد، این وضعیت چشمگیرتر می‌شد. در این میان حتی دولت نیز از انتقادهای رادیو مصون نبود. رادیو به زمان ابتدای تولد بازگشته بود. نهاد سلطنت بازی را برده بود.

این وضعیت با روشن شدن جرقه‌های انقلاب اسلامی پایان یافت. بخش عمده‌ای از اخبار رادیو و رسانه جدید تلویزیون مربوط به خبرهای اجتماعات مردمی در شهرهای مختلف بود. هرچند گاهی اوقات برخی از این اخبار منتشر می‌گردید، اما با روی کار آمدن حکومت نظامی، شخص نخست‌وزیر نظامی، ارتشبد از هاری، بر سانسور و کنترل این‌گونه اخبار نظارت داشت. (صورتجلسات دولت‌های از هاری و بختیار: ۱۹)

سیاست تبلیغی دولت

همان‌گونه که روزنامه در جهت انتشار اخبار دارالخلافه و ممالک محروسه به وجود آمد، رادیو هم برای تبلیغ و ترویج سیاست‌های دولت پهلوی پا به عرصه وجود نهاد؛ سیاستی که قبلاً با ایجاد سازمان پرورش افکار دنبال شده بود. سازمان پرورش افکار با انتشار کتاب و برگزاری سخنرانی‌های متعدد در تهران و شهرستان‌ها سعی در القای ملی‌گرایی و شاهدوستی داشت. اخبار دارالخلافه ناصری در برنامه‌های سازمان تبدیل به اخبار پیشرفت‌های کشور در عرصه‌های مختلف تحت سلطنت پهلوی شده بود. تداوم چنین وضعی نیز در اعتقاد به شاه و میهن نهفته بود. هدف مذکور هم بنا بود از طریق «روزنامه‌ها، رساله‌ها، کتب کلاسیک و کتب عام‌المنفعه، سخنرانی عمومی، نمایش و سینما، رادیو، موسیقی و سرودهای میهنی و امثال آن» پی‌گیری شود (فرهنگ‌ستیزی در دوره رضاشاه، ۱۳۷۵: ۱). احمد متین‌دفتری، مبدع سازمان پرورش افکار، مدعی است که «فکر تشکیل سازمان پرورش افکار را در دفاع از شاه» به وجود آورده است. (خاطرات یک نخست‌وزیر، ۱۳۷۱: ۱۶۴)

یکی از راه‌های انتقال این اندیشه، رادیو بود؛ وسیله‌ای که در ماده یازدهم اساسنامه سازمان نیز پیش‌بینی گردیده بود (فرهنگ‌ستیزی در دوره رضاشاه، ۱۳۷۵: ۲). رادیو به عنوان رسانه‌ای فراگیر از طریق امواج می‌توانست پیام‌آور خوبی برای چنین منظوری باشد. برهمین مبنا وقتی اداره کل انتشارات و تبلیغات تأسیس شد تا متولی امور تبلیغی از جمله رادیو باشد، در بخشنامه‌ای به تاریخ چهارم اسفندماه ۱۳۱۹ در حوزه‌های گوناگون وظایفی برای خود پیش‌بینی کرد. بخشی از این وظایف در حوزه «سیاسی و مدنی» بود. رادیو به تبع اداره کل انتشارات و تبلیغات موظف بود ناسیونالیسم باستان‌گرا، تمرکزگرایی و شاهدوستی را تبلیغ و ترویج کند: «... از لحاظ سیاسی و مدنی: تقویت حس شاهدوستی و میهن‌پرستی و گوشزدکردن مفاخر ملی و باستانی برای استوارکردن بنیان وحدت ملی و رهبری مردم به اطاعت از

قانون و کمک دولت». بخشنامه اداره کل انتشارات و تبلیغات از «لحاظ بین‌المللی» نیز برای خود وظایفی قائل بود. رادیو که به زبان‌های مختلف برنامه اجرا می‌کرد، می‌بایستی «مفاخر گذشته و پیشرفت‌های ایران در عصر کنونی و آثار و ترقیات کشور شاهنشاهی» را برای کشورهای دیگر تبلیغ می‌کرد. (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، شماره ۲۳۶)

وقوع جنگ جهانی دوم رادیو را در مسیری دیگر قرار داد. رادیو به جای تبلیغ سیاست‌های دولت در اختیار نیروهای اشغالگر و اهداف آنان قرار گرفت. متفقین ساعت‌هایی از وقت رادیو را به پخش برنامه‌های تبلیغی خود اختصاص دادند و از سویی بر برنامه‌های مسئولان ایرانی کنترل و نظارت سختگیرانه‌ای اعمال می‌کردند. (همانجا، شماره ۳۷۵)

اشغالگران هم که کشور را تخلیه کردند، نابسامانی سیاسی حاکم بر کشور به رادیو نیز سرایت کرد. فضای باز سیاسی - اجتماعی و برآمدن گروه‌ها و احزاب مختلف و به تبع آن انتشار روزنامه‌های گوناگون حزبی و غیرحزبی رادیو را تحت تأثیر قرار داد. بخشی از مطالب رادیو پخش مطالب روزنامه‌هایی بود که برای بقا یا سقوط رفقا و رقبا تلاش می‌کردند. حال اگر مطالب روزنامه‌ها مخاطبان کمتری را شامل می‌شد، با پخش این مطالب در رادیو، گستره وسیع‌تری را در بر می‌گرفت. یک ناظر با توصیف این وضعیت لزوم نظارت جداگانه‌ای را در این باره در رادیو توصیه می‌کند: «... در نقل خلاصه روزنامه‌ها از نقل مشاجرات شخصی حتی مقالات برعلیه یا له دولت احتراز شود و تنها مقالات مهم و عام‌المنفعه و متین نقل شود. نقل مقالات مغرضانه یا مقالات مشوب یا کوتاه نظری و احساسات دسته‌بندی بدان ماند که به دست خود میکروب فساد را در بین مردم پخش کنیم! در این باب حتماً باید به خونسردی تأمل به عمل آید و شخص ممیز صاحب‌نظری مأمور انتخاب مقالات خواندنی بشود.» (اسنادی از تاریخچه ...، ۱۳۷۹: ۲۲۹-۲۲۸)

علاوه بر این، رادیو به جهت جنگ جهانی دوم و اشغال کشور از ابزار و تجهیزات پیشرفته محروم بود. رادیو تازه پا به عرصه نهاده بود که جنگ در اروپا مانع از ارسال تجهیزات سفارش شده به ایران گردید. همچنین همان دستگاه‌های ابتدایی در طول سال‌های جنگ، فرسوده و بعضی قسمت‌ها از حیز انتفاع خارج شده بودند. با تثبیت وضعیت، توجه به این رسانه اولویت دولت‌ها شد تا آنجا که علی‌اصغر حکمت، وزیر امور خارجه، در نامه‌ای به تاریخ ۲۵ بهمن‌ماه ۱۳۲۷ به محمد ساعد مراغه‌ای، نخست‌وزیر، نوشت: «امروز این دستگاه در کلیه کشورهای جهان یکی از وسایل مؤثر اجرای نظریات و سیاست دولت و حتی می‌توان گفت از آلت‌های کاری دفاع ملی است و از این جهت دولت‌ها همه روزه درصدد ایجاد دستگاه‌های قوی در پایتخت و شهرهای مختلف خود می‌باشند.» (همان: ۲۳۹)

مشکل رادیو در آن زمان تنها ناآگاهی برخی از دولتمردان از تأثیر آن نبود، بلکه نبود بودجه و سرمایه کافی برای توسعه آن مزید بر علت بود. نادر آراسته، وزیر پست و تلگراف و تلفن، کمتر از یک ماه پس از نامه حکمت، در نامه‌ای به نخست‌وزیر ضمن برشمردن اهمیت این رسانه در هدایت افکار عمومی از نگاه برخی نسبت به آن خبر می‌دهد: «متأسفانه در ایران، بعد از تأسیس رادیو تاکنون برای توسعه و تکمیل آن توجهی نگردیده و هر وقت وسایلی برای رفع نواقص آن خواسته شده، بدون توجه داشتن به اهمیت موضوع، آن را غیرضروری و تجملی تلقی نموده و اشکالات بودجه را مانع هرگونه اقدامی دانسته‌اند.» (همان: ۲۴۸)

بنا به گفته او در نامه‌ای دیگر، جنگ هم موجب شده بود وسایل موقتی رادیو به هنگام افتتاح مورد بهره‌برداری اشغالگران قرار گرفته و پس از آن کهنه میراثی برای ایرانیان باقی بماند. (همان: ۲۵۵)

براین اساس در همان سال (۱۳۲۷) نخستین استودیوی رادیویی در ساختمان اداره انتشارات و تبلیغات ساخته شد. استودیوی مذکور پس از اتاق پخش صدا که برای افتتاح رادیو تعبیه شده بود، دومین استودیوی پخش صدا بود (کارنامه‌ای از رادیو و تلویزیون ملی ایران...، ۱۲:۲۵۳۶). با این همه، رادیو همچنان از فقر تجهیزات در رنج بود. دو سال بعد نادر آراسته که اینک به عنوان سفیر ایران در مسکو انجام وظیفه می‌کرد، در نامه‌ای از این نقیصه و عدم دسترسی ایرانیان مقیم خارج به اخبار **رادیو تهران** شکوه کرد: «... در این دنیای متشنج و بحرانی امروز که اکثر جهانیان علاقه‌مند به دریافت اخبار صحیح می‌باشند و مأمورین شاهنشاهی و ایرانیان مقیم خارجه در انتظار اطلاع از حقایق امور و جریانات کشور خود هستند، نمی‌توان با این دستگاه از کار افتاده اخبار ایران را به گوش جهانیان رساند و در نتیجه آنان مجبور هستند یک مقدار اخبار مجعول و آلوده به اغراض از رادیوهای خارجی راجع به ایران شنیده، متأثر و متأسف گردند.» (اسنادی از تاریخچه ...، ۱۳۷۹:۳۸۸)

این وضعیت در حالی وجود داشت که ایران حساس‌ترین برهه تاریخی خود را می‌گذراند. نهضت ملی شدن صنعت نفت نیاز به بازوی تبلیغاتی داشت، به‌ویژه برای مقابله با تبلیغات دولت انگلستان در این عرصه، رادیو می‌توانست رسانه‌ای مؤثر و کارا باشد. از همین رو سفارتخانه‌ها و نمایندگی‌های دولت ایران در نقاط مختلف جهان از شنیده‌نشدن «صدای رادیو تهران» در آن برهه حساس متأسف و شاک‌ی بودند. پاسخ وزارت پست و تلگراف به باقر کاظمی، وزیر امور خارجه دولت مصدق، از کمبود تجهیزات حکایت داشت: «... فرستنده بیست کیلو وات **رادیو تهران** به واسطه نداشتن لامپ از کار افتاده و فعلاً برنامه رادیو برای خارج از کشور با فرستنده هفت کیلوواتی پخش می‌گردد، به این جهت صدای **رادیو تهران** در خارج از کشور شنیده نمی‌شود.» (همان: ۳۹۰)

اما اوضاع سیاسی و به تبع آن وضعیت مالی به گونه‌ای بود که در این باره قدمی برداشته نشد و این مهم به پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ موکول شد. پس از این واقعه بود که ساختن استودیوهای جدید و ایجاد فرستنده پنج‌گانه کیلوواتی و صد کیلوواتی آغاز شد. (کارنامه‌ای از رادیو و تلویزیون ملی ایران...، ۱۲:۲۵۳۶)

این وضعیت به معنای عدم تأثیرگذاری رادیو در تحولات سیاسی - اجتماعی کشور در آن برهه نیست. فرقه دموکرات آذربایجان برای القای سیاست‌های خود و مقابله با **رادیو تهران**، در فروردین ماه ۱۳۲۵ ایستگاه رادیویی تأسیس کرد که اخبار آن به زبان ترکی بود.^۱ از همین رو وقتی

۱. عبدالله مجتهدی، بحران آذربایجان (سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۴ ه. ش) - خاطرات مرحوم آیت‌الله میرزا عبدالله مجتهدی، به کوشش رسول جعفریان، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران ۱۳۸۱، ص ۲۲۵. حساسیت گوش دادن به رادیو تهران و لندن توسط مردم آذربایجان در نزد سران فرقه دموکرات را از این خاطره آیت‌الله مجتهدی در یادداشت شنبه، ۱۸ اسفند ۱۳۲۴ می‌توان دریافت: «روز گذشته در تبریز حادثه [ای] اتفاق افتاده است که با وجود بی‌اهمیتی، مردم خیلی به آن اهمیت می‌دهند. در یک مغازه که از سه چهار سال به این طرف در خیابان پهلوی مفتوح شده و جراید و مجلات انگلیسی و مطبوعات مربوط به تبلیغات بر له انگلیسی‌ها و متفقین می‌فروشد، یک رادیو گذاشته شده و اخبار فارسی لندن و طهران را اول شب نشر می‌کند. در وقت معین مردم زیادی در جلوی اجتماع نموده و به گفتار رادیو گوش می‌دهند. از قرار معلوم از این ترتیب اولیای امور خوششان نمی‌آید. روز گذشته برای این که جمعیت را متفرق نمایند، چند تا درشکه را از وسط جمعیت رانده‌اند. جمعیت متقاعد نشده و متفرق نگردیده‌اند. بعد از آن اشخاص مجهول که مأموریت مخصوص در این قضیه داشته‌اند، داد و قال راه انداخته و شیشه‌های مغازه را شکسته‌اند. صاحب مغازه در این وقت در مغازه را بسته و مردم متفرق شده‌اند.

این مغازه که مدیر آن ارمنی است، نام مخصوصی ندارد. مردم از خود، اسم آن را مغازه چرچیل گذاشته‌اند. می‌گویند که کنسول انگلیس به محل حادثه آمده و تحقیقات نموده است و عکس محل را برداشته است. معلوم نشد که مغازه چرچیل از حادثه دیروزی عبرت گرفته

نیروهای دولت مرکزی برای بازپس‌گیری آذربایجان به سوی این خطه حرکت کردند، رضا سجادی، گوینده معروف **رادیو تهران**، را نیز همراه خود بردند تا پخش صدای او از **رادیو تبریز** نشانه تفوق دولت مرکزی بر آذربایجان باشد. این اقدام چندان بااهمیت بود که سجادی مورد تشویق قوام‌السلطنه و رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش، قرار گرفت و از سوی شاه نیز نشان مخصوص دریافت کرد. (رسولی‌پور: ۲۰۷)

شاید براساس همین سابقه بود که رزم‌آرا تصمیم گرفت قرائت نطق تاریخی خود در مجلس شورای ملی را به رضا سجادی بسپارد. سجادی کار گویندگی را از زمان تأسیس رادیو آغاز کرد. زمانی که آلمان‌ها او را برای گویندگی در **رادیو آلمان** خواستند، با مخالفت رضاشاه مواجه شدند که «اگر در کار گویندگی خوب است، چرا برای خودمان نباشد.» گویا وی بسیار مورد توجه رضا شاه بوده، به طوری که شاه به او گفته بود: «صدای خوبی داری. می‌خواستند تو را به آلمان ببرند، ولی من اجازه ندم. هر روز صدای تو را از رادیو گوش می‌دهم، بسیار خوب است...» (همان: ۲۰۴). از خاطرات سجادی برمی‌آید که وی دارای صدایی رسا بوده و فن خطابه و بیان را از پدرش، حاج میرزا مصطفی سرابی، به ارث برده بوده است. او با استخدام در رادیو با تلمذ نزد استادانی چون بدیع‌الزمان فروزانفر و صادق رضازاده شفق به فن خطابه با شیوه علمی نیز آشنا گردید (همان). از همین رو به نظر می‌رسد رزم‌آرا درصدد بود در برابر مخالفانش در مجلس که طرفدار ملی‌کردن صنعت نفت بودند، سخنانش با صدای گوینده معروف و توانای رادیو قرائت شود تا در ذهن توده‌ها تأثیری بسزا بخشد. ماجرای پخش نطق تاریخی رزم‌آرا به روایت رضا سجادی از این قرار است: «روز سوم دی‌ماه سال ۱۳۲۹ از

است یا نه؟ یک مغازه تبلیغات روس‌ها هم در خیابان دایر است که آن را هم مغازه استالین اسم گذاشته‌اند. آن هم رادیو دارد، ولی مشتری آن بسیار کم است.» همان، ص ۱۶۱

نخست‌وزیری به من اطلاع دادند که رزم‌آرا با شما کار دارد، فوراً بروید پیش او. چون فاصله اداره تبلیغات که در میدان ارک بود، تا نخست‌وزیری زیاد نبود، خیلی زود خود را به رزم‌آرا رساندم. این درست موقعی بود که او عازم حرکت به سوی مجلس شورای ملی بود. رزم‌آرا نوشته‌ای را به دستم داد و گفت: رضا، این نطقی است که در مجلس ایراد خواهم کرد و می‌دانم که دردسرهایی برایم فراهم خواهد ساخت. با این وصف، از مجلس به تو اطلاع خواهم داد که نطق را از رادیو بخوانی. فعلاً برو و آن را مرور کن و منتظر خبر من باش. دکتر آزموده، سرهنگ غضنفری و سرهنگ علی‌اکبر مهتدی همراه رزم‌آرا به مجلس رفتند. من هم به اداره تبلیغات برگشتم و در دفتر کارم مشغول شدم. یک ساعت بعد از ظهر، اکباتانی، رئیس بازرسی مجلس، تلفن کرد و بعد از مکالمه کوتاهی گفت: با نخست‌وزیر صحبت کن. رزم‌آرا پشت تلفن گفت: رضا، خود را آماده کن و برو نطق را از رادیو قرائت کن... تمام مطالب آن نطق در خاطر من نیست، ولی مضمون کلی این بود: ایرانی که نمی‌تواند یک لوله‌نگ بسازد، چگونه می‌خواهد صنعت نفت را ملی کند و خودش اداره آن را به دست بگیرد؟! ما که نمی‌توانیم یک کارخانه سیمان را با پرسنل خودی اداره نماییم، با کدام وسیله و ابزار می‌خواهیم نفت را هم استخراج کنیم و هم بفروشیم و در پایان هم گفت: ملی کردن صنعت نفت بزرگترین خیانت است.» (همان: ۲۰۷)

سخنان رزم‌آرا چندین بار از رادیو پخش شد. پخش این سخنان نتیجه‌ای غیر از انتظار رزم‌آرا داشت. توده‌های مردم در اعتراض به این سخنان به دعوت آیت‌الله کاشانی در میتینگ بهارستان شرکت کردند و شدیدترین اعتراضات را بیان نمودند. کمتر از دو ماه بعد، رزم‌آرا در مسجد شاه به قتل رسید.

مصدق اما برخلاف رزم‌آرا سعی در ملی کردن صنعت نفت داشت، از همین رو رادیو می‌توانست وسیله‌ای مؤثر در پیشبرد سیاست مذکور باشد.

براین اساس او و نزدیکترین فرد به وی در دولتش، یعنی دکتر حسین فاطمی، سیاست‌های کلی رادیو در تهیه مطالب و برنامه‌های سیاسی را تعیین کرده و به اطلاع بشیر فرهمند، رئیس اداره کل انتشارات و تبلیغات، می‌رساندند. به طوری که نویسندگان رادیو مطالب سیاسی را براساس نظر نخست‌وزیر و معاون او به رشته تحریر درمی‌آوردند. این وسواس تا بدانجا بود که کنترل و اجازه پخش مطالب با شخص نخست‌وزیر بود (مصدق در محکمه نظامی، ۱۳۷۸: ۵۳۹-۵۳۸). این نظارت مستقیم به آن حد بود که مصدق با گوینده رادیو، مطالب سیاسی را تنظیم و کنترل می‌کرد. (رسولی‌پور: ۲۱۲)

توجه به رادیو و ارتباط با توده‌ها از طریق آن، در نزد مصدق چندان بود که او قصد داشت پیش از اعلام قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس به سفارت آن کشور، خارج از عرف دیپلماتیک خبر آن را از طریق رادیو اعلام کند. البته این اقدام به جهت رساندن این خبر به سفارت انگلستان توسط وزارت امور خارجه ایران ناکام ماند (همان: ۲۱۶-۲۱۳). به نظر می‌رسد مصدق در راستای تهییج توده‌ها در صدد بوده قبل از هر اقدامی از جانب انگلیس‌ها و دخالت نهاد دربار در این باره، واکنش مثبت توده‌ها و انفعال مخالفان خود را همراه داشته باشد.

در این دوره، حسین فاطمی نقش اساسی در رادیو داشت. او نه تنها در دولت به عنوان مهم‌ترین عنصر شناخته می‌شد، بلکه در عرصه رسانه نیز فعالیتی بسزا داشت. او از یک سو سرمقاله‌های روزنامه **باختر امروز** را به یک جبهه قوی طرفدار دولت مبدل ساخته بود و از دیگر سو با پخش این سرمقاله‌ها از رادیو، توده‌ها را هدف سیاست‌های تبلیغی دولت قرار داده بود. علی‌اصغر بشیر فرهمند در این باره در دادگاه دکتر مصدق می‌گوید: «در مورد مطالب روزنامه‌ها، اینجا باید روزنامه‌ها به دو قسمت تقسیم شوند: یکی سرمقاله‌های روزنامه **باختر امروز** و دیگر مطالب سایر روزنامه‌های موافق دولت. همیشه از بدو تأسیس **رادیو تهران** و اداره تبلیغات رسم بر این بود

که اداره اطلاعات و مطبوعات در اداره تبلیغات مطالب روزنامه‌های صبح و عصر پایتخت را مطابق سیاست روز دولت تنظیم می‌کرد. بعد برای پخش از رادیو به اداره رادیو می‌رفت و پخش می‌شد. ولی در مورد سرمقاله‌های **باختر امروز**... این سرمقاله‌ها در ساعت غیر بررسی مطبوعات از رادیو پخش می‌شد. یعنی سرمقاله‌های **باختر امروز** شبها بعد از پخش اخبار، یعنی بعد از ساعت ۹ به وسیله گوینده در رادیو خوانده می‌شد و به زبان‌های خارجی هم برای پخش در برنامه‌های خارجی ترجمه می‌شد...». (مصدق در محکمه نظامی، ۱۳۷۸: ۵۳۹)

گزاره نیست اگر گفته شود دکتر حسین فاطمی علاوه بر سکانداری سیاست خارجی و سخنگویی دولت مصدق، بازوی رسانه‌ای وی نیز بوده است. دکتر فاطمی در زمان شکست کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ هم نقش مهمی ایفا کرد. او متن اعلامیه دولت در شکست کودتا را به گوینده کشیک رادیو دیکته کرد و از بشیر فرهمند خواست: «این اعلامیه را چندبار در رادیو بین ساعت هفت تا هشت صبح منتشر کنید» (همان: ۵۳۹). ضبط میتینگ روز ۲۵ مرداد در میدان بهارستان و پخش آن از رادیو، اقدامی دیگر در جهت جنگ رسانه‌ای دولت مصدق علیه کودتاچیان بود. نقش رادیو در روزهای اول - ۲۵ و ۲۶ مرداد - چندان مؤثر بود که سرتیپ آزموده، دادستان دادگاه مصدق، درباره آن گفت: «دادگاه محترم مستحضرند که در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مردادماه یکی از عوامل بسیار مؤثر آقای دکتر مصدق، سازمان انتشارات و تبلیغات با عناصر و وسایل فنی آن بوده است. این سازمان به اندازه‌ای مؤثر بوده که بدون اغراق در درجه اول اهمیت بوده است.» (همان: ۵۴۰)

کودتای ۲۸ مرداد که به سرانجام رسید، رادیو بار دیگر تبدیل به دستگاه تبلیغاتی دربار شد. محمدرضا شاه درصدد بود هر آنچه در کشور رخ می‌دهد، خود داعیه‌دارش باشد. از همین رو نخست‌وزیرانی چون دکتر علی امینی که خود را مبدع - نه مجری - سیاست‌های کشور می‌دانستند، کم‌کم از صحنه

سیاسی کنار گذاشته شدند. اصلاحات ارضی که در زمان امینی آغاز شده بود، در دورهٔ خلیفش، امیراسدالله علم، به اوامر ملوکانه و لوایح شش‌گانهٔ دولت در انجام برخی اصلاحات سیاسی و اجتماعی به انقلاب شاه و ملت تبدیل و تعبیر شد. دیگر این مالکان و خوانین زمیندار نبودند که پایگاه طبقاتی شاه را در میان توده‌های روستایی تحکیم می‌بخشیدند، بلکه این شاه بود که با رعایای خود به‌طور مستقیم در تعامل قرار داشت. انقلاب سفید یا همان انقلاب شاه و ملت، علما و مذهب‌یون را نیز به شدت از نهاد سلطنت آزرده و رابطهٔ آنان را تیره ساخت تا آنجا که آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی که در نزاع میان شاه و مصدق، جانب شاه را گرفته بود، معترض این وضعیت گردید.

با چنین وضعیتی دیگر وسایل و پایگاه‌های تبلیغاتی سنتی از سلطنت پهلوی منفک شده بودند. توده‌ها می‌بایستی به جای مراکز آموزشی و تبلیغی سنتی که در اختیار علما و مالکان بود، جایگزینی دیگر می‌یافتند. رادیو آن وسیلهٔ جانشین بود که هر دو وجه آموزش و تبلیغ را دارا بود. البته سپاهیان دانش و بهداشت، سپاه ترویج کشاورزی، کارکنان تعاونی‌های روستا و بعدها سپاه دین هم در کنار رادیو منادیان مدرنیسم حکومت مرکزی در اقصی نقاط کشور بودند. اما رادیو جذابیت‌های بیشتری داشت که موسیقی، سخنرانی‌های متنوع، اخبار دنیای جدید و وفاداری به شاه را در قالب‌های گوناگون به خانه‌های روستائیان می‌برد؛ امری که رادیوی رضاشاهی با وقوع جنگ جهانی دوم و تضعیف نهاد دربار در تحقق آن ناکام ماند.

بر این اساس، با انجام اصلاحات ارضی، رادیو برنامه‌های ویژه‌ای تهیه کرد که هدف آن «بالابردن سطح معلومات فنی و اجتماعی کشاورزان» اعلام گردید. این برنامه‌ها هر روز به مدت بیست دقیقه از **رادیو ایران** پخش می‌شد (اسنادی از تاریخچه ...، ۱۳۷۹:۵۲۸). تصویب لوایح شش‌گانه و هزینه‌ای که شاه در گسترده‌ترساختن مخالفان خود پرداخت، گسترش برنامه برای کشاورزان را که درصد عظیمی از جمعیت ایران آن روز را تشکیل

می‌دادند، ضروری ساخت. از همین رو علاوه بر **رادیو ایران**، مراکز رادیویی استان‌ها نیز موظف شدند برنامه خاص دهقانان را تهیه و اجرا کنند. به‌طوری که نصرت‌الله معینیان، وزیر اطلاعات و متولی رادیو، در هجدهم فروردین‌ماه ۱۳۴۳ از: «پخش روزانه سه ساعت و ده دقیقه برنامه خاص کشاورزان» از رادیو خبر داد. پخش این برنامه به خودی خود کارساز نبود، چرا که روستائیان برای شنیدن آن احتیاج به رادیو داشتند.

انقلاب سفید یکی از نتایج خود را باز نمود. در کنگره رؤسای انتشارات و رادیو استان‌های کشور از ۲۵ آبان تا پنجم آذرماه ۱۳۴۲ پیشنهاد گردید: «با همکاری بانک اعتبارات کشاورزی و عمران روستایی ایران ترتیبی داده شود که به مقدار کافی رادیوهای ترانزیستوری ارزان‌قیمت تهیه شده و به اقساط طویل‌المدت از طریق شرکت‌های تعاونی روستایی در اختیار کشاورزان گذاشته شود.» پیشنهادی که به تصویب شاه نیز رسید (همان: ۵۲۹-۵۲۸). بدین ترتیب رادیو به خانه‌های روستایی راه یافت.

رادیو بنیان‌های سنتی جامعه روستایی ایران را متزلزل ساخت. برنامه‌های رادیو ارمغان زندگی نوینی را می‌داد. جذابیت‌های این زندگی نه در روستا که در شهر جریان داشت. روستائیان ره‌اشده از بند مالکان که با مشکلاتی چون آفات محصول، بوروکراسی حاکم بر ادارات مرتبط با مسائل کشاورزی، بازپرداخت وام‌های گوناگون و... مواجه شده بودند، مهاجرت را وسیله‌ای برای رهایی از این وضعیت می‌جستند.

به‌طوری که ذکر شد، شاه با حذف مالکان و خوانین، خود در ارتباط مستقیم با زارعان و روستائیان قرار گرفت. براین مبنا کارمندان و مأموران دولت جایگزین مباشران و پیشکاران ارباب و خان گردیدند. در این باره نیز رادیو بایستی این کارگزاران جدید را معرفی و آنان را متفاوت از کارگزاران پیشین قلمداد می‌کرد. ارتباط با مأموران دولت به‌منزله ارتباط توده‌ها با شاه بود و این خود طریق و تبلیغی برای شاه‌پرستی بود که در ناسیونالیسم پهلوی

جایگاه خاصی داشت. نصرت‌الله معینیان در نامه‌ای به تاریخ ۲۷ مردادماه ۱۳۴۳ خطاب به رؤسای ادارات اطلاعات و رادیو استان‌ها درباره وظیفه مذکور نوشت: «طرح‌هایی که اداره کل انتشارات و رادیو در گذشته و وزارت اطلاعات امروز از سال‌ها پیش از نظر انتشاراتی در هر استان ابلاغ نموده و در هر استان آقایان استانداران و رؤسای ادارات علاقه‌مند بوده‌اند، به خوبی پیشرفت کرده است، همه هدفش این بوده است که رادیو و دستگاه تبلیغات بتواند هرچه بیشتر سازمان‌های اداری را به مردم نزدیک کند و مسائل دستگاه‌های اداری در برنامه‌های مختلف هر روز برای مردم تشریح شود و از مردم برای حل آن و پیشرفت، کمک و همکاری خواسته شود.»

معینیان در ادامه از طرح‌هایی چون «تشکیل شورای اطلاعات و انتشارات محل...، کنفرانس‌های انتشاراتی، برنامه‌های بازدید مردم، برنامه‌های سمینار سیار، برنامه‌های مصاحبه‌های مطبوعاتی و اخبار روزانه رادیو» در راستای نزدیکی دولت و ملت خبر داد. (همان: ۵۳۲)

درست است که این سیاست همه اقشار اجتماع اعم از روستائیان و شهرنشینان را دربرمی‌گرفت، اما چنین رویکردی را می‌توان از نتایج انقلاب سفید، سرکوب شدید و خشن مخالفان در قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، نارضایتی‌های وسیع از اقدامات ادارات در شهرها و روستاها دانست. نکته‌ای که در مورد روستاها وجود دارد، تغییر سیستم روستاها از خان به دولت است. بر مبنای این تغییر، روستائیان در ارتباط با مأموران دولت قرار گرفته و رفتار آنان می‌توانست در وفاداری رعایا به اربابان جدید مؤثر باشد.

از همین رو است که معینیان هدف طرح‌های وزارت اطلاعات در برنامه‌های رادیویی و تبلیغی را این می‌داند که «وسیله نزدیک کردن دستگاه‌های اداری و مردم باشند و اکنون که تمام این اختیارات در یک‌جا متمرکز شده و اکثر آقایان استانداران ابراز علاقه می‌کنند، اداره اطلاعات هر محل فقط میکروفون رادیو را برای افتتاح یا انجام یک مراسم نبرد، بلکه

دستگاه تبلیغات به غیر از اجرای برنامه‌های رادیویی، عملاً وظایف حقیقی خود را در هماهنگ کردن مردم یک استان در راه اجرای برنامه‌های پیشرفت و ترقی اجرا کند.» (همان: ۵۳۳-۵۳۲)

نکته کلیدی نامه معینان اشاره او به تمرکز اختیارات در یک جا، یعنی استانداری‌ها به عنوان نمایندگان دولت مرکزی بدون داشتن رقیبی همچون خان می‌باشد.

با وجود تمامی تلاش‌هایی که سلطنت پهلوی در جایگزینی نهادهای حکومتی به جای نهادهای سنتی در روستاها و شهرهای کوچک کرد، این سیاست همچون بومرنگی به سوی پرتاب‌کننده خود بازگشت. محقق درباره نتایج اجتماعی اصلاحات ارضی و به تبع آن انقلاب سفید بر روستاها می‌نویسد: «... دهقان که در گذشته لاقفل گاه گاهی در مقابل مأموران و دستگاه‌های دولتی از جانب مالک حمایت می‌شد، اینک بی‌پشت و پناه در چنگال قدرت بلامعارض اینان افتاده است. ژاندارم به عنوان وصول بدهی‌های گوناگون دهقانان و بهانه‌های دیگر بر آزار و ستم خود افزوده است. سپاهیان که جوانانی شهری هستند و موقتاً زندگی نامطلوب ده را ناگزیرند تحمل کنند، غالباً رفتاری ناهنجار و خشن با روستائیان دارند، آنها را کتک می‌زنند، به انجام کارهای نامربوط وامی‌دارند و گاه نیز به زنان و دختران روستایی تجاوز می‌کنند.» (مؤمنی، ۱۳۵۹: ۳۹۷)

شاه با حذف ارباب و جایگزینی خود، نه تنها پایگاه طبقاتی خویش را خدشه‌دار ساخت، بلکه با مشکلاتی که برای روستائیان تولید شد، مشروعیت خود را در اذهان آنان از دست داد. رادیو رسانه‌ای بود که توانست در تبلیغات خود محبوبیت و مشروعیت برای سلطنت پهلوی کسب کند. روستائیان مهاجر نیز در شهر، پیاده‌نظام نیروهای مخالف رژیم شدند. پایگاه‌های تبلیغاتی چون مساجد و حسینیه‌ها جذاب‌تر از رسانه‌ای چون رادیو برای آنان بود. بی‌جهت نبود که حسینیه ارشاد و گفتمان دکتر علی شریعتی و روحانیان

انقلابی از تمامی آنچه توسط رژیم عرضه می‌شد، جذاب‌تر و مسحورکننده‌تر بود.

رادیو و جنگ

جنگ جهانی دوم و اشغال ایران

رادیو زمانی در ایران پا به عرصه وجود نهاد که اروپا در شعله‌های جنگ جهانی دوم می‌سوخت. سیاست دولت ایران در آن زمان مبتنی بر عدم‌پخش اخبار این جنگ بود. از همین رو وقتی نیروهای روس و انگلیس از جنوب و شمال به کشور هجوم آوردند و نخست‌وزیر، علی منصور، برای نمایندگان مجلس از مذاکرات دولتش با دولت‌های شوروی و انگلیس برای حل درگیری‌های مرزی خبر داد، جامعه در بهت و شوک فرو رفت. حق هم به جانب افکار عمومی بود، چرا که رادیو و مطبوعات تا آن زمان به گونه‌ای عمل کرده بودند که گویی خبری نبود. عیسی صدیق، رئیس اداره کل انتشارات و تبلیغات و متولی رادیو، بدون آن که اشاره‌ای به مسئولیت خود و کاستی خویش به عنوان رئیس رادیو در این باره نماید، می‌نویسد: «چون تذکاریه‌های روس و انگلیس [مبنی بر اخراج اتباع آلمان] در موقع خود منتشر نشده بود و در رادیو و جراید راجع به آنها صریحاً خبری انتشار نیافته بود، پخش نطق نخست‌وزیر در رادیو هیجان و نگرانی بسیار در مردم ایجاد

کرد» (صدیق، ۱۳۵۳: ۱۹-۱۸). با این همه رویه رادیو تغییری نکرد و «مثل این که هیچ حادثه‌ای در مملکت بروز نکرده باشد» اخبار جنگ از رادیو پخش می‌شد. البته توجه این نوع اطلاع‌رسانی آن بود که «رعایت بیطرفی» در «اخبار دول متخاصم» می‌شود. (همان)

اما واقعیت چیز دیگری بود. جریان آزاد اطلاع‌رسانی بر برنامه‌های رادیو حاکم نبود. رضاشاه که در تاریخ دوازدهم تیرماه ۱۳۱۹ دستور اکید داده بود مقالات روزنامه‌ها برای پخش از رادیو به همراه اخبار مصوب توسط کمیسیون رادیو به اطلاع او برسد (اسنادی از تاریخچه ...: ۹۸)، اینک دایره نظارت خود بر برنامه‌های رادیو را به گفتارهای آن تسری داده بود. جالب این که دستور مذکور یک روز پس از اشغال ایران، توسط حسین شکوه، رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی، به قید «محرمانه» به اطلاع نخست‌وزیر رسید (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره ۱۱۹۰۰۰۳، کد ۶۹). به نظر می‌رسد رضاشاه در این اندیشه بوده که برخلاف آنچه که در جریان تحولات بین‌المللی رخ می‌داد، در داخل هیبت و وجهه‌اش در نزد افکار عمومی لطمه‌ای نبیند. از همین رو کنترل بر جریان اطلاع‌رسانی را بیش از گذشته شدت بخشید. بر همین مبنا او همچنان در صدد یافتن راه‌حلی برای بقا بود. کلید این راه‌حل را هم در دستان محمدعلی فروغی، مغضوب پیشین، می‌دید. برای پیشبرد این سناریو، علی منصور از نخست‌وزیری استعفا داد و محمدعلی فروغی یک روز پس از استعفای وی، در ششم شهریورماه کابینه خود را به مجلس معرفی کرد. اعلامیه‌ای که دولت فروغی پس از مذاکره با سفرای روس و انگلیس مبنی بر ترک مخاصمه داد، نشان از همان سیاست مورد اشاره دارد؛ توافق با متفقین و حفظ فضای عمومی از طریق بایکوت خبری جامعه.

بر این مبنا دولت در اعلامیه خود که از رادیو پخش شد، انتشار اخبار خارج از کانال رسمی را اخلاق در نظم دانست و وعده مجازات داد: «اخیراً

دیده می‌شود که شایعات و اراجیف در میان مردم زیاد منتشر می‌شود که به این شایعات بی‌اساس به هیچ وجه واقعی نگذاشته و به آنها ترتیب اثر ندهند. هر ایرانی میهن‌پرست و وظیفه‌دار از انتشار اخباری که موجب اختلال انتظامات و پریشانی خاطرها باشد، جلوگیری کند» (عاقلی، ۱۳۶۷: ۶۷۷). برای حفظ این فضا هم حکومت نظامی اعلام شد و سپهد احمد امیراحمدی به عنوان فرماندار نظامی تهران برگزیده شد. امیراحمدی هم اولین اعلامیه حکومت نظامی خود را بر پایه سانسور خبری صادر کرد و روزنامه‌ها را در صورت انتشار اخبار خلاف میل دولت به توقیف و مجازات تهدید کرد. (همان: ۸۰)

برخلاف این تهدیدها در صحنه داخلی کشور، دولت در مذاکرات خارجی خود سعی داشت اشغالگران را به توافق و مصالحه مجاب کند. گزارش وزارت امور خارجه در ششم شهریور ۱۳۲۰ به خوبی این وضعیت را نمایان می‌سازد: «امروز بلافاصله بعد از معرفی دولت به مجلس، سفیر کبیر شوروی را خواسته راجع به وقایع اخیر مفصل مذاکره و توجه مشارئله را به بمباران شهرهای ایران و خونریزی‌هایی که سبب شده‌اند، جلب کردم. سفیر شوروی در جواب، تاریخچه مذاکرات خودشان را با نخست‌وزیر سابق و این که دولت ایران نخواست به اهمیت قضایا پی برده و از اخراج آلمانی‌ها که وعده بیرون‌کردن آنها را داده بوده است، بیان و گله کرد که چرا نخست‌وزیر سابق در بیانات خود در مجلس، شوروی را متجاوز قلمداد کرده، بدون این که به شرح قضایا و مذاکرات فی‌مابین پردازد. جواب گفتم: بمباران‌های شما روی نظامی‌ها و حتی شهرهای باز از قبیل قزوین و شاهرود و سواحل بحر خزر را باید چه عنوان داد؟ امروز صبح سه هواپیمای شما به سلطنت‌آباد - نزدیک تهران - بمب ریخته‌اند. اگر مطالبی دارید، چرا صریحاً بیان نمی‌کنید؟ بیرون‌کردن آلمانی‌ها را که وعده داده بودیم، عمل هم می‌کنیم. از ایجاد نفرت در کشور ایران برای خودتان چه فایده‌ای خواهید برد؟ بالاخره پس از

مذاکرات زیاد، نظریات خود را به شرح زیر خلاصه کردم: دولت ایران برای حفظ روابط، امروز دستور داد قوای نظامی ایران از مقاومت دست بردارند. آلمانی‌ها را هم اخراج خواهیم کرد، راه بدهید تا بتوانیم آنها را از ترکیه عبور بدهیم. در مقابل تقاضا داریم شما هم فوراً دست از بمباران شهرها برداشته و پیشرفت قوای خود را متوقف و در برگرداندن آنها اقدام نمایید. سفیر کیبر شوروی اظهار امیدواری کرد که با دولت حاضر کار را تمام کند [و] وعده داد فوراً مراتب را به مسکو تلگراف و جواب مساعد در حل قضایا و جلوگیری از پیشرفت قوا بگیرد.» (ایران در اشغال متفقین، ۱۳۷۱: ۷۵)

دولت ایران در وضعیت نامناسبی به سر می‌برد. از یک سو برای بقا وارد مذاکره شده بود و از سویی این بقا با ادامه اشغال و بمباران متزلزل می‌نمود. گزارش وزارت امور خارجه می‌رساند که دولت فروغی حاضر به پذیرش خواست‌های زیاده‌طلبانه اشغالگران است، اما این خواست‌ها رو به تزاید بود. شاه هم مسیری متفاوت از مذاکرات دولت را می‌پیمود. نیت رضاشاه از این اقدامات معلوم نیست. آیا او از این انفعال ناراضی بود یا در مقابل نرمخوبی‌های فروغی در مذاکره با متفقین، رویه‌ای دیگر در پیش گرفته بود که در جهت حفظ شخصیت خود در افکار عمومی بود، یا این که شاه هنوز منتظر وقایع اروپا بود؛ چراکه آلمان‌ها در شمال آفریقا به پیروزی دست یافته و بر بخش عظیمی از اروپا مسلط بودند. به هر جهت زمانی که ستاد جنگ به ریاست سرلشکر ضرغامی برای نشان‌دادن حسن نیت به اشغالگران، دستور ترخیص سربازان وظیفه را صادر کرد و پس از آن برای حفظ نظم شهرها سی‌هزار سرباز پیمانی با ماهی سی‌هزار تومان حقوق استخدام کرد، رضاشاه چهره پیش از سوم شهریور خود را ظاهر کرد. او در پی این اتفاق، سران ارتش را در روز یکشنبه، نهم شهریور، به کاخ سعدآباد احضار کرد. در این ملاقات، سرلشکر احمد نخجوان، کفیل وزارت جنگ، و سرتیپ علی ریاضی

به عقوبت دستور مذکور توسط شاه کتک خورده، خلع درجه و بازداشت شدند. شاه در همان جلسه بدون حضور نخست‌وزیر و طی مراحل قانونی و معرفی به مجلس، سرلشکر محمد نخجوان را به سمت وزیر جنگ منصوب کرد. همچنین به سیاق سابق گفت: «دادگاهی تشکیل بدهید که این خائنین محاکمه شوند. ریاست دادگاه با خود من خواهد بود.» (عاقلی، ۱۳۶۷: ۹۳-۹۲) به نظر می‌رسد متفقین بویژه انگلیس‌ها این رفتار را نوعی کارشکنی در انجام توافق با دولت می‌دانستند. به طوری که بولارد، سفیر انگلیس در تهران، در این باره به دولت متبوعش چنین گزارش داد: «حالا همه این امیدواری‌ها به یأس مبدل شده است، زیرا شاه بار دیگر در تمام امور مداخله می‌کند، وزرا را کتک می‌زند و به همان اعمال احمقانه و وحشیانه گذشته خود ادامه می‌دهد. یکی از مقامات دولتی محرمانه به من گفت که شاه غیرقابل تحمل شده و خود نخست‌وزیر هم که با حال بیماری قبول مسئولیت کرده، دیگر نمی‌تواند شاه را تحمل کند. وقت آن رسیده است که ما هم در این مورد با افکار عمومی همراه شویم، زیرا در غیر این صورت پیشرفت مقاصد ما با مشکلاتی مواجه خواهد شد...» (طلوعی، ۱۳۷۲: ۳۵-۳۴)

این وظیفه به **رادیو بی‌بی‌سی** سپرده شد تا همراهی انگلیس‌ها با افکار عمومی را اظهار و اثبات کند. مطالب رادیو در تهران توسط آن لمبتون تهیه می‌شد و انتقاد از سلطنت رضاشاه در سرلوحه آن قرار داشت. انتقادهای حول زیرپا گذاشتن قوانین مشروطه، بازداشت‌های غیرقانونی، مالیاتهای بدون مجوز و تصرف خارج از قاعده املاک افراد بود (انتظام، ۱۳۷۱: ۶۷). اگر در روزگاری دستگاه گیرنده رادیو با مجوز در اختیار افراد محدودی قرار می‌گرفت، اکنون با تأسیس ایستگاه فرستنده رادیویی تعداد بیشتری از این وسیله برخوردار بودند. بر این اساس کنترل افکار عمومی خارج از ید نظمیّه

رضاشاهی بود. دولت انگلستان علاوه بر این اقدام، با یادداشتی که سفارت این کشور در نهم شهریور برای دولت ایران ارسال کرد، راه رسیدن به توافق با رضاشاه را مسدود کرد: «نظر به حوادث و جریانات سریع چند روز گذشته که در نتیجه کلیه طرقتی که آلمانی‌ها از آن می‌توانند از ایران خارج شوند، بر روی آنها بسته شده، دولت پادشاه انگلستان مایل‌اند که آلمانی‌ها به عوض این [که] توسط دولت شاهنشاهی ایران از این کشور اخراج شوند، به قوای انگلیس یا سویت [شوروی] تسلیم گردند...» (ایران در اشغال متفقین، ۱۳۷۱: ۹۴-۹۳)

سرانجام دولت انگلستان پا را فراتر از این گذاشت و در یادداشت پانزدهم شهریور سفارت خود در ایران خواستار تعطیلی سفارت آلمان و متحدین آن در تهران شد. بهانه هم سوءاستفاده این دولتها از وضعیت موجود و تبلیغات علیه متفقین در رادیوهایشان بود: «... در عرض چند روز گذشته اوضاع محلی به نحوی تغییر یافته که در زمانی که دولت متبوعه دوستدار تعلیماتی را که در نامه اینجانب مورخ ۳۰ اوت (هشتم شهریور) بر آن مبتنی بود تنظیم نمودند، پیش‌بینی نگردیده بود. از لحاظ این که تصفیه امر جهت دولت ایران آسان‌تر گردد، قوای متفقین شهر تهران را اشغال نکردند. لکن سفارتخانه‌های دول محور این خودداری را فقط علامت ضعف پنداشتند و از آزادی که از این رهگذر برای آنها پیش آمده بود، استفاده نموده به وسیله هجو و تنقید دولتین اعلی حضرت پادشاه انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی و تخدیش اذهان عمومی توسط تبلیغات محلی و رادیویی آلمان و ایتالیا، موجبات زحمت و اشکال دولت ایران را فراهم ساخته‌اند. بنابراین دولت اعلی حضرت پادشاه انگلستان ناگزیر است به دولت ایران اطلاع دهد که سفارت آلمان به انضمام سفارتخانه‌های دیگر که تحت اداره آلمان‌ها

می‌باشند، یعنی سفارتخانه‌های ایتالیا، مجارستان و رومانی در اسرع اوقات ممکنه برچیده شوند.^۱ (همان: ۹۹) بولارد در ادامه، تحویل اتباع آلمانی به مأموران انگلیس یا شوروی را خواستار شد. (همان: ۱۰۰)

در حالی که دولت ایران در پاسخ‌هایش به سفارتخانه‌های بریتانیا و شوروی از عدم پابندی این دولتها به تغییر اوضاع در اشغال و بمباران ایران سخن می‌گفت (همان: ۱۰۴)، رضاشاه به سراغ رسانه‌ها رفت. گویا او می‌خواست پاسخی هم به حملات **رادیو بی‌بی‌سی** بدهد. عیسی صدیق، رئیس اداره کل انتشارات و تبلیغات، در این باره می‌نویسد: «تحویل اتباع ممالکی که با ایران روابط اقتصادی و عادی داشتند، به نظر مردم مخالف مردانگی بود. رضاشاه نیز شخصاً از این امر بسیار متأثر بود و قرار شد این تأثر عمومی در جراید و رادیو ابراز شود.» (صدیق، ۱۳۵۳: ۲۸)

براین اساس مدیران مطبوعات به کاخ شاه فراخوانده شدند و مورد عتاب و خطاب شاه قرار گرفتند که در مقابل این رویه متفکین موضع بگیرند. البته با توجه به پخش مطالب روزنامه‌ها از رادیو، منظور نظر انعکاس رادیویی این انتقاد بود. پس از این فرمان شاهانه، ستوان دوم علی جلالی، سردبیر روزنامه **اطلاعات**، سرمقاله‌ای با نام مستعار «پندار» و با عنوان «تأثر مردم» در اعتراض به این رویه نگاشت. جلالی در سرمقاله خود از تلاش دولت ایران برای حفظ بیطرفی در جنگ سخن گفت و سعی کرد افکار عمومی را متوجه نقض این سیاست توسط دولتین شوروی و انگلستان بنماید: «راست است که با دولت آلمان و ایتالیا جز یک روابط عادی و اقتصادی روابط دیگری نداشته‌ایم، ولی میل داشتیم به این روابط حسنه خللی وارد نیاید و اصل بیطرفی کامل هم که مرام و آرزوی عمومی ملت ایران می‌باشد، همین اقتضاء را داشت که ما با

۱. سفارت دولت شوروی در تهران هم یادداشتی مشابه یادداشت سفارت بریتانیا به دولت ایران ابلاغ کرد. نک: ایران در اشغال متفکین، صص ۱۰۳-۱۰۲

تمام دول و ملل جهان دارای روابط دوستانه و حسنه باشیم. متأسفانه دولت، امروز ناگزیر شده است که سفارتخانه‌های آلمان و ایتالیا و رومانی و مجارستان را در ایران برچیند، ولی سفارتخانه‌های ما در این کشورها مانند پیش دایر و روابط سیاسی ما با آنها برقرار خواهد ماند. در هر صورت باید این حقیقت را بگویم که انتظار مردم ایران از دولت‌های اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان در عالم همسایگی و دوستی خیلی بیش از اینها بود...» (روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۰/۶/۱۹)

در نوشتن مقاله تنها جلالی دست‌اندرکار نبود، بلکه عیسی صدیق به عنوان مدیر اداره کل انتشارات و تبلیغات بر آن نظارت داشت و فروغی نیز آن را تعدیل کرد (صدیق، ۱۳۵۳: ۲۹). نکته مهم پخش رادیویی سرمقاله روزنامه اطلاعات بود. سرمقاله مذکور نه تنها به زبان فارسی، بلکه به زبان‌های عربی، ترکی، فرانسه و انگلیسی نیز پخش گردید (عاقلی، ۱۳۶۷: ۱۳۰). اشغالگران مسئولیت سرمقاله روزنامه اطلاعات را متوجه دولت ایران می‌دانستند. سفیر کبیر شوروی در تهران در ملاقات با سهیلی، وزیر امور خارجه، در این باره گفت: «این نوع مقالات کاملاً برخلاف دوستی بین ایران و دولتین شوروی و انگلیس است و این اظهارات در روزنامه دلیل بر آن است که دولت مردم را تهییج می‌کند که کینه روس‌ها و انگلیس‌ها را در دل نگاه دارند و درصدد تلافی برآیند و دولت خواسته است به این نحو دوستی خود را با آلمان‌ها حفظ کرده باشد.» سفیر شوروی با این سخن که «چون روزنامه‌ها تحت سانسور دولت است، ما نمی‌توانیم تصور کنیم که محافل صلاحیت‌دار بی‌اطلاع بوده‌اند» بر مسئولیت دولت ایران در انتشار سرمقاله تأکید کرد (ایران در اشغال متفقین، ۱۳۷۱: ۱۲۵). عیسی صدیق نیز مورد بازجویی بولارد، سفیر انگلستان، قرار گرفت و از نقش خود و فروغی در تهیه مقاله مذکور پرده برداشت. (صدیق، ۱۳۵۳: ۲۹)

با فشار دولت‌های روس و انگلیس روزنامه‌**اطلاعات** توقیف شد تا هشداری به دولت ایران در کنترل اخبار و مطالب راديو باشد. تا زمانی که رضاشاه بر تخت لرزان سلطنت خویش تکیه زده بود، این دولت‌ها روی خوشی به دولت ایران نشان ندادند. اگر رضاشاه چشم به حوادث جنگ و شنیدن خبرهای خوش از جبهه آلمان‌ها داشت، انگلیسی‌ها هم در پی یافتن جانشینی برای وی بودند. این وضعیت موجب شد که بمباران شهرهای ایران ادامه داشته باشد و هیچ قانونی در رابطه دولت ایران و اشغالگران حاکم نباشد. سرانجام فشارهای خارجی و نارضایتی افکار عمومی به همراه قریب‌الوقوع بودن اشغال پایتخت، رضاشاه را به کناره‌گیری واداشت. او در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ در یادداشتی استعفاى خود را از سلطنت اعلام کرد: «نظر به این که من همه‌ی قوای خود را در این چندساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام، حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیة جوانتری به کارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد، بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد. بنابراین سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کناره نمودم. از امروز که روز بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰ است، عموم ملت از کشوری و لشکری، ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسد و آنچه از پیروی مصالح کشور نسبت به من می‌کردند، نسبت به ایشان منظور دارند. تهران - کاخ مرمر» (ایران در اشغال متفقین، ۱۳۷۱:۱۳۷)

با خروج رضاشاه از کشور، دوره جدیدی برای ایران و به تبع آن راديو آغاز شد. رضاشاهی که پدر ملت ایران محسوب می‌شد و سازمان پرورش افکار و راديو مروج و مبلغ ناسیونالیسم و شاهپرستی با محوریت او بودند، برای مدتی به خط قرمزی در رسانه‌ها بویژه راديو تبدیل شد. البته این خط قرمز نه در حرمت او که در منع ستایش او بود. به طوری که وقتی احمد شارق در شهریور ۱۳۲۳ - سه سال بعد از خروج رضاشاه و یک ماه بعد از

مرگش - چکامه‌ای در مدح او سرود تا به طور دسته‌جمعی و با ارکستر در رادیو اجرا شود، مورد موافقت واقع نشد (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره ۱۹۰۰۰۳، کد ۱۱۲). این وضعیت در حالی بود که روزنامه‌های حزب توده دوران پادشاهی او را به شدت مورد انتقاد قرار می‌دادند.

رادیو در دوران اشغال

خروج رضاشاه از ایران، اوضاع را تغییر نداد. به نظر می‌رسد اصرار بر تغییر رضاشاه، همراهی با افکار عمومی در نارضایتی از او و دادن امتیاز به شوروی‌ها توسط انگلیسی‌ها بود. با رفتن رضاشاه، تهران هم به اشغال متفقین درآمد. اوضاع پایتخت در آن روزها به بیان وزیر امور خارجه، علی سهیلی، چنین بود: «با این که دولتین [شوروی و انگلیس] برحسب نامه‌های رسمی که به دولت ایران نوشته و دولت ایران هم پذیرفت که حد معینی برای قسمت‌های اشغالی معین شود و قول داده بودند به تهران نیابند، مع‌هذا به بهانه این که آلمانی‌ها در حرکت مسامحه می‌کنند، قوای خود را به تهران آورده و تهران را محاصره کرده‌اند و بعضی عملیاتی هم می‌کنند که هیچ معلوم نیست چه نقشه و قصدی دارند ... با این وضع که پیش گرفته‌اند، نگرانی فوق‌العاده ایجاد کرده‌اند. حتی برای دولت قدرت نمانده است که تهران را اداره نماید، چه رسد به این که شهرها را که بکلی انتظامات از آن برچیده شده و اشرار به غارت پرداخته‌اند، سرپرستی کند. از آلمانی‌ها آنچه در تهران و سفارت بودند، همه طبق صورت روانه شدند. عده‌ای هم در ولایات هستند که تحت‌الحفظ به تهران خواسته شده‌اند و فرستاده می‌شوند. ایتالیایی‌ها هم روانه شدند. دولت ایران در این باب منتهای حسن‌نیت خود را به کار برده و به هیچ [وجه] قصوری نکرده است و هیچ بهانه‌ای نمی‌تواند موجب اشغال پایتخت کشوری بشود که جز دوستی راه دیگری را نمی‌پیماید.» (ایران در اشغال متفقین، ۱۳۷۱: ۱۴۶ - ۱۴۵)

نتیجه مذاکره توأم با اشغال کشور توسط متفقین موجب شد که ایران از یک دولت بی طرف در جنگ جهانی دوم به یک متحد اشغالگران تبدیل شود. پیمان اتحاد در نهم بهمن ۱۳۲۰ برابر با ۲۹ ژانویه ۱۹۴۰ میلادی در کاخ وزارت امور خارجه به امضا رسید. علی سهیلی به نمایندگی از دولت ایران، سر ریدر ویلیام بولارد به نمایندگی از دولت بریتانیا و اسمیرنوف به عنوان نماینده دولت شوروی این پیمان را امضا کردند. پیمان مذکور در نه فصل تنظیم شد که وظایفی را برای دول متحد در نظر گرفته بود. فصل سوم آن، که تضمین می کرد از ایران در مقابل هر تجاوزی دفاع کند، موادی را شامل می شد که بعدها متفقین مطابق آن در رادیو به اعمال دخالت پرداختند. ماده دوم این فصل از این قرار بود: «اعلی حضرت همایون شاهنشاه ایران متعهد می شوند که: الف) به جمیع وسایلی که در دست دارند و به هر وجه ممکن شود با دول متحده همکاری کنند تا تعهد فوق انجام یابد. لیکن معاضدت قوای ایرانی محدود به حفظ امنیت داخلی در خاک ایران خواهد بود. ب) برای عبور لشکریان یا مهمات از یک دولت متحد به دولت متحد دیگر یا برای مقاصد مشابه به دیگر دول متحده حق غیرمحدود می دهند که آنها جمیع وسایل ارتباطی را در خاک ایران به کار ببرند و نگاهداری کنند و حفظ نمایند و در صورتی که ضرورت نظامی ایجاب نماید، به هر نحوی که مقتضی بدانند در دست بگیرند. راه آهن و راه ها و رودخانه ها و میدان های هواپیمایی و بنادر و لوله های نفت و تأسیسات نفتی و تلگرافی و بی سیم مشمول این فقره می باشد. ج) هر نوع مساعدت و تسهیلات ممکنه بنمایند که برای نگاهداری و بهبود وسایل ارتباطی مذکور در فقره «ب» مصالح و کارگر فراهم شود. د) به اتفاق دول متحده هرگونه عملیات سانسوری را که نسبت به وسایل ارتباطی مذکور در فقره «ب» لازم بدانند برقرار کنند و نگاه بدارند. واضح و مسلم است که در اجرای فقرات «ب»، «ج» و «د» از بند دوم این

فصل، دول متحده حوایج ضروری ایران را کاملاً منظور نظر خواهند داشت.»
(همان: ۱۹۳-۱۹۰)

متفقین قبل از این که پیمان اتحاد را به امضای ایران برسانند، با توجه به غلبه‌ای که در عرصه سیاسی و نظامی داشتند، از روز سه‌شنبه سی‌ام دی‌ماه ۱۳۲۰ به مدت پانزده دقیقه در **رادیو تهران** برنامه‌ای با عنوان **انتشارات رادیویی متفقین** داشتند. (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره ۱۱۹۰۰۳-۷۸ کد)

متفقین سپس بند «د» ماده دوم فصل سوم پیمان اتحاد را پیگیری کردند. کمتر از یک ماه (ششم اسفند ۱۳۲۰) از امضای این توافقنامه، بولارد در نامه‌ای به سهیلی، از درج اخباری در روزنامه‌ها گلایه کرد که روزنامه‌نگاران از رادیوهای شخصی خود دریافت کرده بودند. او از این که شفاهی به روزنامه‌ها گفته شده «فقط اخباری را که از طرف آژانس پارس تهیه می‌شود، منتشر نمایند» اعلام نارضایتی کرده و خواستار اعلام رسمی این دستور شد (آرشیو مرکز اسناد ریاست‌جمهوری، شماره ۲۰۹۰۸). سپس رادیوهای اماکن عمومی از استفاده از اخبار رادیویی دول محور (آلمان و متحدانش) محروم شدند. در این مورد رادیوهای دو کافه قهوه‌خانه در اصفهان توسط شهربانی پلمپ شدند (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره ۲۹۱۰۰۲۳۲۱). پلمپ رادیو اماکن عمومی به رادیو اتومبیل‌های شخصی نیز سرایت کرد. در این باره وضع فرق می‌کرد و تمامی اتومبیل‌ها ملزم به برداشتن رادیوهای خود بودند (اسنادی از تاریخچه ...، ۱۳۷۹:۱۷۵). سفیر انگلستان به این اجبار نیز قانع نبود و خواستار این بود که «کلیه دستگاههای رادیو تحت نظر رئیس کل شهربانی لاک و مهر شده و نگاهداری شود.» (همان: ۱۸۰) بر این اساس، هیئت وزیران تصویب کرد که «کلیه رادیوی اتومبیل‌ها در کلیه نقاط کشور جمع‌آوری و در ادارات شهربانی امانت نگاه داشته شود و در مقابل، قبض

رسيد با تعيين مشخصات به صاحبان آنان داده شود.» (آرشيو سازمان اسناد و کتابخانه ملي، شماره ۲۳۸)

با غلبه هر چه بيتر اشغالگران و با توجه به پيمان اتحاد که به آنها اجازه دسترسي به وسايل ارتباطي را مي داد، سفارت انگلستان در سيزدهم مردادماه ۱۳۲۲ خواستار پخش برنامه مستقل از **راديو تهران** شد. در واقع برنامه انتشارات راديوي متفقين به پخش اعلاميه‌ها و بيانيه‌هاي روس و انگليس به طور مشترک مي پرداخت، اما اين بار «هفته‌اي دوبار [و] هر دفعه سي دقيقه» زمان مي خواستند تا از طريق **راديو تهران** «اخبار و موسيقي» پخش شده و گاهي نيز «پيام‌هاي شخصي» به انگلستان فرستاده شود. همچنين پخش اخبار و موسيقي براي سربازان هندی نيز در اين نامه تقاضا شده بود (اسنادي از تاريخچه ...، ۱۳۷۹:۲۰۳). موافقت دولت ايران که چاره‌اي جز اين هم نداشت، آغاز روندي بود که **راديو تهران** را به يک شرکت سهامی تبديل کرد. کمتر از يک ماه از اين مجوز، سفارت ترکيه نيز درخواست مشابهي را مطرح کرد. نامه دفتر نخست‌وزير به اين درخواست، مي‌رساند که در آن زمان دول ديگر از جمله لهستاني‌ها در راديو تهران برنامه داشته‌اند. طبق همين نامه گويا لهستاني‌ها و ترک‌ها ملزم بوده‌اند «مطالب خود را قبلاً به اطلاع اداره تبليغات» برسانند. (آرشيو مرکز اسناد رياست جمهوري، شماره ۳۷۵)

با پديدارشدن نشانه‌هاي شکست در جبهه آلمان، اختلاف ميان متفقين نيز آشکار شد. يکي از عرصه‌هاي اختلاف، **راديو تهران** بود؛ جايي که روس‌ها و انگليس‌ها هر کدام با استفاده از ابزار تبليغي و رسانه‌اي سعی در بهره‌برداري از فردي پس از جنگ داشتند. يکي از اين غنايم لهستان بود. کشوري که در آغاز جنگ طعمه‌اي براي هيتلر بود، اينک در نظر سياستمداران روس و انگليس نقطه مهمي براي اردوگاهشان بود. از همين رو قبل از پايان جنگ تلاش‌ها براي الحاق آن به اردوگاه غرب يا شرق آغاز شد. **راديو تهران** مي‌توانست رسانه‌اي مؤثر براي تبليغ و تقويت جناح‌هاي لهستاني

مورد حمایت یکی از طرفین باشد. این رادیو علاوه بر مخاطبان اروپایی لهستانی‌زبان، در ایران نیز مخاطبان لهستانی فراوانی داشت. در این مورد روس‌ها زودتر از رقیب انگلیسی وارد عمل شدند. سیچوف، رایزن سفارت شوروی، در دیدار خود با محمدعلی همایون‌جاه، معاون وزیر امور خارجه، در تیرماه ۱۳۲۳ درخواست کرد «تشکیلات لهستان آزاد» در مسکو، برنامه‌هایی «به نفع لهستان آزاد» در **رادیو تهران** داشته باشد. به گفته سیچوف این برنامه‌ها «اطلاعاتی است که از زندگانی لهستانی‌ها داده می‌شود، همچنین از احساسات آنها برضد افکار نازی و فاشیستی» می‌باشد. رایزن سفارت که می‌دانست دولت ایران با حکومت در تبعید لهستان و مورد حمایت لندن رابطه دارد، این اقدام را در منافات با رابطه مذکور ندانست، به این دلیل که «ما نسبت به لهستان و این ملت نظری نداریم جز این که در لهستان بعد از جنگ یا در طی جنگ باید یک حکومتی تشکیل شود که ضد نازی و افکار فاشیستی باشد و در حسن رابطه کامل هم با دولت اتحاد جماهیر شوروی.»

در این میان سفارت لهستان در ایران به عنوان نماینده حکومت در تبعید مقیم لندن با این تقاضا مخالفت کرد؛ مخالفتی که با توجه به موقعیت روس‌ها در ایران نتیجه‌ای در بر نداشت. همچنین روس‌ها مطابق فقره «ب» ماده دوم فصل سوم پیمان اتحاد، در استفاده از رادیو خود را محق می‌دانستند. آنان پیش از این در مورد برنامه‌های لهستانی سفارت دولت مورد حمایت انگلیس‌ها که در ساعت مربوط به صدای انگلستان پخش می‌شد، اعمال سانسور کرده بودند. با این همه دولت ایران با روس‌ها توافق کرد که مطالب برنامه لهستانی مورد حمایت آنها به زبان فرانسه ترجمه و مورد تأیید اداره کل انتشارات و تبلیغات برسد تا مبادا به دولت مقیم لندن حمله شود. توافقی که از جانب روس‌ها نادیده گرفته شد و «در ضمن اخبار چه به نام روزنامه‌ها و چه آژانس‌ها نسبت به حکومت قانونی لهستان مقیم لندن حمله» شد و «عبارات زننده» علیه آن به کار رفت. (همانجا، همان)

روس‌ها نه تنها با برنامه‌های لهستانی برای دولت ایران دردسرساز شده بودند که برنامه‌های خانه فرهنگ شوروی (وکس) در راديو نیز به اختلاف میان آنان و دولت ایران دامن می‌زد. این برنامه‌ها «هفته‌ای سه شب [و] هرشب نیم ساعت از وقت **راديو تهران**» را در اختیار داشت و در آنها به «مطالب ادبی و سیاسی و موسیقی» پرداخته می‌شد. روس‌ها از این برنامه‌ها و از طریق راديو تهران به تبلیغ مرام و هدف خود و حمله به مخالفان سیاسی خود اقدام می‌کردند. از جمله در روز جمعه سیزدهم بهمن‌ماه ۱۳۲۳، برنامه خانه فرهنگ شوروی حاوی مطالبی علیه سیدضیاءالدین طباطبایی بود که خشم حسن صفوی، مدیرکل انتشارات و تبلیغات را برانگیخت. یک روز بعد، صفوی در نامه‌ای محرمانه به وزارت امور خارجه در این باره نوشت: «اینجانب انتشار چنین مقاله‌ای را در **راديو ایران** به وسیله مقامات شوروی برخلاف پیمان سه‌گانه و قوانین ملی و بین‌المللی می‌داند و به همین مناسبت با نماینده خانه فرهنگ مذاکره و تذکر دادم که باید متن سخنرانی و اخبار قبلاً به نظر اینجانب برسد و بعد از این مادام که گفتاری از هر قبیل به امضای اینجانب نرسیده باشد، اجازه داده نخواهد شد در **راديو تهران** ایراد شود.» همچنین وی با اشاره به استفاده متفقین از **راديو تهران** به استناد «فقرة ب از ماده دوم فصل سوم پیمان اتحاد سه‌گانه» این حق را محدود به رعایت دو نکته دانست: «۱. موضوعاتی که مورد سخنرانی و پخش قرار می‌گیرد، نباید اصولاً از موضوعات مربوط به عبور لشکریان و مهمات از یک دولت متحد به دولت متحد دیگر یا برای مقاصد مشابه آن تجاوز کند و بنابراین پخش هر نوع گفتار و یا مسائل مربوط به امور داخلی ایران در حالی که موافق با مقررات و قوانین ایران نباشد، مجاز نیست؛ ۲. استفاده از راديو به منظور پیشرفت متفقین در جنگ و همکاری و حسن رابطه می‌باشد، بنابراین هر موضوعی که در راديو ایران بخواهند پخش می‌شود که در نتیجه ایجاد کدورتی بین متفقین بنماید، نمی‌تواند مورد موافقت دولت ایران قرار گیرد.»

جالب این که سیچان قلی‌اف، نماینده‌خانه فرهنگ شوروی، در ملاقات با صفوی از این امر که بایستی مفاد گفتارها به اطلاع و تأیید مدیرکل انتشارات و تبلیغات برسد، اظهار موافقت کرده بود و به گفته او تا سه ماه قبل از این واقعه، براین اساس عمل می‌شده است. اما توجیه سیچان قلی‌اف برای عدم ارسال گفتارها به این اداره کل نیز در نوع خود بی‌نظیر بود: «چنانچه از سه ماه پیش از ارسال گفتار به اداره انتشارات و تبلیغات خودداری شده، به علت آن بوده است که سفارت کبرای انگلیس نیز از اجرای این وظیفه خودداری نموده و چنانچه اینک هم مقامات انگلیس به ادای وظیفه خود در ارسال قبلی متن گفتار اقدام نمایند، ما نیز به همین نحو عمل خواهیم نمود.» (همانجا، همان)

در حالی که نمایندگان دولت شوروی ساعات بیشتری را در رادیو می‌طلبیدند، سفیر انگلستان، بولارد، در نامه‌ای به تاریخ ۲۳ اسفندماه ۱۳۲۳ با پایان جنگ جهانی دوم از توقف اخبار صدای انگلستان در **رادیو تهران** خبر داد (همانجا، همان). در عرصه سیاسی نیز مذاکرات دولت ایران با انگلیس و آمریکا برای خروج نیروهای متفقین از ایران آغاز شده بود (ایران در اشغال متفقین، ۱۳۷۱: ۶۲۱-۶۰۹)، شوروی‌ها اما در تهیه مقدماتی برای ساماندهی یک جنبش جدایی‌طلب در آذربایجان و دیگر ایالات شمالی ایران بودند. بخش مهمی از این سازماندهی در حوزه تبلیغات بود. بنابر سیاست مذکور در حوزه سیاسی، یک حزب در آذربایجان تشکیل می‌گردید که همان فرقه دموکرات آذربایجان بود. پشتیبانی از این حزب با جذب توده‌های مردم به آن، صورت می‌گرفت که این اقدام نیز با یک سری اقدامات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی همراه بود. در حوزه فرهنگی - تبلیغاتی، تأسیس «انجمن دوستان آذربایجان شوروی» در تبریز با شعبه‌هایی در آذربایجان و تأکید بر اقلیت‌های قومی و تفاوت‌های زبانی آنان از جمله اقداماتی بود که از جانب دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به میرجعفر

باقروف، صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست جمهوری آذربایجان، توصیه می‌شد. (GAPPOD, AZR, fl, OP. 89.d.90,11,4-5)^۱

بدین ترتیب جنگ جهانی دوم پایان پذیرفت، اما با سیاستی که روس‌های شوروی در پیش گرفته بودند، آذربایجان و کردستان تا مدتی همچنان در اشغال باقی ماندند. پس از خروج روس‌ها نیز فرقه دموکرات آذربایجان و همگن آن در کردستان سعی در جدایی این دو خطه از ایران داشتند. تلاشی که نافرجام ماند و جنگ جهانی دوم بدون تغییری در تمامیت ارضی ایران، در این نقطه از دنیا نیز مَهر خاتمت خورد. این جنگ در حوزه فرهنگ و سیاست تغییرات زیادی را موجب شد. جنگ یک پدیده اجتماعی و سیاسی است و مانند بسیاری از پدیده‌هایی از این نوع می‌تواند در حوزه‌های مختلف تأثیرگذار و تحول‌ساز باشد. تحول‌سازی جنگ جهانی دوم و اشغال ایران در عرصه فرهنگ ایران و به تبع آن رادیو بسیار فراگیر و گسترده بود. به طوری که می‌توان گفت آغاز جنبش ملی شدن صنعت نفت تنها جزء تأثیرات سیاسی آن نبود، بلکه باید از تأثیرات فرهنگی این پدیده نیز به‌شمار آید. ناسیونالیسم که از آمال روشنفکران ایرانی در دوره جدید بود، در مشروطه بسیار مورد توجه قرار گرفت، اما این شعار و آمال آن در پی دست‌اندازی‌های روس و انگلیس از قرارداد ۱۹۰۷ تا جنگ جهانی اول خدشه بسیار دید. از همین رو می‌توان ناسیونالیسم ایرانی را از ناکام‌ترین آمال روشنفکران و نخبگان در دوره مشروطه دانست. همانگونه که جنگ‌های ایران و روس موجب نضج این تفکر در نزد نخبگان ایرانی شد و بعدها توسط متفکرانی چون میرزاقاخان کرمانی در آثار و نوشته‌های گوناگون دنبال شد، حوادث دوره مشروطه نیز آنان را به بازاندیشی در این باره واداشت. اگر چه در هر دو دوره (پس از جنگ‌های ایران - روس و مشروطه) تقویت بنیه نظامی و

۱. ترجمه این سند به لطف دکتر عنایت‌الله رضا در اختیار نگارنده قرار گرفت.

پیشرفت مادی عاملی مهم در حفظ تمامیت ارضی و منافع ملی به شمار می‌رفت، اما در دوره پس از مشروطه تمرکزگرایی و ایجاد هویت یگانه در نزد اقوام ایرانی مورد تأکید بیشتری قرار گرفت. هر دو این سیاست‌ها پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به مدد قوه نظامی رضاشاه پی‌گرفته شد. براین اساس بود که برخی از نخبگان ایرانی گرد او فراهم آمدند و ایجاد هویت جدید ایرانی بر مبنای دو اصل ناسیونالیسم و مدرنیسم را در حوزه‌های گوناگون پی‌گرفتند. این تمرکزگرایی در حوزه فرهنگ قرین توفیق نبود. یکسان‌سازی فرهنگی و قومی آفت این تمرکزگرایی بود تا آنجا که مؤسسه وعظ و خطابه موظف بود واعظان و مبلغان فارسی‌زبان به نقاط آذری‌زبان و خوزستان اعزام کند (اسنادی از انجمن‌ها و مؤسسه‌های فرهنگی در دوره رضاشاه، ۴۵۸-۴۵۷). قومی که روزگاری مدید علاوه بر آموختن زبان فارسی، با زبان آذری به انجام امور مذهبی خود اقدام کرده بود، اینک در سیاست تمرکزگرایی دچار چنین محدودیتی گردیده بود. درست است که آذربایجان در غائله فرقه دموکرات با آن همراهی نداشت، اما پرسش جدی وجود دارد که چگونه در آذربایجان به عنوان پرچمدار انقلاب مشروطه و سردمدار پایداری در مقابل روس‌های تزاری پس از دو دهه، بذر جدایی می‌روید؟ بخشی از علل این اتفاق را بایستی در سیاست‌های تمرکزگرایی پهلوی بویژه در حوزه فرهنگی جستجو کرد. به عنوان نمونه «جمعیت آیینة عبرت» در نامه‌ای به رضاشاه به تاریخ هجدهم خردادماه ۱۳۰۸ از دستور رئیس معارف آذربایجان مبنی بر اجرای نمایش به زبان فارسی و ممنوعیت نمایش آذری خبر می‌دهد. ناظم شرقی، مدیر جمعیت، در این نامه به درستی بر تدریجی‌بودن امور فرهنگی از جمله آشنایی و انس توده‌ها با نمایش به زبان فارسی اشاره کرده و می‌نویسد: «درخواست عاجزانه می‌نمایم که با بذل توجهات ملوکانه امر فرمایند تا دستور لازمه به رئیس معارف آذربایجان در این خصوص داده شود که اجازه دادن نمایش به جمعیت آیینة عبرت داده و

هیئت آئینه عبرت هم در ضمن عملیات خود با تهیه نمایش‌های فارسی، جماعت را تدریجاً مأنوس به نمایش‌های فارسی کرده و بدین وسیله سهل و به طرز جریان تدریجی زبان فارسی را بین عموم معمول و تعمیم دارد.» (اسنادی از موسیقی، تئاتر و سینما در ایران، ۱۳۷۹: ۴۵-۴۴)

بر اساس همین نقطه ضعف است که سیاست‌گزاران شوروی در تهیه مقدمات جدایی آذربایجان و دیگر مناطق شمالی ایران به مسائل فرهنگی و ایجاد شکاف بین قومیت‌ها و دولت مرکزی تأکید فراوان داشتند. چنین نتیجه‌ای از تمرکزگرایی فرهنگی بود که نخبگان و دولتمردان را به تجدیدنظر در این سیاست واداشت. جالب این که سیاست تمرکزگرایی موجب جذب نخبگان مناطق مختلف به مرکز حکومت و خالی شدن این مناطق از نخبگان ملی‌اندیش گردیده بود. برآثر چنین وضعیتی افراد بومی‌اندیش که صبغه فرصت‌طلبی نیز داشتند، عرصه را برای جولان خویش خالی دیدند. تجدیدنظر در سیاست مذکور موجب شد که به خرده‌فرهنگ‌ها و زبان قومیت‌ها احترام گذاشته شده و رادیو اولین گام را در این مسیر بردارد. تأسیس اداره تبلیغات و انتشارات در آذربایجان برای تهیه و تولید برنامه‌های مستقل از **رادیو تهران** مهم‌ترین اقدامی بود که در این راستا انجام شد؛ برنامه‌هایی که در آنها علاوه بر احترام به فرهنگ و زبان آذری بر هویت مشترک آذربایجان با کل ایرانیان تأکید می‌شد. همچنین به تدریج با پخش قطعات منظوم و منثور به زبان فارسی، گستره این زبان را در بین توده‌ها وسعت بخشید. این تحول گام مهمی در ناسیونالیسم ایرانی بود که رادیو نقش مهمی در این باره ایفا کرد. تحول دیگر در ناسیونالیسم ایرانی اهمیت وطن و ارجحیت آن بود. اگر در دوره رضاشاه، سازمان پرورش افکار شاه‌پرستی را همچون وطن‌پرستی تبلیغ می‌کرد و سرود شاهنشاهی در ستایش او هر روز از رادیو در گوش شنوندگان زمزمه می‌شد، رفتن وی به آن صورت تجدیدنظری در آن اندیشه و شعار بود. تحقیری که در دوران اشغال

بر سرزمین ایران و مردمانش روا داشته شد که وضعیت رادیو خود گوشه‌ای از این اوضاع بود، احساس مشترکی در ایرانیان ایجاد کرد. این احساس مشترک را می‌توان چون احساس نشستگان در یک کشتی دانست. سرزمین ایران است که به ساکنان خود هویت مشترک می‌بخشد تا خود را از اغیار بازتعریف کنند، ورنه سلسله‌ها و اشخاص رفتنی‌اند. اعتلای ایران فارغ از افراد آن وجه دیگر تحول ناسیونالیسم ایرانی بود که پس از پایان جنگ جهانی دوم رخ نمود و رادیو با ساخت و پخش سرود «ای ایران» چنین تحولی را ثبت تاریخ کرد. پایان جنگ، آغاز جنبش در ایران بود. به تدریج این پدیده آثار خود را باز می‌نمود.

جنگ اعراب و اسرائیل (۱۳۴۶)

دو دهه پس از جنگ جهانی دوم، یک جنگ دیگر خاورمیانه را در بر گرفت. هر چند ایران در این جنگ دخالتی مستقیم نداشت، اما از لحاظ سیاسی و تبلیغاتی سخت تحت تأثیر آن قرار گرفت. این جنگ که در روز دوشنبه، پانزدهم خردادماه ۱۳۴۶ آغاز شد، جنگی میان کشورهای عربی خاورمیانه و اسرائیل بود. در بعدازظهر همان روز هیئت وزیران دولت ایران به ریاست امیرعباس هویدا تشکیل جلسه داد و تیمسار سپهبد بهروز، معاون نخست‌وزیر، از دستور هویدا مبنی بر تشکیل چهار ستاد در پی این حادثه خبر داد: دو ستاد از آنها مربوط به حوزه اطلاع‌رسانی و تبلیغات بودند. اولی ستاد ارزیابی خبر با حضور نمایندگان وزارت امور خارجه، وزارت جنگ و سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) بود و دیگری ستاد اطلاعات و تبلیغات مرکب از نمایندگان وزارتخانه‌های اطلاعات، پست و تلگراف، آموزش و پرورش، فرهنگ و هنر و سازمان اطلاعات و امنیت کشور. دو ستاد دیگر هم ستاد تأمین احتیاجات عمومی و ستاد اقتصادی بودند. (اسنادی از صورتجلسات کمیسیون بررسی مسائل روز، ج ۱: ۳-۲)

در همان جلسه تصمیم گرفته شد «اخبار هر دو طرف با ذکر منبع خبر، بی طرفانه از رادبو پخش و در جراید منتشر شود.» (همان: ۴) پس از آن، سه کمیته تشکیل گردید که این کمیته‌ها مطابق گزارش ۲۱ خردادماه سپهبد بهروز، رئیس اداره بسیج آمادگی ملی، به نخست‌وزیر بدین شرح بودند: «۱. کمیته مالی و اقتصادی زیر نظر وزیر دارایی، ۲. کمیته اطلاعات و هدایت افکار زیر نظر وزیر اطلاعات، ۳. کمیته اولویت هزینه‌های دولت زیر نظر وزیر دارایی.» (همان، ج ۱: ۶)

درست است که با توجه به درگیر شدن منطقه با جنگ، مسائل اقتصادی از اهمیت برخوردار بود، اما سالها پیش و درست در همان روزی که چهار سال بعد جنگ اعراب و اسرائیل روی داد، در ایران یک جنبش اعتراضی سیاسی رخ داده بود؛ جنبشی که رژیم را در مقابل اکثریت توده مذهبی جامعه قرار داد. رهبری جنبش با رهبری مذهبی در سطح مرجعیت دینی بود که علاوه بر انتقاد از سیاست‌های داخلی رژیم از جمله مخالفت با انقلاب سفید شاه، برخی از سیاست‌های خارجی آن مانند رابطه با اسرائیل و نوع ارتباط با غرب، بویژه ایالات متحده آمریکا در برخی از مسائل چون کاپیتولاسیون را مورد حمله قرار می‌داد. رویارویی آیت‌الله خمینی با رژیم شاه نهایتاً به تبعید وی از کشور منجر شد. وی مدتی را در ترکیه سپری کرد و سپس برای گذراندن دوران تبعید عازم نجف اشرف گردید. آیت‌الله خمینی در عراق به عنوان مرجعی دینی مورد توجه طلاب حوزه علمیه نجف بود و بسیاری از روحانیان جوان انقلابی علاوه بر سفر به این کشور، پل ارتباطی میان او و توده‌های مذهبی بودند؛ توده‌هایی که هر روز احساس گسست بیشتری از رژیم می‌کردند. حال در جنگی که آغاز شده بود، عراق به عنوان یکی از ارکان اصلی جبهه اعراب شناخته می‌شد. کشوری که با دولت ایران راه مخاصمه می‌پیمود و مکانی برای استقرار مخالفان آن بود. علاوه بر آیت‌الله خمینی، تیمور بختیار، رئیس پیشین ساواک و برخی از نیروهای چپ در این

کشور به سر می‌بردند. طرف دیگر جنگ نیز اسرائیل بود که همزمان با دولت ایران مورد حمله مخالفان قرار داشت. نه تنها مخالفان مذهبی که مخالفان غیرمذهبی نیز با اعراب و فلسطینی‌ها همدردی و حتی همکاری داشتند. برخی از این مخالفان در اردوگاه‌های کشورهای عربی، آموزش نظامی می‌دیدند و شاه و اسرائیل را در یک جبهه مشترک می‌دانستند. مسائلی از این دست موجب می‌شد که امور تبلیغات و اطلاعاتی در آغازگاه جنگ اعراب و اسرائیل از اهمیتی ویژه برخوردار باشد، به طوری که کمیته اطلاعات و تبلیغات وظایف مهمی را برعهده گرفته و تا سالها بعد نیز با نام «کمیسیون بررسی مسائل روز» به فعالیت خود ادامه داد. قرار بود کمیته مذکور هدایت افکار را برعهده داشته و در آرامش جو جامعه بکوشد. بر این اساس وظایف کمیته اطلاعات و تبلیغات در ده بند بدین شرح تنظیم گردید:

«۱. تقویم و ارزیابی اخبار و اطلاعات مکتسبه و اقدام برای به‌دست‌آوردن اخبار صحیح از طریق وابسته‌های اطلاعاتی و کلیه امکانات وزارت خارجه،
 ۲. طرح همکاری و هماهنگی با مؤسسات مختلف تبلیغاتی دولتی و ملی،
 ۳. توجیه افکار عمومی در جهت صحیح از طریق رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها و مجلات و در صورت لزوم جانشین کردن برنامه‌های غیرضروری و غیرفوری رادیویی و تلویزیونی به وسیله برنامه‌های مناسب،
 ۴. تلاش مخصوص در حفظ آرامش عمومی و تقویت روحیه مردم،
 ۵. ارشاد مخصوص زمان اضطرار نسبت به مطبوعات و انتشارات،
 ۶. توجه مخصوص به انتشارات رادیوی اهواز و تلویزیون آبادان و بخش عربی رادیو ایران،
 ۷. حفظ ارتباط مداوم و بدون وقفه دولت و مردم از طریق رادیو، حتی در تعطیلات عمومی،
 ۸. پیش‌بینی طرح مقابله تبلیغات احتمالی در قبال تبلیغات و انتشارات سوء کشورهای بیگانه،
 ۹. اخبار مربوط به هر دو طرف با ذکر منبع خبر، بی‌طرفانه از رادیو و تلویزیون پخش و در جراید منتشر شود،
 ۱۰. مقرر گردید که الف: کمیته هر روزه مرتب تشکیل گردد. ب: گزارش کمیته همه روزه از ساعت

۱۲ توسط وزارت اطلاعات به نظر اینجانب [نخست وزیر] برسد.» (همان، ج ۱: ۷-۸)

به طوری که مشاهده می‌شود، رادیو و تلویزیون در این کمیته از نقش و اهمیت بسزایی برخوردار بودند و ناگفته پیداست با توجه به عدم گسترش تلویزیون، رادیو از درجه اول اهمیت برخوردار بوده است. همچنین با توجه به رویارویی توده‌ها با رژیم، اقبال عمومی نسبت به اخبار رسانه‌ها کم شده بود و دولت سعی داشت در بیان اخبار جنگ، اعتمادسازی کند و اطمینان پیشین را از جانب آنان بازیابد. نکته مهم دیگر هم مقابله با تبلیغات عراق و احیاناً صدای مخالفان بود که از جانب آن کشور پخش می‌شد، از همین رو بر «توجه مخصوص» به **رادیو اهواز** و **تلویزیون آبادان** تأکید شده بود. **رادیو اهواز** از سالها پیش کار خود را آغاز کرده و برنامه‌های عربی آن سخت مورد توجه شهروندان عراقی بود. به طوری که طبق گزارش سپهبد مهدیقلی علوی مقدم، رئیس شهربانی کل کشور، به تاریخ پانزدهم بهمن ۱۳۳۷ «دولت جمهوری عراق به کلیه اهالی آن کشور حتی اهالی مرزنشینن اخطار نموده چنانچه از برنامه رادیو خصوصاً برنامه عربی **رادیو اهواز** استفاده نمایند، مجازات و زندانی خواهند شد.» (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره ۲۹۰- کد ۳/۴۰۱/۳)

روابط ایران و عراق، از همان آغاز تشکیل کشور مستقل عراق تیره و بحرانی بود. در واقع عراق جدید میراث‌دار اختلافات ایران و عثمانی بود؛ میراثی که ترکیه جدید، جانشین قدرت سیاسی عثمانی‌ها، از آن فاصله گرفت. حضور اکثریت شیعه، وجود اماکن مقدس شیعیان و همچنین حوزه‌های دینی شیعی در این کشور دولت‌های سنی را که به پشتیبانی قدرت خارجی، کودتا و سرکوب بر اریکه قدرت تکیه می‌زدند، با دولت ایران رو در رو قرار می‌داد. حضور ایرانیان چه در کسوت روحانی یا تاجر در این کشور خود به خود حضور دولت ایران را در عراق پررنگ می‌ساخت. دولت‌های مختلف

عراق این حضور را مزاحمتی برای خود می‌دیدند و به عناوین مختلف برای شیعیان و ایرانیان مقیم عراق محدودیت‌های گوناگون ایجاد می‌کردند. اما در زمان جنگ اعراب و اسرائیل دولت عراق سعی داشت میان دولت و ملت ایران تفاوت قائل شده و خود را حامی ملت نشان دهد. جالب این‌که دولت ایران نیز روش تبلیغاتی خود را بر مبنای حمله به رژیم بعثی عراق قرار داده و از حمله به دیگر دول عرب خودداری می‌کرد. به طوری که در جلسه روز چهارشنبه، ۲۲ خردادماه ۱۳۴۷، کمیته اطلاعات و تبلیغات در مورد روش تبلیغاتی **رادیو اهواز** مذاکره و قرار شد «روش همچنان متین و کلی باشد. از هیچ یک از شیخ‌نشین‌ها مستقیم نام برده نشود. هریک از آنها جداگانه و در موارد مختلف با ما روابط حسنه دارند. حملات باید بیشتر متوجه عواملی باشد که در شیخ‌نشین‌ها هدف‌های امپریالیستی را تعقیب می‌کنند و همچنین کارگزاران آنها که برای حفظ منافع سابق سیاست‌های امپریالیستی در منطقه خلیج فارس تلاش مذبح‌حانه می‌کنند.» (اسنادی از صورتجلسات ...، ج ۱: ۱۲۳) یا در جلسه هجدهم مردادماه ۱۳۴۸ در مورد برنامه‌های **رادیو اهواز** درباره کشورهای عربی گفته شد: «در **رادیو اهواز** درباره کشورهای عربی و شیوخ خلیج فارس و حیف و میل درآمد آن کشورها اصلاً از عربستان سعودی ذکر نشود و برعکس درباره کوشش رهبران عربستان سعودی در راه رفاه مردم آن کشور بیشتر صحبت شود و درباره عراق حمله تبلیغاتی به رژیم آن کشور چه در رادیو و چه در مطبوعات مانعی ندارد.» (همان، ج ۲: ۴۵۸) در واقع برنامه‌های رادیو بیشتر عراق را مدنظر داشت (همان، ج ۲: ۵۱۵). برنامه‌هایی که از **رادیو ایران** پخش و مجدداً از **رادیوهای اهواز، کرمانشاه، رضائیه** (ارومیه) و **سنندج** پخش می‌گردید، شامل «بررسی ایدئولوژی حزب بعث، چگونگی دولت بعثی عراق [و] پرده برداشتن از خلاف‌کاری‌های رهبران عراق» بود. وزارت خارجه و ساواک هم طبق تصمیم کمیته اطلاعات و تبلیغات، رادیو را در تهیه این برنامه‌ها یاری می‌دادند. (همان، ج ۲: ۵۵۹)

گزارش‌های ساواک از موفقیت برنامه‌های **راديو اهواز** در افکار عمومی عراق حکایت داشت. اما آنچه از گزارش هجدهم مردادماه ۱۳۴۸ این سازمان برمی‌آید، حمایت اهالی عرب عراق از این برنامه‌هاست: «اخیراً برنامه‌های **راديو اهواز** (ایران) را ممنوع نموده‌اند، مع‌هذا برنامه‌های رادیوی مزبور بسیار مورد توجه و استقبال مردم عراق بخصوص جوانان و شیوخ عرب قرار گرفته است.» (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره ۳۹۲۰۵۷) همچنین طبق گزارشی دیگر، شیخ علی کورانی، نماینده آیت‌الله سیدمحسن حکیم در کویت، از برنامه‌های **راديو اهواز** «در پشتیبانی از رجال مذهبی و شیعیان عراق» تشکر کرده و نامه‌ای از آیت‌الله حکیم را برای نماینده دولت ایران در کویت می‌خواند که وی در آن نوشته بود: «پشتیبانی دولت و ملت ایران و گفتارهای **راديو اهواز** در تحریک افکار عمومی عراق و جهانیان برعلیه رژیم ظالم و کافر عراق فوق‌العاده مؤثر بوده است.» (همانجا، شماره ۹۸۸۱۳۱) دولتمردان ایران نیز حملات تبلیغی «راديو و تلویزیون عراق به **راديو اهواز** [را] نشانه مؤثر بودن برنامه‌های این فرستنده» می‌دانستند. (اسنادی از صورتجلسات...، ج ۲: ۵۱۶)

همان‌گونه که آمد، رژیم بعثی عراق نیز در مقابل حملات تبلیغی رژیم پهلوی دست به اقدامات متقابل زد. در جلسه ۲۱ مردادماه ۱۳۴۸ کمیته اطلاعات و تبلیغات از برنامه جدید **راديو بغداد** به نام **صدای ایران** خبر داده شد که در آن برنامه گفته شده بود: «این همان صدایی است که رژیم ایران کوشش می‌کند در سینه خفه کند» (همان، ج ۲: ۶۶۳). به نظر می‌رسد این برنامه جدید همان برنامه‌ای است که در گزارش هجدهم و ۲۱ مردادماه ساواک به نام «برنامه نهضت روحانیت» از آن نام برده شده است: «اخیراً در عراق برنامه نهضت روحانیت که به حمایت از روش [آیت‌الله] خمینی است و مورد حمایت دولت عراق می‌باشد، به وجود آمده که در رأس آن سید موسی آیت‌الله‌زاده اصفهانی قرار دارد. به همین منظور و برای جلب توجه

[آیت‌الله] خمینی، سیدموسی آیت‌الله‌زاده اصفهانی هر هفته دو سه روز از بغداد به نجف به ملاقات [آیت‌الله] خمینی می‌رود و گویا تاکنون موفق نشده که نظر [آیت‌الله] خمینی را نسبت به برنامه مزبور جلب نماید» (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره ۳۹۲۰۵۶). قسمت دوم گزارش ساواک می‌رساند که برنامه جدید **رادیو بغداد** به روش امام خمینی نبوده است، هرچند برخی از روحانیان در آن شرکت داشته‌اند.

رادیو بغداد به **رادیو اهواز** همچون رقیبی می‌نگریست و بخشی از برنامه‌های خود را به پاسخگویی درباره برنامه‌ها و مطالب این رادیو اختصاص می‌داد (اسنادی از صورتجلسات...، ج ۲: ۴۷۱). اگر **رادیو اهواز** ایدئولوژی حزب بعث و دولت حاکم بر عراق را مورد نقد و حمله قرار می‌داد، **رادیو بغداد** نیز بر مبنای رفتار رژیم ایران با مذهب و اصول مذهبی تأکید می‌کرد. در این باره در جلسه هجدهم مردادماه ۱۳۴۸ به اطلاع کمیته اطلاعات و تبلیغات رسید که «**رادیو بغداد** درباره بی‌دینی و بهایی‌بودن مقامات کشور تبلیغاتی شروع نموده». این نوع حملات در نظر سیاست‌گزاران دولت پهلوی از چندان اهمیتی برخوردار بود که در همان جلسه پیشنهاد شد «نشریه دینداری و جهانداری به صورت پوستر چاپ و در نوار مرزی توزیع گردد». همچنین یکی از تصمیمات جلسه مذکور آن بود که «رسیدگی دقیق به عمل آید و نحوه خنثی کردن تبلیغات **رادیو بغداد** به دقت مورد بررسی قرار گیرد.» (همان، ج ۲: ۴۵۸)

یکی دیگر از محورهای حملات **رادیو بغداد** به دولت ایران، روابط ایران و اسرائیل بود (همان: ۴۹۷). همان‌گونه که گفته شد، مخالفان رژیم از طیف‌های گوناگون این رابطه را مورد انتقاد قرار می‌دادند و بسیاری از آنان با گروه‌های فلسطینی و دولت‌های عربی خط مقدم جبهه جنگ با اسرائیل همکاری داشتند. اسرائیل‌ستیزی در میان گروه‌های سیاسی ایران سابقه‌ای دیرینه داشت و از دهه بیست و دوران جنبش ملی‌شدن صنعت نفت حمایت

از فلسطين در فعاليت‌های سياسي نمود داشت. آيت‌الله کاشانی، آيت‌الله طالقانی، گروه فدائیان اسلام به رهبری سيدمجتبی نواب صفوی و جامعه‌ خدایپرستان سوسیالیست به زعامت محمد نخشب از جمله افراد و گروه‌هایی بودند که در آن دهه فعاليت‌هایی در این زمینه داشتند. با چنین سابقه‌ای رژیم بغداد سعی داشت به عنوان یک دولت عربی مخالف اسرائیل در میان مخالفان شاه برای خود متحدانی بیابد؛ به طوری که در داخل ایران همان سخنان **راديو بغداد** از دهان برخی از افراد خارج می‌شد. به عنوان نمونه در همان سال ۱۳۴۸، ساواک در گزارش نهم اردیبهشت خود سخنان شیخ حسین لنگرانی، یکی از روحانیان سياسي سرشناس را می‌آورد که گفته بود: «راديوی ایران بلندگوی جهود است و هیچ وقت در اخبار خود به نفع اعراب صحبت نمی‌کند.» (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره ۱۲۴۷۱۰۴) به جز این، **راديو بغداد** تریبون خود را در اختیار مخالفان شاه قرار داده بود تا مخاطبان بیشتری را جذب برنامه‌های خود بکند، از جمله دروس فقه آيت‌الله خمینی (اسنادی از صورتجلسات... ج ۳: ۷۴۹) و پیام تیمور بختیار در اسفندماه ۱۳۴۸ (همان، ج ۳: ۷۶۳) از این راديو پخش گردید. به مرور، سيدمحمود دعایی، از روحانیان انقلابی مقیم عراق، در **راديو بغداد** برنامه اجرا می‌کرد. از جمله اقداماتی که در **راديو بغداد** انجام گردید، شرح قحطی و خشکسالی در سیستان و بلوچستان به هنگام برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بود. ماجرا از این قرار بود که شیخ فضل‌الله محلاتی در سفری به منطقه از آيت‌الله کفعمی، از علمای منطقه، خواست گزارشی از وضعیت آنجا را در نامه‌ای به آیات سيد احمد خوانساری و ميرزاباقر دانش آشتیانی بدهد. سپس نسخه‌ای از آن نامه را برای **راديو بغداد** ارسال کرد تا از آن برای مردم ایران پخش شود. تأثیر نامه چندان بود که رژیم مجبور شد چند تن از وزرا را برای رسیدگی به وضعیت منطقه به آنجا اعزام کند (خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، ۱۳۷۶: ۷۳-۷۱). گزارش‌های دولت ایران در خردادماه ۱۳۵۱ نیز

حاکمی از آن بود که «مردم از رادیو بغداد استقبال کرده‌اند و خبرهای آن را حتی در محافل نقل می‌کنند.» (اسنادی از صورتجلسات...، ج ۳: ۱۱۰۶)

نکته جالبی که در جنگ رادیویی ایران و عراق وجود دارد، استفاده مخالفان سیاسی هر دو کشور از این امکان تبلیغی برای پیشبرد اهداف خود است. بر این اساس دولت ایران علاوه بر **رادیو اهواز** در تقویت و تجهیز **رادیو سندج** و پخش برنامه‌های کردی نیز می‌کوشید (همان، ج ۲: ۵۹۶) که از طریق آن کردهای مخالف دولت عراق به سرکردگی ملامصطفی بازرانی را تقویت نماید. تمامی این اقدامات با بیانیه ۱۹۷۵ الجزایر و توافق دو دولت مبنی بر ترک مخاصمه، مهر پایان خورد.

دولت ایران در این دوره علاوه بر ایجاد چتر تبلیغاتی برای عراق و کشورهای عربی، کشورهای اسلامی دیگر را نیز مورد توجه قرار داد. پاکستان به عنوان یک کشور اسلامی پرجمعیت با برخی از علایق و پیشینه‌های مشترک، حوزه نفوذ مهمی برای رژیم سلطنتی پهلوی محسوب می‌شد. صورت جلسه سیزدهم تیرماه ۱۳۵۰ کمیته اطلاعات و تبلیغات حکایت از توفیق برنامه‌های **رادیو زاهدان** در معرفی تحولات ایران در میان همسایگان شرقی دارد. مطابق نامه وزارت امور خارجه در آن جلسه، «**رادیو زاهدان** با برنامه‌های خود توانسته است پیشرفت‌های ایران را منعکس نماید.» (همان، ج ۳: ۸۷۹)

توجه به حساسیت‌های قومی، فرهنگی و مذهبی از جمله مسائلی بود که سیاست‌گذاران رژیم مد نظر داشتند، به طوری که وزارت امور خارجه درباره برنامه‌های **رادیو زاهدان** به کمیته اطلاعات و تبلیغات اطلاع داده بود: «تنها عیبی که به برنامه‌های **رادیو زاهدان** وارد است، این است که از آهنگ‌های هندی استفاده می‌کند و این آهنگ‌ها اثر سوئی در شنوندگان مقیم پاکستان دارد. ضمناً از اول تا ۱۳ محرم پخش موزیک در برنامه خاص **رادیو زاهدان** برای مردم پاکستان قطع شود.» اما پاسخی که به این نامه داده شده است،

حاکمی از گستره وسیع مخاطبان **رادیو زاهدان** بود: «برنامه **رادیو زاهدان** متعلق به یک کشور نیست، بلکه متعلق به تمام کشورها است و در مورد مطلب دوم [قطع موسیقی]، رادیو ایران برنامه وسیعی دارد که با توجه به آن برنامه و هماهنگی‌های لازم عمل می‌کند.»

سیاست رژیم بر توسعه رادیو و تحت پوشش قراردادن کشورهای بیشتری قرار گرفته بود. در همان جلسه کمیسیون کمیته اطلاعات و تبلیغات درباره گسترش برنامه‌های خارجی رادیو به ویژه **رادیو زاهدان** بحث شد و «به اطلاع کمیسیون رسید. یکی از مهم‌ترین وسایل تبلیغ کشور برنامه‌های خارجی **رادیو ایران** است. در مورد تعویض یا تغییر برنامه‌های خارجی **رادیو ایران** باید بررسی کرد و با توجه به روحیه شنوندگان برنامه‌های مربوط در کشورهای خارج و سیاست مملکت، در تغییر و تعویض این نوع برنامه‌ها اقدام کرد. باید دید در تنظیم برنامه‌های **رادیو زاهدان** برای پاکستان چه هدف و سیاستی داریم؟ ما باید برنامه‌های خارجی مؤثری داشته باشیم که مردم پاکستان را به شنیدن برنامه‌های **رادیو زاهدان** علاقه‌مند کنیم. به اطلاع کمیسیون رسید که برای آن که تعداد شنونده برنامه‌های **رادیو زاهدان** در پاکستان اضافه شود، ابتدا باید هدف و سیاست کشور ایران به کمک وزارت خارجه و ساواک تعیین گردد و سپس خبرنگارانی در شهرهای مختلف پاکستان داشته باشیم که خبرهای آن کشور را در زمینه‌های مختلف از **رادیو زاهدان** نقل کنیم. اگر وزارت امور خارجه در این مورد اجازه بدهد، برنامه‌های ما شنونده بیشتری خواهد داشت.» (همان، ج ۳: ۸۸۰-۸۷۹)

سیاستگزاران امور تبلیغات علاوه بر همسایگان، اروپا و آفریقا را نیز در نظر داشتند تا آنها را تحت پوشش رادیویی ایران قرار دهند: «در نظر است که در آینده یک سرویس برنامه خارجی در خارج از کشور داشته باشیم، مثلاً در فرانسه، لوکزامبورگ، موناکو و جبل الطارق فرستنده نصب کنیم یا این که با کشورهایی که وسیله سفارتخانه‌های خود در ایران اظهار علاقه کرده‌اند که

برنامه‌ای از رادیو ایران داشته باشیم، قرارداد تهاتری در این زمینه امضا کنیم تا ساعتی از برنامه‌های رادیویی خود را اختصاص به پخش خبر کشور بدهند.» (همان، ج ۳: ۸۸۰)

در آن سالها گسترش تجهیزات رادیویی به یک اولویت تبدیل شده بود تا آنجا که فراتر از برنامه‌های مصوب در توسعه فرستنده‌های رادیویی به‌ویژه برای پوشش ممالک همجوار تلاش می‌شد. در این مورد صورت جلسه ششم تیرماه ۱۳۴۷ کمیسیون یادشده کاملاً بیانگر این وضعیت است: «درباره خبر نصب یک دستگاه فرستنده ۱۰ کیلوواتی در بندرعباس سؤال شد. به اطلاع کمیسیون رسید که گرچه در برنامه چهارم پیش‌بینی نشده، مع‌هذا وزارت اطلاعات از محل‌های دیگری صرفه‌جویی خواهد کرد و یک دستگاه فرستنده ۱۰ کیلوواتی را در بندرعباس نصب خواهد نمود. نظر این بود که این فرستنده تمام خلیج فارس را دربر نخواهد گرفت. خوب است یک فرستنده اقلأ ۵۰ یا ۱۰۰ کیلوواتی نصب شود. به اطلاع کمیسیون رسید که هزینه یک دستگاه فرستنده ۱۰ کیلوواتی ۵۰۰ هزار تومان است، ولی یک دستگاه ۱۰۰ کیلوواتی، چهار میلیون تومان مخارج دارد. به هر صورت شب‌ها در اکثر نقاط خلیج فارس می‌توانند از برنامه فرستنده ۱۰ کیلوواتی بندرعباس استفاده کنند.» (همان، ج ۱: ۱۶۱) به‌کارافتادن فرستنده ۲۰۰۰ کیلوواتی موج متوسط و ۲۵۰ کیلوواتی در دی‌ماه ۱۳۴۷ برای رسیدن صدای رادیو ایران به خارج مرزها (همان: ۲۸۱) و نصب فرستنده مستقلی برای برنامه‌های فارسی رادیو اهواز در مهرماه ۱۳۴۸ (همان، ج ۲: ۵۱۶) نمونه‌هایی از تلاش‌های دولت در گسترش رادیو بود.

گسست میان دولت و ملت اما موجب شده بود که هر تبلیغی در نظر مردم عوام‌فریبی جلوه کند. رژیم که پس از سرکوب قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، راه هرگونه مبارزه پارلمانی را بسته بود، با سیاست‌های گوناگونش اکثریت مذهبی جامعه را نیز به مخالفان خویش مبدل ساخت. براساس همین

وضعيت بود که با بحران روابط ايران و عراق، دولت ايران سعی کرد در مورد برنامه‌های مذهبی راديو تجديد نظر کند تا آنجا که برنامه موسیقي مذهبی تهیه شد تا در ایام سوگواری از راديو پخش شود (همان، ج ۱: ۴۱). بر این مبنا ساواک اعلام نظر کرد که موسیقي راديو به مدت ۲۴ ساعته در اربعین حسینی سال ۱۳۴۷ قطع شود. شهريانی کل کشور نیز برای مشروب‌فروشی‌ها و سینماها دستوراتی در این خصوص صادر کرد (همان، ج ۱: ۴۲). اما این اقدامات در نظر مخالفان مذهبی به عنوان بی‌تأثیر کردن تبلیغات **راديو بغداد** انگاشته می‌شد. گزارش ساواک درباره گفت و گوی شیخ فضل‌الله محلاتی با دو بازاری می‌تواند نمونه‌ای از این تلقی در میان مذهبیون باشد: «نامبرده بالا [محلاتی] در ساعت ۱۰/۰۰ روز ۴۸/۱۲/۲۶ به دو نفر از افراد بازاری که درباره بی‌سابقه بودن برنامه‌های عزاداری امسال راديو ايران صحبت می‌کردند، اظهار داشت عزاداری امسال در مقابل تبلیغات عراق است، و آيا همان بی‌دين‌ها هستند که غير از این که به دين عقیده‌ای ندارند، آن را مسخره هم می‌کنند، ولی به جهاتی دیندار شده‌اند و باید گفت اینها دیندار سیاسی هستند.» (آرشيو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره ۱۱۰۳۷۶)

در حالی که رژیم سعی می‌کرد کشورهای دیگر را تحت پوشش امواج راديویی خود قرار دهد، مردم ايران گوش به نوای راديوهای بیگانه داشتند. اگر در دهه چهل و اوایل دهه پنجاه، **راديو بغداد** منبع خبری مردم بود، در سال‌های پایانی رژیم با بهبود روابط ايران و عراق، **راديو بی‌بی‌سی** این جایگاه را یافته بود. مهم این بود که مردم از راديو ايران سلب اعتماد کرده بودند و اخبار خود را از آن سوی مرزها کسب می‌کردند.

جنگ ايران و عراق (۱۳۵۹)

وضعيت و موقعيت راديو در سومين جنگ دوران حياتش از لونی دیگر بود. راديو در این دوران در نابسامانی‌های پس از انقلاب به سر می‌برد. در واقع

رادیو هم تابعی از وضعیت جامعه بود. مجاهدین خلق و سازمان چریک‌های فدایی در بخش‌هایی از رادیو نفوذ کرده بودند؛ وضعیتی که موجب نگرانی نیروهای مذهبی طرفدار روحانیان بود (خاطرات محمد پیشگاهی فرد، ۱۳۸۵: ۲۱۶-۲۱۵). اختلاف میان قوا و از همه مهم‌تر اختلاف بنی‌صدر، رئیس‌جمهور، با محمدعلی رجایی، نخست‌وزیر، آیت‌الله بهشتی، رئیس دیوان عالی کشور و اکثریت مجلس اول که در اختیار حزب جمهوری اسلامی بود، بر تمامی ارکان جامعه سایه انداخته بود. اداره رادیو و تلویزیون هم طبق قانون اساسی بر عهده شورایی مرکب از نمایندگان سه قوه بود. حال با وجود آن اختلافات در سطوح بالاتر، وضعیت رادیو و تلویزیون نیز مشخص بود. چنانچه اولین مدیرعامل منتخب این شورا، علی لاریجانی، بر اثر اختلاف با این شورا از کار کناره گرفت (همان: ۲۱۸). رادیو و تلویزیون از لحاظ فنی نیز با مشکلاتی همراه بود. انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، نفی نظام پیشین و ارزش‌های آن بود. هنرمندان رادیو و تلویزیون توسط دادگاه انقلاب فراخوانده شده و بازجویی شدند. سازمان هم بسیاری از آنان را اخراج کرد. ترانه‌ها، فیلم‌ها و برنامه‌های بسیاری در فردای پیروزی انقلاب دور ریخته شد یا دیگر در نظام جدید جایگاهی نداشت. (بهنود، ۱۳۷۷: ۳۰۸)

نیروهای مذهبی در رادیو و تلویزیون در حال تثبیت بودند که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز شد. جنگ به طور ناگهانی بر سرجامه ایران آوار شد. جامعه هنوز مشغول نقد و تقبیح رژیم گذشته بود که مسئله‌ای دیگر دامنگیرش شد. برنامه‌ای که از رادیو هنگام تجاوز هواپیماهای عراقی به تهران پخش می‌شد، خود حاکی از حال و هوای آن روزهاست. در حالی که گوینده برنامه تاریخی رادیو، حسین ابوترابیان، از سگ اشرف پهلوی می‌گفت، تهران آماج بمب‌های هواپیماهای عراقی بود. اعتراض و انتظار مردم، مسئولان رادیو را به تکاپو واداشت. سران انقلاب هنوز تشکیل جلسه نداده و بیانیه‌ای صادر نشده بود. رادیو منتظر مسئولان نماند و خود دست به کار شد.

محمدجواد یاسینی، مسئول پخش رادیو، بیانیه‌ای تهیه کرد و از تجاوز دشمن گفت. اولین مارش‌های نظامی از رادیو پخش شد. مسئولان جدید مارش‌ها را نمی‌شناختند، چراکه برخی متعلق به ارتش‌های خاصی بود. تا آماده‌شدن بیانیه‌ی مسئولان، نویسنده‌های رادیو قطعات حماسی برای پخش نوشتند. (خزائی، ۱۳۸۷: ۲۶-۲۵)

وضعیت رادیو تابعی از جامعه بود. همه در حال تجربه‌کردن بودند. آنچه مشخص بود جنگ بود و این‌که متفاوت از دیگر جنگ‌های دنیا است، همچنان که انقلاب ۱۳۵۷ خود متفاوت از دیگر انقلاب‌های دنیا بود. همچنین این جنگ از دو جنگی که رادیو از سر گذرانده بود، متفاوت بود. در این جنگ تهییج و شور افکار عمومی برای مقابله با متجاوزان لازم بود. اگر در آن دو جنگ نقل اخبار، رعایت بیطرفی در آن و یا رعایت منافع یکی از طرفین جنگ مهم بود، در این جنگ حتی نوع بیان اخبار نیز اهمیت داشت. از همین رو در این دوره صدای گویندگانی لازم بود که «صداهایشان برای اطلاعیه و متن‌های حماسی» مناسب باشد. (همان: ۳۰)

با وجود آن‌که در این زمان تلویزیون هم وجود داشت و با وقوع انقلاب، به بسیاری از خانه‌های خانواده‌های مذهبی راه یافته بود، اما هنوز رادیو جایگاه اول را داشت. از آن رو که تلویزیون با دو شبکه دارای برنامه‌های محدودی بود. رادیو در هنگام حملات هوایی سهل‌الوصول‌ترین وسیله ارتباطی برای اهالی شهرهای جنگی بود. همچنین نیروهای رزمنده در جبهه‌ها می‌توانستند از رادیو استفاده کنند. بر این اساس، رادیو تنها یک وسیله اطلاع‌رسانی نبود، بلکه پل ارتباطی میان مردم و نیروهای جبهه‌ها بود.

رادیو در دوران جنگ هشت‌ساله ایران و عراق وظیفه‌ای فراتر داشت. رادیو شروع به فرهنگ‌سازی درباره جنگ کرد؛ فرهنگی که در مطالب، موسیقی، ترانه و سرود، اخبار و... رادیو نمود داشت. فرهنگی که شاید هنوز در برخی از گفتمان‌های امروزی رادیو و تلویزیون به صورت کمرنگی وجود

داشته باشد، اما واقعیت آن است که آن فرهنگ بازتولید آن شرایط بود. بر این مبنای تبلیغات مسئله عمده‌ای در جنگ تحمیلی محسوب می‌شد. به طوری که با تشکیل ستاد تبلیغات جنگ با مسئولیت دکتر کمال خرازی، از رادیو دو تن با نام‌های محمدجواد یاسینی و محسن سازگارا حضور داشتند. (همان: ۲۷)

جنگ به مسئله مهم زندگی ایرانیان تبدیل شد، چنانچه بسیاری از چارچوب‌های عرفی را هم در نوردید. خاطره‌ای از محمدجواد یاسینی، مدیر پخش رادیو در سال‌های ابتدایی جنگ، نکته مذکور را به خوبی می‌رساند: «یک روز که روز شهادت امام موسی بن جعفر (ع) بود، ما به مناسبت شهادت ایشان، برنامه‌های شاد را قطع کرده بودیم و سرود و موسیقی پخش نمی‌کردیم. روز حمله بود. شهید بهشتی ساعت چهار بعدازظهر با من تماس گرفتند و گفتند: چرا مارش عزا و سرودهای غمگین پخش می‌کنید؟ گفتیم: خب روز شهادت امام است. گفت: شهادت باشد. چون زمان جنگ است، مفاهیم جنگ غالب بر این است و فضا را باید حماسی و شاد کنید و مردم را تحت تأثیر قرار دهید. شهید بهشتی گفتند: فضا را عوض کنید. سرودهای مهیج پخش کنید. مارش بگذارید...» (همان: ۲۹) حتی برنامه‌های عادی مانند برنامه خانواده رادیو از موسیقی‌های مارش مانند استفاده می‌کردند (همان: ۱۴۳). همه چیز نشان از وضعیت جنگی داشت. البته نکته‌ای که در جنگ هشت‌ساله وجود داشت، وجه مذهبی آن و استفاده از مفاهیم دینی است. بر اساس همین ویژگی بود که مدیحه‌سرایی و شبیه‌سازی‌های جنگ ایران و عراق با حماسه عاشورا جلوه بسیار داشت. بر این اساس می‌توان گفت جنگ هشت‌ساله پدیده‌ای منحصر به فرد است.

رادیو جبهه

جنگ ایران و عراق بیش از آن که همگان می‌اندیشیدند، به طول انجامید. طولانی‌ترین جنگ قرن بیستم نام گرفت، در حالی که گستره ارضی آن از

محدوده خاک دو کشور فراتر نمی‌رفت. قرار بود جنگ مسئله اصلی جامعه باشد و رادیو حقیقتاً چنین وظیفه‌ای را به خوبی انجام داده بود. رادیو چند وظیفه را همزمان انجام می‌داد. به گفته حمیدرضا خزائی، از مسئولان رادیو، «کار اصلی و تمرکز عمده بر مسائل دفاع مقدس به عهده پخش رادیو بود. با این تمرکز در شرایط عملیاتی، پخش رادیو به یکی از مقرهای فرماندهی جنگ و در شرایط عادی به یک ستاد هدایت فرهنگی روانی و همزمان یک ستاد پشتیبانی تبدیل می‌شد.» (همان: ۵۸) حتی به عهده‌گرفتن برخی از این وظایف توسط رادیو مراکز استانی و بویژه مرکز خوزستان از این بار نکاست. طولانی‌شدن جنگ یک بار روانی برای جامعه ایجاد کرد؛ وضعیتی که به نظر می‌رسید جنگ را از مسئله اصلی جامعه خارج می‌کند. چنانچه اکبر هاشمی رفسنجانی در یادداشت ۱۴ فروردین ماه ۱۳۶۳ می‌نویسد: «[علی شمنخانی] گفت که استقبال داوطلبان برای رفتن به جبهه، یک سوم مرحله اول طرح لیبک یا خمینی است؛ به خاطر عدم استفاده از نیروهای موجود در جبهه‌ها و شایعات مربوط به تلفات و انتخابات و کارهای [کشاورزی در] فصل بهار، استقبال مردم کم شده، ولی کافی است» (هاشمی، ۱۳۸۵: ۵۲).

خزائی هم این وضعیت را این‌گونه تحلیل می‌کند: «از شروع جنگ تا سال ۱۳۶۴ مقاطع مختلفی را پشت سر گذاشتیم که هر بار تصور می‌شد زمینه پایان دادن به جنگ فراهم شده است. مثلاً بعد از فتح خرمشهر چنین تصور و انتظاری وجود داشت و از آنجا که پیام و هدف انقلاب اسلامی دعوت جهانیان به صلح و کمال بود و هست، طبعاً اگر تضمینی برای متنبه‌شدن دشمن و دست برداشتن او از ادامه شیطنت به دست می‌آمد، دلیلی برای ادامه جنگ وجود نداشت. اما هر بار مسائل دیگری اتفاق می‌افتاد که خلاف انتظار و میل ما بود. به تدریج این نکته که فرسایشی کردن جنگ در صدر اهداف دشمن قرار گرفته است، آشکارتر شد. بنابراین ما با تأسیس و راه‌اندازی رادیو

جبهه این پیام را هم به مردم و هم به دشمن دادیم که آماده مدیریت چنین وضعیتی هستیم.» (خزائی، ۱۳۸۵: ۶۱)

جنگ با توجه به شرایط خاصی که داشت، نیاز به یک پل ارتباطی دائمی و حرفه‌ای داشت. حرفه‌ای بدان معنا که تمامی یک برنامه اختصاص به مسائل جبهه و جنگ داشته باشد، وگرنه در آن سالها در تمامی برنامه‌ها به نوعی به جنگ نقب می‌زدند. از سویی در جنگ هشت‌ساله علاوه بر ارتش حرفه‌ای و سپاه پاسداران، نیروهای بسیج بخش عمده‌ای از نیروی انسانی جنگ را تأمین می‌کردند. سپاه پاسداران هم در آن زمان، سازمانی به مانند بسیج بود. از این رو تبلیغات نقش عمده‌ای در این جنگ ایفا می‌کرد. لازم بود مردم به آن همچون دیگر نیازهای مهم زندگی نگرسته و بر اثر تبعات فرسایشی جنگ به روزمرگی دچار نشوند. به قول حمیدرضا خزائی هدف «زندگی با جنگ» به جای «زندگی در جنگ» بوده است. (همان، ۶۲)

زندگی با جنگ نکته مهم زندگی در آن سالها بود. به یاد بیاوریم که مبارزان شهرها در آن زمان شدت گرفته بود و گستره آن به شهرهای مرکزی کشور رسیده بود؛ مسئله‌ای که علاوه بر تضعیف روحیه مردم در پشت جبهه، می‌توانست تبعات اقتصادی داشته باشد.

با این هدف، جمهوری اسلامی به تأسیس رادیویی با نام «رادیو جبهه» روی آورد. رادیویی که در طرح ایجادش بر پنج هدف تأکید شده بود:

- غنی‌سازی لحظه‌های رزمندگان اسلام از طریق ایجاد بسترهای فرهنگی، آموزشی، اطلاع‌رسانی و تفریحی
- تقویت مراتب روحی و باورها و نگرش رزمندگان اسلام برای مواجهه مقتدرانه با دشمن و حفظ ابتکار عمل و مدیریت مدبرانه رزم
- برقراری ارتباط پویا و پربار میان جبهه و پشت جبهه
- مقابله قوی با تشبثات و تحریف‌های رسانه‌ای دشمن و تفسیر واقعیت‌ها و حقایق جنگ و نظام ارزشی حاکم بر دفاع مقدس

- ایجاد نوعی تشکل تخصصی کارا در دل مجموعه رادیو و اجتماع نیروهای دلسوز و توانایی فرهنگی به منظور فعالیت هماهنگ و نظام‌مند و پاسخ به ضرورت‌های فرهنگی جبهه تبلیغاتی دفاع مقدس.» (همان: ۶۴)

بدین ترتیب رادیو جبهه فعالیت خود را در روز هفدهم ربیع‌الاول ۱۳۶۵ آغاز کرد. برنامه‌های رادیو جبهه از ساعت ۸/۳۰ آغاز و تا ۱۱/۳۰ ادامه داشت. برنامه‌ها از تهران پخش می‌شد و مراکز رادیویی اهواز و کرمانشاه آن را تقویت می‌کردند. علاوه بر این، رادیو جبهه از طریق شبکه سراسری رله می‌شد. (همان: ۶۵)

در برنامه‌های رادیو جبهه شبیه‌سازی‌های جنگ با غزوات پیامبر و حماسه‌های صدر اسلام جایگاه خاصی داشت. پخش ادعیه و زیارات، تاریخ غزوات صدر اسلام، توصیه‌های رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) در خصوص نحوه برخورد با اسرا و مجروحان و وصیت‌نامه‌های شهدا از جمله این برنامه‌ها بود. البته ترکیب برنامه‌های رادیو متنوع بود و از سرود و مسابقه تا مباحث اخلاقی و مسائل نظامی در آن وجود داشت. (همان: ۶۶)

نگارنده اذعان دارد که درباره نقش رادیو در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران سخن بسیار است و لازم است با جمع‌آوری اسناد و مدارک بسیار به بررسی آن پرداخته شود، اما لازم بود تا با ترسیم این بخش از حیات رادیو تا حدی تفاوت‌های این دوره با دو جنگ پیشین آشکار شود. انقلاب اسلامی، انقلابی بر پایه خیزش توده‌های مذهبی بود و در برهه‌های مختلف بر این توده‌ها تکیه و تأکید می‌شد. از همین رو در جنگی که نه بر مبنای عملیات جنگی یک ارتش حرفه‌ای که بر مبنای باورهای توده‌های مردمی پیش می‌رفت، نقش تبلیغات، بسزا و تأثیرگذار است. از همین رو رادیو در این برهه از تاریخ خود برجسته شد. با گذشت زمان و دور شدن از فضای عاطفی آن سالها نکته‌های بیشتری را در این باره می‌توان بازگو کرد.

رادیو در جنبش‌های ملی و مذهبی

تحول ناسیونالیسم ایرانی در رادیو

چندی از خروج نیروهای متفقین از کشور نگذشته بود که دو سرود در ایران زبانزد شد؛ یکی سرود «ای ایران» بود و دیگری «نجات آذربایجان» نام داشت. «نجات آذربایجان» در پی تخلیهٔ این استان از نیروهای شوروی به طور مشترک توسط روح‌الله خالقی و رهی معیری ساخته شد و خالقی برای اجرای آن، احمد قوام و هیئت دولت او را به انجمن موسیقی دعوت کرد. (نواب صفا، ۱۳۷۸: ۳۰۹)

سرود «ای ایران» زودتر از این سرود ساخته شد، اما مدتی طول کشید تا از رادیو پخش شود. سرود به هنگام اشغال کشور با همکاری حسین گل‌گلاب و روح‌الله خالقی و با صدای غلامحسین بنان ساخته شد. حسین گل‌گلاب در گفت‌وگویی با اسماعیل نواب‌صفا علت تأخیر در پخش آن را از رادیو به دلگیری محمدرضاشاه از عدم‌ذکر نام وی در این سرود نسبت می‌دهد. گل‌گلاب به گلهٔ شاه در این‌باره چنین پاسخ داد: «وقتی در مورد ایران سخن می‌گوئیم، شامل حال شاه هم که در واقع یکی از افراد این سرزمین است، می‌شود.» (همان: ۳۱۲)

فارغ از صحت و سقم این گفت و گو، واقعیت آن است که پس از شهریور بیست و تحولات این دوره، ناسیونالیسم ایرانی دچار تحول شده بود. رادیو به عنوان یک رسانه مهم تابعی از این تحول بود. دوری از کیش شخصیت، عدم تمرکزگرایی فرهنگی و توجه به هویت مذهبی جامعه از شاخصه‌های مهم این تحول است. درست است که گفتارهای مذهبی از ششم بهمن‌ماه ۱۳۲۰ جزء برنامه‌های مذهبی رادیو قرار گرفت، اما تجدیدنظر در برنامه‌های رادیو در بهمن‌ماه ۱۳۲۶ حکایت از این تحول داشت. هرچند از دوره صفویه به بعد مذهب تشیع به عنوان یک منبع هویت ملی در ایران شناخته شد، اما اگر از این مذهب در راستای فرقه‌گرایی استفاده می‌شد، تفاوتی با اقدامات تمرکزگرایی فرهنگی رضاشاه نداشت. بر این اساس بود که در کمیسیون تجدیدنظر در برنامه‌های رادیو درباره سخنرانی‌های مذهبی تأکید شد: «باید توجه نمایند مطالبی نگویند که فرقه و پیروان مذ[اب] دیگر که در ایران شماره آنها به ۱۸ دسته می‌رسد، باعث رنجشان شود و این امر سبب استفاده بیگانگان گشته و موجب تجزیه مملکت گردد.»^۱ (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره ۱۱۹۰۰۰۳) جالب این‌که سیاست‌گذاران رادیو بر نکته مهمی توجه کرده بودند که همه ایرانیان بر یک مذهب نیستند و حفظ یکپارچگی ملی منوط به احترام به عقاید پیروان مذاهب دیگر است: «نباید فراموش کنیم که در شمال و شمال غربی و باختر و قسمتی از بنادر جنوب ایران پیروان تسنن زیاد هستند و به‌علاوه عده‌ای از ایرانی‌های مقیم عراق هم سنی هستند و به این جهت نباید سخنرانان مذهبی مطالبی بگویند که باعث تکدر خاطر آنان گردد.» (همانجا، همان)

۱. لازم به ذکر است در کمیسیون مزبور دکتر فرهمندی، بدیع‌الزمان فروزانفر، صفی‌نیا، الفت، سپهری، حسینقلی مستعان و صباح کازرونی حضور داشتند.

بهره‌اعتدالی از منبع تجدد غربی برای هویت ملی از دیگر ویژگی‌های این تحول بود که راديو سعی در رعایت آن داشت. با گسترش ارتباط ایرانیان با تمدن غرب، یکی از منابع هویتی آنان فرهنگ و تجدد غرب است. در دوره‌هایی بر بهره‌افراطی از این منبع هویتی تأکید می‌شد، به طوری که از فرق سر تا نوک پا غربی شدن شعار برخی از ناسیونالیست‌های ایرانی گردید. در آغاز به کار راديو هم موسیقی غربی و دانستنی‌های دنیای غرب جایگاه خاصی داشت. هرچند پس از شهریور ۱۳۲۰ شرح حال رجال ادبی به برنامه‌های راديو راه یافت، اما در دوران اشغال، راديو تبدیل به رسانه‌ای تبلیغی در خدمت اشغالگران شد. پس از پایان جنگ و قطع برنامه‌های متفقین در راديو، حضور آنان با تدریس زبان خارجی همچنان ادامه یافت؛ حضوری که مورد اعتراض کمیسیون تجدیدنظر در برنامه‌های راديو در بهمن‌ماه ۱۳۲۶ واقع شد: «اگر آنها می‌خواهند زبان‌های خودشان را تدریس کنند، چرا در راديوهای خودشان این کار را نمی‌کنند؟» حتی فرهنگمندی، از اعضای کمیسیون، چنین وضعی را در دنیا بی‌سابقه دانست: «اینجانب اطلاع موثق از کلیه ممالک دنیا به دست آورده‌ام که در هیچ نقطه دنیا ممکن نیست رادیویی دیده شود که به بیگانگان برنامه برای تبلیغاتشان داده باشد و نباید پول مملکت را صرف تبلیغات خارجی‌ها کرد.» بر همین اساس بود که کمیسیون به «حذف برنامه انجمن‌های فرهنگی خارجی» رأی داد؛ تصمیمی که نشان از گزینش و تصحیح فرهنگ بیگانه برای بهره‌جامعه داشت. به قول فرهنگمندی، «چرا باید زنها و دختران شرح حال آرتیست‌های سینما را بدانند، اما شرح حال دانشمندان و بزرگان خودشان را ندانند؟» البته سیاست‌گزاران راديو بر این باور بودند که «مملکت باید با تمدن دنیا هماهنگ باشد و پیش برود.» بر این اساس همان‌قدر که موسیقی ایرانی و آموزش زبان فارسی لازم بود، نیاز به موسیقی غربی و آموزش زبان خارجی نیز وجود داشت؛ اعتقادی که به

تصویب تهیه گفتارهایی درباره شرح احوال رجال و دانشمندان و بزرگان ایرانی و تمدن ایران منجر شد. (همانجا، همان)

درنهایت، چنین اندیشه‌ای در عرصه سیاسی تبدیل به شعار برای ایرانی و به دست ایرانی در ملی شدن صنعت نفت گردید. در واقع جنبش فرهنگی لازم بود تا احساسی مشترک و جمعی به فرد فرد ایرانیان ببخشد و آنان را به جنبشی همگانی وادارد. جالب این‌که در برنامه‌های رادیویی آن سالها، حتی از اقلیت قومی‌ای مانند ترکمن‌ها غفلت نشده و برای آنها برنامه‌های مخصوصی اجرا می‌گردید. (همانجا، شماره ۲۹۰۰۰۲۴۹۵)

جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران

سال ۱۳۲۸ با جنجال‌های فراوان آغاز شد. از یک سو بحث بر سر تشکیل مجلس مؤسسان بود و از سوی محاکمه سران و اعضای حزب توده در پیش. انتخابات مجلس شانزدهم و سرانجام قرارداد گس-گلشاییان برای حل مسئله نفت نکته مهمی بود که سیاسیون بدانها مشغول بودند. مجلس پانزدهم در حالی پایان یافت که مسئله نفت همچنان لاینحل باقی ماند و همه چیز به مجلس شانزدهم واگذار گردید. براین اساس، گروه‌های مختلف آماده شدند تا اکثریت مجلس شانزدهم را در دست بگیرند. در این زمان دکتر مصدق سعی کرد گروه‌ها و افراد منفرد را منسجم سازد تا با یاری آنان بتواند برنده انتخابات مجلس شانزدهم باشد. مصدق دستیابی به مجلس را مقدمه‌ای برای حل مسئله نفت می‌دانست: «تا انتخابات آزاد نباشد، امید هرگونه اصلاحی را باید مردم این مملکت به گور ببرند و فقط در سایه انتخابات آزاد است که می‌توان قوانین تازه وضع و قوانین مضر را ملغی ساخت.» (رهنما، ۱۳۸۴: ۱۰۹)

از همین رو با شروع انتخابات شانزدهم و شائبه دخالت دولت در آن، مصدق در هجدهم مهر ۱۳۲۸ از مدیران جراید و سیاسیون دعوت کرد تا در

خانه‌اش گرد آیند. او در این جلسه پیشنهاد کرد در اعتراض به دخالت دولت در انتخابات در مقابل کاخ سلطنتی حضور یابد. مصدق در ۲۱ مهرماه اعلامیه‌ای صادر کرد که خطاب آن «هموطنان عزیز» بود و طرف مورد شکایت، دولت. هرچند مصدق در این اعلامیه بیان می‌کند «از آنجا که نمی‌خواهد میان مردم و پادشاه رؤف و مهربان جدایی افتد، از احزاب سیاسی... حضرات علمای اعلام... رجال مبرز ایران، تجار و اصناف...، جوانان حساس و فدایی ایران... مردان وطن‌پرست و متدین به دین اسلام و اهالی شهر تهران» (همان: ۱۰۹) برای حضور در جلو کاخ شاه دعوت می‌کند، اما طرف اصلی برای حل مسئله و دادرسی در نظر مصدق، ملت بود.

ترکیبی که مصدق برای همکاری برگزیده بود، ترکیبی نامتجانس بود. او جبهه‌ی یاران خود را از تمامی اقشار ملت برگزیده بود، اما به فردای پس از پیروزی نیندیشیده بود. چنانچه علی رهنما تصریح می‌کند، این جبهه «به‌واسطه‌ی دربرگیری اقشار گوناگون و متنوع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، یک نیروی قدرتمند و توانا بود»، اما به اعتقاد او «استقامت و استمرار این سد سکندر یا دیوار چین در مقابل استعمار و استبداد بستگی به قدرت تحمل سه لولا یا چفت و بست اساسی در این ساختمان داشت: چفت و بست میان کاشانی و متحدان میدانی او یعنی فدائیان اسلام و مجمع مسلمانان مجاهد، لولای میان مصدق و احزاب، روشنفکران، نخبگان و سیاستمداران پیرامون او و بالاخره از همه مهمتر چفت و بست میان مصدق و کاشانی.» (همان: ۱۱۰-۱۰۹)

درواقع مصدق چتر جبهه‌ی ملی را براساس همان ناسیونالیسم ایرانی پس از شهریور بیست گسترانده بود. خصیصه‌ای که سکه‌ای دورو بود، از یک سو وجه مثبت آن و از سوی دیگر وجه منفی آن محسوب می‌شد. براساس همین گستردگی بود که نهضت ملی توانست از فدائیان اسلام در از میان برداشتن عبدالحسین هژیر و حاجعلی رزم‌آرا بهره‌مند شود و با حضور آیت‌الله کاشانی

اقتدار مختلف جامعه را در کنار نهضت داشته باشد. نخبگان فکری هم در احزاب و مطبوعات طرفدار جبهه ملی حضور داشتند. اما هر کدام از این افراد و گروه‌ها انتظارات خاص خود را داشتند. بر این اساس، فدائیان اسلام که خواستار اجرای کامل قوانین اسلام و تشکیل حکومت اسلامی بودند، پیش از دیگران از مصدق بریدند.

رادیو و برنامه‌های آن از جمله اموری بود که بخش عظیمی از هواداران مصدق درباره آن حرف و حدیث‌ها داشتند. زمانی که دکتر مصدق به نخست‌وزیری رسید، اکثریت مذهبی جامعه انتظار داشتند این رسانه به عنوان سازمانی تحت نظارت نخست‌وزیر طبق آمال و خواست آنان باشد. از همین رو کمتر از دو ماه از نخست‌وزیری مصدق، نامه‌های بسیاری از روحانیان قم و علمای بلاد به دفتر نخست‌وزیر ارسال شد که خواستار حذف موسیقی از برنامه‌های رادیو بودند (اسنادی از تاریخچه...، ۱۳۷۹: ۳۴۴-۳۳۷). جالب این‌که مقدار نامه‌های ارسالی به اداره کل انتشارات و تبلیغات به عنوان مجموعه زیر نظر نخست‌وزیر در این زمان شگفتی مسئولان این اداره را برانگیخته بود: «همه‌روزه نامه‌های بی‌شماری که تاکنون به سیصد عدد بالغ شده است، از تهران و شهرستان‌ها به اداره تبلیغات می‌رسد مبنی بر آن‌که موسیقی را از برنامه **رادیو تهران** حذف نمایند.» (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، شماره ۷۲۶۲)

مردم - همان‌هایی که مصدق اجتماع آنان را مجلس واقعی می‌دانست - رادیویی دیگر می‌طلبیدند. به گفته حسین جباری - که دفتر نخست‌وزیر وی را شخص مطلعی در مورد برنامه رادیو معرفی کرده - رادیو به یک «اصلاح کامل» احتیاج داشت. به بیان او، جامعه مشتاق برنامه‌هایی در راستای ملی‌شدن صنعت نفت بود: «برنامه تفسیرات و گفتارهای ملی‌شدن نفت و فجایع و مظالم شرکت سابق نفت و انگلیس‌ها که اخیراً در دو نوبت برنامه **رادیو تهران** اجرا می‌شود، به قدری جالب و شنوندگان را از فرارسیدن

ساعات مقرر بی‌تاب و خرسند و در جامعه مؤثر و مفید واقع گردیده که حدی بر آن متصور نیست». به اعتقاد جباری، لازم است که «وعاظ و اهل منبر از تفسیرات آیات قرآن مجید و احادیث و اخبار که مملو از حق حاکمیت و حفظ حقوق مسلم مسلمان است و حضرت آیت‌الله کاشانی نیز در ضمن بیانیه منتشره در صورت ضرورت، اعلام جهاد را خاطر نشان فرمودند، قسمت اعظم بیانات را روی این زمینه حیات اجتماعی قرار می‌دادند.» (همانجا، شماره ۸۵۲۳)

در واقع همه به اکثریت مذهبی جامعه ارجاع می‌دادند که مصدق نیز حرکت خود را مبنای شور و احساسات آنان قرار داده بود. بی‌جهت نبود که سخنرانی‌های حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی در ماه رمضان ۱۳۳۰ در مسجد شاه که به طور مستقیم از رادیو پخش می‌شد، مورد استقبال عموم قرار گرفت؛ سخنانی که در حفظ وحدت و مبارزه با بیگانگان ایراد شد. **روزنامه کیهان** در روز سوم تیر ۱۳۳۰ دربارهٔ اقبال عمومی از این سخنرانی‌ها نوشت: «به طوری که خبرنگاران ما از شهرستان‌ها می‌نویسند و از تهران نیز نامه‌هایی در این باره برای ما فرستادند، سخنرانی‌های واعظ شهیر، آقای فلسفی، تأثیر شگرفی در بین مردم بخشیده است. مخصوصاً مطالبی که دربارهٔ مبارزه با بیگانه‌پرستی ایراد می‌نماید، بی‌نهایت در مردم مؤثر واقع شده است و همه‌جا نسبت به دسایس بیگانگان و بیگانه‌پرستان ابراز تنفر و انزجار می‌گردد.» (خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، ۱۳۷۶: ۱۳۹) این سخنرانی‌ها مورد تقدیر و تشکر اداره کل انتشارات و تبلیغات نیز قرار گرفت که در نامه‌ای به فلسفی ابراز شد (همان: ۴۶۴). لازم به ذکر است که فلسفی در سخنرانی‌هایش به حزب توده حملات تندی می‌کرد و به گفتهٔ خودش، پخش سخنان او از رادیو نیز در تضعیف این حزب بوده است.^۱

۱. روایت فلسفی در این باره از این قرار است: «به دنبال ایراد سخنرانی در اجتماع مردم در

براساس چنین تأثیر و نفوذی بود که مصدق سعی می‌کرد در برهه‌های حساس از حساسیت‌های مذهبیون بکاهد. از همین رو با رودررویی فدائیان اسلام به رهبری سید مجتبی نواب صفوی با دولت و مخالفت‌های پیدا و پنهان برخی از روحانیان به رهبری سید محمد بهبهانی، مصدق سعی کرد ماه رمضان ۱۳۳۱ را با ظاهری اسلامی برگزار کند. ماه رمضان مذکور از حساسیت خاصی برخوردار بود. قرار بود مصدق در این ماه برای دفاع از حق

میدان سپه به مناسبت فوت مرحوم آیت‌الله‌العظمی اصفهانی و مجالس ترحیم ایشان، دولت هم متوجه شد که سخنان من در تضعیف حزب توده مؤثر است. لذا چند بار از طرف رادیو به من مراجعه کردند و گفتند موافقت کنید که به استودیوی رادیو بیایید و در آنجا سخنرانی کنید تا مانند سخنرانی‌های آقای راشد برای عموم پخش شود. در پاسخ گفتم: سخن گفتن من هنگامی مؤثر واقع می‌شود که شنوندگان را بینم و مستقیماً با آنان سخن بگویم. در اتاق خلوت و یکه و تنها برای مخاطبان فرضی نمی‌توانم آن‌طور نافذ و مؤثر صحبت کنم. اگر می‌خواهید سخنان من به گوش همه ملت ایران برسد، بیایید میکروفن رادیو را در مسجد بیاورید تا من با حضور مردم و به طور زنده بحث‌هایی را که با مستمعین حاضر در مسجد درمیان می‌گذارم، به سمع تمام ملت ایران برسانم. آنها اظهار می‌داشتند که دستگاه فرستنده بسیار در ایران وجود ندارد و پخش مستقیم سخنرانی از مسجد امکان‌پذیر نیست. من هم همواره همان پاسخ را تکرار می‌کردم تا اینکه بالاخره بعد از یکی دو سال، مسئول امور تأسیساتی مسجد شاه (امام خمینی) و متخصصین فنی رادیو به این نتیجه رسیدند که می‌توانند با استفاده از رشته سیم دو خط تلفن، پخش مستقیم سخنرانی را از مسجد شاه ممکن سازند. بدین شکل که با نصب یک میکروفن در داخل مسجد و استفاده از دستگاه تقویت صوت، صدای تقویت‌شده را از طریق یک رشته سیم تلفن به مرکز تلفن واقع در خیابان اکباتان منتقل نمایند و از آنجا با استفاده از رشته سیم یک خط تلفن دیگر که به محل فرستنده رادیو در نزدیکی سیدخندان متصل می‌گردید، صدا را در محل فرستنده دریافت کنند. بدین ترتیب پخش سخنرانی‌های من در آن مسجد از روز اول ماه مبارک رمضان سال ۱۳۲۷ شمسی از طریق رادیو آغاز شد. این اولین بار بود که سخنرانی مذهبی به طور زنده از یک مسجد پخش می‌شد. نک خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، صص ۱۲۱-۱۲۰

ایران به لاهه سفر کند. از همین رو «شهربانی در اعلامیه‌ای موزیک و رقص را در کلیه مهمانخانه‌ها و رستوران‌ها ممنوع اعلام کرد و حکم نمود که کافه‌ها، رستوران‌ها و قهوه‌خانه‌ها باید در تمام ایام روز به کلی تعطیل باشند و کلیه اماکن عمومی را نیز در سه شب اعیان تعطیل اعلام کرد. برنامه موسیقی نیز در این ماه به کلی از رادیو قطع شد و اعلام شد به جای آن، سخنرانی‌ها و گفتارهای مفید مذهبی، اجتماعی و سیاسی پخش خواهد شد.» (رهنما، ۱۳۸۴: ۶۰۸) همچنین فرماندار نظامی تهران، سرلشکر مهدیقلی علوی مقدم، در اعلامیه خود از وعظ و اهل منبر خواست در سخنرانی‌های خود در امور سیاسی به صورت صریح یا تلویحی دخالت نکنند: «پیرو اطلاعیه شماره ۱۹ به مناسبت فرارسیدن ماه مبارک رمضان، فرمانداری نظامی جهت انجام فرایض مذهبی، کلیه تسهیلات لازمه را برای عموم ساکنان محترم فراهم نموده و می‌نماید. لکن در مقابل انتظار دارد که به پیروی از مقررات قانونی و توجه به مسئولیت نظامی فرمانداران، آقایان وعظ محترم در منابر و سخنرانی‌های مذهبی خود تحت هیچ عنوان صریحاً و یا تلویحاً در امور سیاسی مداخله نکرده و بیاناتی جز ارشاد جامعه نفرموده، خطابه‌های آنها فقط در مورد تزکیه و احکام طبق اصول و شعائر مقدس اسلام ایراد گردد. مستمعین محترم نیز باید حفظ شئون مذهبی را رعایت نموده و تظاهر به عملی که برخلاف مراسم عالی مذهبی و موجبات اختلال نظم را ممکن است فراهم کند، ننمایند، زیرا فرمانداری نظامی با اتکای به مقررات قانونی صریحاً اعلام می‌دارد که متخلف هر کس و در هر کجا باشد، بلافاصله جلب و تحویل محکمه نظامی خواهد شد.» (روزنامه اطلاعات، ۱۳۳۱/۳/۴)

در آن زمان سیدمحمد بهبهانی و سیدحسن امامی، امام جمعه تهران و متولی مسجد شاه، در مقابل مصدق و آیت‌الله کاشانی قرار داشتند. حجت‌الاسلام فلسفی، واعظ شهیر تهران، از هواداران این دو بود و در نزد آیت‌الله بروجردی موقعیتی داشت. اما نکته مهم این بود که فلسفی در ماه

رمضان تریبون مهم رادیو را در اختیار داشت؛ تریبونی که یک ماه متوالی به خانه مردم می‌رفت و می‌توانست رادیوی تحت کنترل دولت را در اختیار مخالفانش قرار دهد. از یک ماه قبل، اردیبهشت ماه، روزنامه **باختر امروز** به مدیریت حسین فاطمی طی گزارشی از مراسم جشن نیمه شعبان در سفارت پاکستان، از سخنان فلسفی علیه دولت مصدق در این مراسم خبر داد. البته فلسفی این خبر را تکذیب کرده و با استناد به نامه تکذیبیه سفیر پاکستان، غضنفرعلی خان، سخنان خود در آن مراسم را «در ارتباط با روز نیمه شعبان و اهمیت حفظ اتحاد مسلمین» بیان می‌کند (خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، ۱۳۷۶: ۱۴۵-۱۴۴). هرچند فلسفی از تهدید خود توسط طرفداران مصدق مبنی بر جلوگیری از منبررفتنش پس از این واقعه می‌گوید (همان)، اما خود به این نکته معترف است که در مسئله ملی شدن نفت از این موضوع حمایت نکرده است: «مرحوم آیت‌الله کاشانی بارها از من می‌خواست که راجع به امر نفت در منبر صحبت کنم. من به ایشان می‌گفتم: عمق مسئله نفت را نمی‌فهمم و نمی‌دانم عاقبت این کار چه خواهد شد و آیا انگلیسی‌ها می‌گذارند شما به مقصدتان برسید یا نه؟ صادقانه بگویم، نمی‌توانم در موضوع نفت به نفع شما و مصدق فریاد بزنم. مسئله نفت برای من بین‌الرشد نیست و لذا احتیاط می‌کنم و حرف نمی‌زنم. نه نفی می‌کنم و نه اثبات. اما این قضیه برای آیت‌الله کاشانی گران آمد... لذا در جریان ملی شدن نفت، در منابر خود نامی از آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق نمی‌بردم و اقدامات آنها را نفی و اثبات نمی‌کردم. به همین دلیل طرفداران آنها از این موضوع ناراحت و ناخشنود بودند.» (همان: ۱۳۸) حتی اگر ادعای فلسفی مبنی بر خودداری از سخنرانی در نفی یا اثبات ملی شدن نفت را بپذیریم، برای بسیاری از شنوندگان رادیو قابل قبول نبود تریبون رادیو در اختیار وی قرار گیرد. از نظر مصدق و کاشانی، فلسفی با سیدمحمد بهبهانی ارتباطاتی داشت و در مسجدهی سخنرانی می‌کرد که متعلق به رقیب آیت‌الله کاشانی بر سر ریاست

مجلس، یعنی سیدحسن امامی بود. از همین رو در ماه رمضان آن سال با آن مقدمات که از سوی دولت فراهم شده بود، مشخص بود که مخالفان مجال کمتری برای ابراز وجود بیابند.

بر این اساس، اولین روز ماه رمضان با آشوبی آغاز شد تا فلسفی از رادیو محروم شود. فلسفی در روز یکشنبه، چهارم خردادماه ۱۳۳۱، برابر با اول ماه رمضان ۱۳۷۱ ه. ق، به سیاق سال‌های پیشین عازم مسجد شاه شد تا سخنان خود را که مستقیماً از رادیو پخش می‌شد، ایراد کند. روایت فلسفی از آن روز چنین است: «وضعیت غیرعادی بود. عده‌ای که نزدیک درب شبستان بودند، در محوطه بیرون ایستاده بودند، تا مرا دیدند، شروع به شعاردادن کردند. به داخل شبستان مسجد آمدم و چون هنوز قرآن تلاوت می‌شد، نزدیک منبر نشستم. افرادی که در بیرون ایستاده بودند، وارد شبستان شده و شعار می‌دادند. شرایط به گونه‌ای بود که اصلاً امکان منبررفتن نبود. لذا از طریق اتاق استودیو به کتابخانه مسجد رفتم. ظاهراً به شهربانی گفته شده بود که مراقب باشید به فلانی آسیب نرسد، چون تعدادی از افراد شهربانی دم درب کتابخانه ایستادند و چند نفری هم به داخل آمدند. طرز رفتار و نوع حرکات این افراد، نشان می‌داد که اولاً، مسجدی و پامنبری نیستند و ثانیاً، کارهایشان سازمان‌یافته است. انتخاب زمان و مکان برهم‌زدن مجلس نیز حساب شده بود. معلوم گردید که انتشار خبر کذب روزنامه **باختر امروز** علیه من در دو هفته قبل از این حادثه، زمینه‌سازی بوده تا برهم‌زدن این منبر اقدامی مردمی تلقی شود و بگویند چون فلانی برعلیه مصدق صحبت کرده است، مردم جلوی منبررفتن او را گرفته‌اند. به هر حال یکی دو ساعتی در دفتر مسجد نشستم. دیدم آنها ول‌کن معرکه‌ای که برپا کرده‌اند، نیستند. مرتب در حیاط مسجد زنده باد مصدق، زنده باد کاشانی، مرگ بر دشمنان نهضت و امثال اینها می‌گفتند.... آنها تقریباً ساعت یک بعدازظهر شروع به زنده‌باد و مرده‌باد کردند و تا ساعت چهار بعدازظهر ادامه دادند. بعد هم به تدریج رفتند. قدری که

خلوت شد، افسران تلفن کردند و مأمورین دیگر هم آمدند و مرا با اسکورت سوار اتومبیل کردند و به منزل رساندند. با آن وضع دیگر نمی‌شد منبر رفت. لذا آنها توانستند منبر ماه رمضان را که آن قدر اهمیت داشت، با آن وضع ناموزون و نامطلوب تعطیل کنند.» (همان: ۱۵۲-۱۴۹)

فارغ از این که در ماجرای مسجد شاه، آیت‌الله کاشانی یا مصدق نقش اصلی را داشت،^۱ محروم کردن جناح مقابل از رادیو به هنگام سفر مصدق به لاهه نکته‌ای است که نباید از نظر دور داشت؛ مسئله‌ای که با وجود نامه‌های علمای بلاد و طبقات مختلف جامعه مبنی بر پخش سخنرانی فلسفی، انجام نشد. (همان: ۱۵۶-۱۵۴)

از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

گویا ضرب‌المثل پارسی «سالی که نکوست، از بهارش پیداست» مصداق سال ۱۳۳۱ بود. سالی که بهارش با اوج‌گیری اختلاف میان مصدق و مخالفانش آغاز شد که آخرین آن واقعه مسجد شاه بود. مصدق با مجلس هفدهم نیز که انتخابات آن را دولتش برگزار کرده بود، اختلاف داشت. نخست‌وزیر از نمایندگان این مجلس می‌خواست اعتبارنامه نمایندگان را که به طور غیرقانونی و با اعمال نفوذ ارتش انتخاب شده‌اند، رد کنند. در بحبوحه بازگشت مصدق از دادگاه لاهه، این درگیری‌ها به نقطه حساس خود رسید.

۱. علی رهنما در کتاب *نیروهای مذهبی در بستر حرکت نهضت ملی* با بررسی زوایای گوناگون حادثه و شواهد موجود، مسئولیت حادثه را به گردن آیت‌الله کاشانی می‌اندازد. نامه امام خمینی به حجت‌الاسلام فلسفی نیز در این باره حایز نکات مهمی است، بویژه این فراز از نامه وی که «... این نکته را نباید از نظر دور داشت که انتساب این اعمال را به هم‌نوع خودمان خالی از اعمال غرض نیست و می‌خواهند به اصطلاح سنگ را با سنگ بشکنند. باید متوجه باشید که از اختلاف بین خود ماها دیگران نتیجه نگیرند.» در این مورد نک رهنما، همان، صص ۶۱۴-۶۲۲ و نیز خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، ص ۱۵۴

سیدحسن امامی، خویشاوند مصدق، به ریاست مجلس هفدهم رسید. فردی که انتخابش از مهاباد مورد اعتراض نخست‌وزیر بود (رهنما، ۱۳۸۴: ۶۳۱). براساس سنت پارلمانی ایران، پس از انتخاب هیئت رئیسه مجلس، به رغم رأی نمایندگان به سید حسن امامی برای ریاست مجلس، اکثریت به نخست‌وزیری مصدق ابراز تمایل کردند؛ ابراز تمایلی که با همراهی مجلس سنا همراه نشد. بهانه آن بود که نخست‌وزیر باید برنامه‌های دولتش را ارائه دهد تا این مجلس آن را بررسی نماید. سناتورها در نامه‌ای به شاه نوشتند پس از فرمان او برای تشکیل دولت، نظر خود را درباره برنامه‌هایش اعلام می‌کنند. مصدق هم در مقابل این اقدام، از قبول نخست‌وزیری امتناع ورزید. درنهایت، مجلس سنا تنها با چهارده رأی از ۳۶ نفر سناتور، به نخست‌وزیری وی اظهار تمایل کرد. فشارهای بیرونی از جانب گروه‌های مختلف اجتماع به دربار و مجلس فراوان بود. هم‌مین فشارها موجب شد شاه فرمان نخست‌وزیری مصدق را صادر کند. مصدق این بار وقتی در ۲۲ تیر ماه به مجلس رفت، پیش شرط‌هایی برای قبول مسئولیت داشت؛ دو پیش شرطی که هم نمایندگان و هم شاه را در محذور قرار می‌داد. پیش شرط اول، دادن اختیار شش‌ماهه‌ای به وی توسط مجلس بود تا در این فرصت لوایحی را در اصلاح امور مالی، اقتصادی، سازمان بانکی، استخدامی و ایجاد سازمان‌های محلی تهیه و اجرا کند. پیش شرط دیگر هم مبنی بر واگذاری مقام وزارت جنگ بود. مجلس اولین پیش شرط را نپذیرفت و شاه در مقابل پیش شرط دوم تعلل و سکوت کرد. مصدق در نامه‌ای به تاریخ ۲۵ تیرماه به شاه استعفاي خود را اعلام نمود: «چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق به دست آمده، پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می‌کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً عهده‌دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشد، البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند. با وضع فعلی ممکن نیست مبارزاتی را

که ملت ایران شروع کرده است، پیروزمندانه خاتمه دهد.» (اسنادی از قیام سی تیر ۱۳۳۱، ۱۳۸۲: ۶)

با استعفای مصدق، نام احمد قوام به عنوان نخست‌وزیر مطرح شد. او نیز همچون مصدق، پیشینه‌ای اشرافی داشت و مخالفان حزب توده‌ای‌اش به مانند مصدق السلطنه از لقب قوام‌السلطنه او در دوره قاجار یاد می‌کردند. هرچند که او خود از به‌کارگیری آن رضایت داشت. از لحاظ رفتار سیاسی قوام از مصدق متفاوت بود. او از غرور اشرافی برخوردار بود و برای حل مسائل سیاسی نه به توده‌ها که به ظرایف دیپلماتیک و شگردهای سیاسی اعتقاد داشت. شاید به دلیل چنین خصلتی بتوان گستره مخالفان او را گسترده‌تر از مخالفان مصدق دانست. همین خصلت هم موجب شد که پخش اعلامیه‌اش از رادیو، شورشی برانگیزد و آیت‌الله کاشانی بی‌بهره از این رسانه را بر او پیروز گرداند.

احمد قوام قبل از این که فرمان نخست‌وزیری خود را از شاه دریافت کند، اعلامیه شدیداللحن خود را خطاب به ملت ایران نوشت. او در این اعلامیه کشور را «دچار درد عمیقی» اعلام کرد که «با داروهای مخدر درمان‌پذیر نیست.» قوام پس از بیان نیاز به روابط حسنه با دنیا در عرصه سیاست خارجی به برنامه‌های خود در امور داخلی پرداخت. او ضمن آن که توده‌ها را به زندگی بهتر وعده داد، به تهدید مخالفان از تمامی گروه‌ها و طبقات پرداخت: «از چشم‌تنگی بعضی رجال که درصدد کسر حقوق کارمندان و مصادره اتومبیل و فروش ادوات برآمده‌اند، تنفر دارم.... به همان اندازه که از عوام‌فریبی در امور سیاسی بیزارم، در مسائل مذهبی نیز از ریا و سالوسی منزجرم. کسانی که به بهانه مبارزه با افراطیون سرخ، ارتجاع سیاه را تقویت نموده‌اند، لطمه شدیدی به آزادی وارد ساخته و زحمات بانیان مشروطیت را از نیم‌قرن به این طرف به هدر داده‌اند. من در عین احترام به تعالیم مقدسه اسلام، دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از نشر

خرافات و عقاید قهقرایی جلوگیری خواهم کرد.» در پایان هم تمامی ملت را در صورت مخالفت با برنامه‌هایش وعدهٔ مجازات داد: «وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانهٔ من اخلال نمایند و در راهی که در پیش دارم، مانع بتراشند یا نظم عمومی را برهم زنند، این گونه آشوبگران با شدیدترین عکس‌العمل از طرف من روبه‌رو خواهند شد و چنانکه در گذشته نشان دادم، بدون توجه به مقام و موقعیت مخالفین کیفر اعمالشان را در کنارشان می‌گذارم. حتی ممکن است تا جایی روم که با تصویب اکثریت پارلمان، دست به تشکیل محاکم انقلابی زده و روزی صدها تبهکار از هر طبقه به موجب حکم خشک و بی‌شفقت قانون، قرین تیره‌روزی سازم. به عموم اخطار می‌کنم که دورهٔ عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرا رسیده است. کشتییان را سیاستی دگر آمد.» (خاطرات دکتر شروین، ۱۳۸۴: ۱۶۸-۱۶۶)

قوام در درک شرایط زمانه دچار اشتباه شده بود. او در دورهٔ پس از مصدق به اریکهٔ نخست‌وزیری بازگشته بود. در این مدت مصدق با زبانی دیگر با توده‌ها سخن گفته بود، هرچند مخالفان به آن صفت «دماگوژی» داده بودند. اعلامیهٔ قوام حتی با مخالفت دوست نزدیکش، مورخ‌الدولهٔ سپهر، مواجه شد: «از روی صفا و دوستی به قوام‌السلطنه گفتم حضرت اشرف، انتشار این اعلامیه در شرایط کنونی با وضعی که شما دارید، به مصلحت نیست. بهتر است در آن تجدیدنظر بفرمایید.» اما قوام موفقیت را در این لحن و بیان می‌دید: «در این شرایط بایستی این اعلامیه منتشر شود، در غیراین صورت ما موفق نخواهیم شد.» او در تنظیم اعلامیه تنها نظر خود را اعمال کرد تا آنجا که شعر پیشنهادی مورخ‌الدوله را نیز تغییر داد: «فکری کردم و این ابیات را که از منوچهری دامغانی در خاطره داشتم، برای او خواندم:

باز دگر باره مهرماه در آمد جشن فریدون آبتین به در آمد
 عمرخوش دختران رز به سر آمد کشتییان را سیاستی دگر آمد

و اضافه کردم عمر خوش، بیت بسیار مناسبی است و قوام السلطنه هم ابیات را یادداشت کرد.» (سپهر، ۱۳۷۴:۲۶۵) وقتی رضا سجادی، گوینده رادیو، این موضوع را به او یادآور شد که «کشتیان را سیاستی دگر آمد، اصلش کشتیان است» باز هم بر نظر خود اصرار ورزید (رسولی‌پور: ۲۱۹-۲۱۸). گویا شاه نیز با این اعلامیه موافق نبوده است و به اصرار قوام متقاعد می‌گردد تا آنجا که کار را به خدا واگذار می‌کند (همان: ۲۱۹). گوینده‌ای (رضا سجادی) هم که برای خواندن اعلامیه انتخاب شده بود، صدای «جنگجویانه»‌ای داشت (سپهر، ۱۳۷۴:۲۶۵) و این می‌توانست تحریک‌کننده باشد.

پخش اعلامیه قوام از رادیو، غوغایی به راه انداخت. شهرهای آبادان، اصفهان، اهواز، تبریز، شیراز، رشت، مشهد، همدان و کرمانشاه به صورت سراسری علیه دولت قوام تعطیل شدند. در این میان، مناطق نفتی شور و هیجان بیشتری در حمایت از مصدق داشتند.^۱

یک روز بعد از اعلامیه قوام، اعلامیه‌ای دیگر در ۲۸ تیرماه صادر شد. اعلامیه مذکور پاسخ آیت‌الله کاشانی به قوام بود. آیت‌الله، دولت مصدق را «بزرگترین سد راه جنایت استعمار» خواند و در مقابل، دولت قوام را نتیجه سیاست‌های استعمار دانسته بود. آیت‌الله کاشانی در پاسخ آن بخش از اعلامیه قوام که گفته بود «دیانت را از سیاست دور نگاه خواهیم داشت»، گفت: «توطئه تفکیک دین از سیاست... سرلوحه برنامه انگلیس‌ها» بوده است. کاشانی همچنین لحن تند و قاطع قوام را به چالش طلبید و با اعلام «فتوای جهاد اکبر» از تصمیم خود مبنی بر استفاده از سلاح دین علیه استعمار خبر داد (دهنوی، ۱۳۶۱:۲۰۶). قیام سی تیر ۱۳۳۱ صحنه رویارویی کاشانی و قوام بود. یکی به عنوان نخست‌وزیر و با دراختیارداشتن تمامی امکانات از جمله

۱. برای اطلاع از عکس‌العمل‌های مردم شهرهای مختلف نک اسنادی از قیام سی تیر ۱۳۳۱،

رسانه فراگیر و تبلیغی رادیو و نیروهای نظامی، توده‌ها را به کيفر و مجازات تهدید می‌کرد. دیگری اما به عنوان عالمی دینی توده‌ها را به مقابله با او فرا می‌خواند. گویا قوام تغییر اوضاع زمانه را دریافته بود. توده‌ها در کوچه و خیابان بازیگر اصلی صحنه سیاست بودند. جایی که شانه‌هایشان اتکای سیاستمداران بود و حضور در میان آنان بر حضور در حلقه سیاستمداران ترجیح داده می‌شد. درحالی که مصدق جمع توده‌ها را مجلس واقعی می‌خواند، وعده مجازات دادن به تکرار این‌گونه کارها به مثابه شناکردن در جریان مخالف آب بود.

حمید شوکت، نویسنده کتاب **در تیررس حادثه**، براین نقصان اعلامیه قوام اشاره کرده و می‌نویسد: «او در آن اطلاعیه، از خود، از مصدق، از مشروطیت و آزادی و ارتجاع، و سرانجام از مطالبات بر حق ایران در برابر انگلستان سخن می‌گفت، بی آن‌که جایگاه مردم را در این میان مورد عنایتی درخور و سنجیده قرار داده باشد. قوام در آن اطلاعیه از اتکای حمایت مردم سخن می‌گفت و هدف نهایی خود را در رفاه و سعادت آنان جست‌وجو می‌کرد و سوگند یاد می‌کرد آنان را خوشبخت کند. اما این سوگند با روح و ضرورت زمانه، تناقضی آشکار داشت؛ تناقضی که معنای واقعی خود را در عباراتی اینچنین باز می‌یافت: بگذارید من با فراغ بال شروع به کار کنم. قوام با اعتماد به نفسی آمیخته به تفرعن اشرافیت قاجار، نقش مردم و ضرورت جلب حمایت آنان را در پیشبرد سیاستی که خوشبختی‌شان را میسر سازد، نادیده می‌انگاشت.» (شوکت، ۱۳۸۵: ۲۸۱-۲۸۰)

نکته دیگر این که قوام به جنگ باورهای مذهبی توده‌ها رفته بود. دخالت دین در سیاست را ارتجاع سیاه خواند و از ریا و چاپلوسی در دین سخن گفت. هرچند خطاب این اعلامیه آیت‌الله کاشانی بود، اما نخست‌وزیری قوام در میان دیگر علمای دینی هواداری نیافت. آنان لااقل سکوت را ترجیح دادند.

آیت‌الله کاشانی در هنگامه قیام مردم نیز نیروهای نظامی را خطاب قرار داد و اقدام آنان در راستای خشنودی «خدا و ملت» را خواستار شد. او در اعلامیه خود خطاب به ارتشی‌ها، نبرد ملت و قوام را «جنگ و جدال بین دو صف حق و باطل» نامید که پیروزی باطل مساوی با بازگشت استعمار انگلیس بود. (دهنوی، ۱۳۶۱: ۲۱۷-۲۱۶)

قیام سی تیر ۱۳۳۱ نشان داد مهم نیست رسانه رادیو را چه کسی در اختیار داشته باشد. آنچه مهم است سخن گفتن به زبان توده‌ها و در نظر گرفتن احساسات و عواطف آنهاست. رادیو در این قیام به سلاحی برنده علیه به‌کارگیرنده‌اش تبدیل شد. پیام قوام خطاب به ملت ایران به سرعت در تمام کشور منتشر گردید و قبل از آن که آیت‌الله کاشانی دست به اقدامی بزند، حرکت خودجوش مردم صورت گرفت. در این میان آیت‌الله کاشانی با اعلامیه‌های پی در پی خود خطاب به ملت ایران و نیروهای نظامی حرکت‌های مردمی را سامان بخشید و در کنترل خود درآورد. برخلاف قوام که به جنگ ملت رفته بود، آیت‌الله کاشانی به استقبال آنان رفت.

نهایت این که تمامی نیروهای اجتماع در قیام سی تیر حاضر شده و تا استعفای قوام پیش رفتند. مردم در این روز با شعارهای یا مرگ یا مصدق، زنده‌باد مصدق، مرگ بر قوام، زنده باد آیت‌الله کاشانی و مرگ بر انگلستان به استقبال گلوله و تانک رفتند. سرانجام در ساعت پنج بعدازظهر سی‌ام تیر ۱۳۳۱، رادیو خبر استعفای قوام را اعلام کرد. ملت در قیام خود به پیروزی رسیده بود. ناسیونالیسم ایرانی متکی بر توده‌ها در یک گام عملی سربلند و موفق گردید. قوام مخفی و متواری شد و گوینده اعلامیه او هم مجبور به اختفا گردید. رضا سجادی مدتی در تهران مخفی بود، سپس به اصفهان رفت و چندی در میان بختیاری‌ها روزگار گذراند؛ همان وضعیتی که مصدق پس از مخالفت با کودتای سید ضیاءالدین طباطبایی و رضاخان از سر گذراند.

چندی پس از قیام سی‌ام تیر، آیت‌الله کاشانی نیز به بریدگان از مصدق پیوست. اتحاد نامتجانس نیروهایی که به نام جبهه ملی گرد هم آمده بودند، به مرور نتایج ناهمگونی خود را می‌نمود. آنچه در سی تیر به حمایت از مصدق انجام گرفت، پس از جدایی کاشانی، در نهم اسفندماه در حمایت از شاه آزمایش شد. هرچند این گردهمایی هیچ شباهتی با آن واقعه مردمی نداشت، اما محکی برای مخالفان مصدق بود. کافی بود مصدق همچون سی تیر عرصه را واگذاشته و به احمدآباد برود. علاوه بر این، واقعه نهم اسفند به جدایی مصدق و شاه و بدگمانی وی به دربار دامن زد؛ چرا که در این روز قرار بود در تجمع حمایتی از شاه، نخست‌وزیر را به قتل برسانند. مصدق از این پس کوشید به شاه روی خوش نشان ندهد و حتی در مراسم سلام عید فطر، ۲۴ خرداد ماه ۱۳۳۲، شرکت نکرد. (رهنما، ۱۳۸۴: ۹۳۹)

با عمیق‌تر شدن اختلاف میان شاه و نخست‌وزیر فرصت برای طرفداران تغییر مصدق فراهم آمد. مخالفان مصدق، جبهه او را در این زمان بسیار ضعیف می‌دیدند و بن‌بست مسئله نفت هم آمریکایی‌ها را به موضع انگلیس‌ها نزدیک کرده بود. انحلال مجلس هفدهم از طریق همه‌پرسی نیز برخی از یاران مصدق را دچار تردید ساخت. همه‌پرسی برگ برنده مهمی در اختیار مخالفان قرار داد. کودتاچیان که در تدارک اقدامی غیرقانونی بودند، از این اقدام در جهت دفاع از قانون اساسی و حمله به دولت بهره‌برداری کردند: «همه‌پرسی به عنوان یک مانور سیاسی آن‌گونه که مصدق پیش‌بینی کرده بود، موفق نبود، زیرا این اقدام در قالب سوءاستفاده از قانون اساسی مطرح شد و زمینه را برای حمله بی‌وقفه مطبوعات حقوق‌بگیر سیا و ایتلیجنت سرویس مهیا کرد. برگزاری همه‌پرسی موجب نگرانی عوامل باثبات‌تر و قدیمی‌تر در میان مردمی شد که موافق ملی‌گرایی بودند، ولی با نقض مزورانه قانون اساسی هم مخالفت داشتند. در طول روزهای برگزاری همه‌پرسی، پایگاه سیا گزارش مفصلی ارسال کرد مبنی بر این که عمال آن پیش از برگزاری

همه‌پرسی و در طول آن، درباره غیرقانونی بودن این اقدام تبلیغ و از آن استفاده کرده بودند. اعلامیه‌هایی که برخی از رهبران مذهبی صادر کردند نیز بر این نکته تأکید داشت. پایگاه سیا در تهران اعلام کرد که در زمان حاضر حدود بیست روزنامه محلی مخالف جدی مصدق هستند. بیست کاریکاتوری که ستاد سیا برضد مصدق تهیه کرده بود، در طول هفته برگزاری همه‌پرسی در این روزنامه‌ها به چاپ رسیده بود.» (ویلبر، ۱۳۸۰: ۶۷)

کودتاچیان توده‌ها را نشانه گرفته بودند. محور تبلیغات کودتا تأکید بر دغدغه‌های آنان بود. دغدغه‌هایی که از مذهب تا معیشت را در بر می‌گرفت: «... در ستاد فرماندهی سیا و پایگاه آمریکا، مأموران مطالبی را به صورت مقاله، رساله یا جزوه تهیه کرده و به فارسی برمی‌گردانند که برخی از آنها در حمایت از شاه و برخی برضد مصدق خواهند بود. مطالبی که برای بدنام کردن مصدق تهیه می‌شوند، حاوی مضامین زیر می‌باشد:

- مصدق از حزب توده و اتحاد جماهیر شوروی حمایت می‌کند. (این ادعا باید با مدارک جعلی تقویت شود).

- مصدق دشمن اسلام است، زیرا وابسته به حزب توده است و اهداف توده‌ای‌ها را تأمین می‌کند.

- مصدق تعمداً روحیه اخلاقی ارتش و توان فرماندهی آن را تضعیف می‌سازد.

- مصدق از طریق برداشتن کنترل ارتش از مناطق قبیله‌نشین، آگاهانه موجب ترویج افکار جدایی‌خواهی در این مناطق می‌شود. از دیگر اهداف برداشتن کنترل ارتش، تسهیل غلبه شوروی بر استان‌های شمالی کشور است.

- مصدق آگاهانه کشور را به سوی ورشکستگی اقتصادی هدایت می‌کند.
- قدرت سبب انحراف مصدق شده است تا جایی که اثری از شخصیت مطلوب سال‌های نخستین در وی باقی نمانده و در حال حاضر صفات یک دیکتاتور را دارد.» (همان: ۲۷)

راديو علاوه بر این که یک رسانه مهم برای ارتباط کودتاجیان با مردم بود، سلاحي در اختیار دولت نیز جهت خشي کردن تبلیغات آنان بود. بر این مبنا تسخیر راديو در دستور کار کودتا قرار داشت. «حداکثر بهره» از **راديو تهران** مدنظر بود و دولت کودتا می‌بایستی برای تبلیغ اهداف خود برنامه‌های راديویی تهیه می‌کرد. در دستورالعمل طرح کودتا آمده بود که این برنامه‌ها «باید ساده تهیه شوند و شامل نکاتی دربارهٔ وعده کاهش سریع هزینه‌های زندگی، افزایش حقوق کارمندان دولت و نظامیان و مواردی از این قبیل باشند.» (همان: ۲۸) مخالفان مصدق قصد داشتند با همان سلاح مصدق به نبرد او بروند. پراکندن توده‌ها از گرد او با تبلیغاتی که دغدغه‌های دینی و معیشتی آنان را توأمان پوشش می‌داد. همچنین بنا بود با توفیق کودتا، راديو با قطع برنامه‌های خود خبر این موفقیت را به اطلاع شاه برساند. (سفری، ۱۳۷۱:۸۳۹)

اما کودتاجیان فرصت استفاده از راديو را نیافتند. نشریات وابسته به حزب توده در صبح روز ۲۳ مرداد «خطر کودتای قریب‌الوقوع» را انتشار دادند (خاطرات نورالدین کیانوری، ۱۳۷۲:۲۶۵). مصدق نیز در شب ۲۴ مرداد با تلفن ناشناسی از خطر کودتا و دستگیری خود آگاه شد (مصدق، ۱۳۶۶:۳۷۹)^۱. تقویت نیروهای محافظ منزل نخست‌وزیر و تقویت نیروهای محافظ دستگاه فرستنده راديو به فرماندهی سرهنگ دوم غفاری دولت را برای مقابله با کودتا آماده ساخت. سرهنگ غفاری حتی با ازکاربازداشتن مهندسین مرکز فرستنده، اقدامات احتیاطی را برای جلوگیری از استفاده کودتاجیان از راديو به عمل آورد (مصدق در محکمه نظامی، ۱۳۷۸:۵۴۴). این اقدامات با دستگیری نعمت‌الله نصیری، حامل فرمان برکناری مصدق، تکمیل

۱. کیانوری مدعی است که شخص تلفن‌کننده او بوده است. نک: خاطرات نورالدین

شد و کودتا به شکست انجامید. ساعت سه و نیم بامداد بود که خبر شکست کودتا توسط ریاحی، رئیس شهربانی، به اطلاع غلامحسین صدیقی، وزیر کشور، رسید. به سرعت ستادی درخانه نخست‌وزیر تشکیل و اعلامیه شکست کودتا تهیه شد. این اعلامیه در ساعت هفت صبح از رادیو پخش گردید (یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی، ۱۳۷۱: ۱۴۷-۱۴۶). نیم‌ساعت بعد اعلامیه مذکور برای دومین بار از رادیو پخش شد (ویلبر، ۱۳۸۰: ۷۶) با پخش چندباره خبر شکست کودتا، شاه از اقامتگاه خود در رامسر به بغداد گریخت. کودتاچیان نقطه اتکای ارتش و مشروعیت نخست‌وزیر کودتا، زاهدی، را از دست دادند. رادیو علاوه بر پخش اعلامیه دولت، سرمقاله‌های روزنامه **باختر امروز** را که به شاه و دربار حمله کرده بود، به اطلاع مردم رساند. توده‌ها آماده شده بودند تا در میتینگی در محکومیت کودتا شرکت کنند. به دستور دکتر حسین فاطمی، مسئولان رادیو موظف شدند میتینگ طرفداران مصدق در میدان بهارستان را برای پخش ضبط کنند؛ دستوری که به تأیید دکتر مصدق نیز رسید. (مصدق در محکمه نظامی، ۱۳۷۸: ۵۴۰)

ساعت پنج بعدازظهر روز ۲۵ مرداد جمعیت عظیمی در میدان بهارستان گرد آمدند تا اعتراض و خشم خود را نسبت به کودتا و شاه اعلام کنند. در همان سرمقاله روزنامه **باختر امروز** که از رادیو پخش شد، مردم به این میتینگ دعوت شده بودند. جمعیتی که آمده بودند از صبح با اعلامیه‌های دولت و سرمقاله‌های روزنامه **«باختر امروز»** از رادیو کاملاً تهییج شده بودند. سخنرانان مراسم جلالی موسوی (نماینده مجلس)، سیدعلی شایگان، مهندس احمد زیرک‌زاده، مهندس احمد رضوی و دکتر حسین فاطمی بودند. به گفته ویلبر، گزارشگر آمریکایی کودتا، «همه سخنرانان به شاه حمله کردند و خواستار کناره‌گیری وی از سلطنت شدند. در خلال این سخنرانی‌ها با مردم برای نخستین بار متوجه شدند که شاه به بغداد فرار کرده است، ولی پایگاه [کودتا] چند ساعت بعد، از فرار شاه آگاه شد.» (ویلبر، ۱۳۸۰: ۸۱) در همان

ساعتي که تمامي ايران از طريق راديو با شنيدن سخنراني‌هاي ميتينگ بهارستان از اين خبير آگاه شدند. شرکت‌کنندگان در ميتينگ شعارهايي چون «مرگ بر شاه خائن، نابود باد بساط ننگين دربار پهلوي، ما شاه نمي‌خواهيم، شاه بايد محاکمه شود، مصدق پيروز است [و] سلام به دکتر فاطمي، يار وفادار مصدق» سر مي‌دادند (سفري، ۱۳۷۱، ج ۱: ۸۳۷). شعارهايي که تا آن زمان به گوش توده‌ها ناآشنا بود، آن روز علاوه بر ميدان بهارستان، از راديو طنين‌انداز شد. دکتر فاطمي در گردهمائي بهارستان بر حمايت مردم انگشت نهاد و ضمن تقدير از آنان، گفت: «هموطنان، فرزند آن پدري که قرارداد ۱۹۳۳ را شصت سال تمديد کرد، مي‌خواست نهضت شما را از بين ببرد. پدرش بيست سال عامل کمپاني نفت جنوب بود و چهل سال ديگر را براي پسرش گذاشت... فرزند پهلوي مي‌خواست به جنگ ملت، به جنگ خدا، به جنگ اجتماع که نمونه‌آلتي‌ترين اراده‌خداست برود و خدا او را بر زمين زد.» (همان: ۸۳۸)

پخش ميتينگ ۲۵ مرداد از راديو از لحاظ داخلي تأثير فراواني داشت. هرچند اين بار همچون قيام سي تير رهبري مذهبي در صحنه حضور نداشت تا توده‌ها را تهيج کند، اما سخنرانان اين مراسم سعی داشتند با شباهت‌سازي محمدرضا شاه با پدرش، رضاشاه، که پس از شهريور ۱۳۲۰ در حافظه جمعي ايرانيان منفور بود، آنها را با خود همراه سازند. حسين فاطمي در اين مورد گوي سبقت را از ديگران ربوده بود. او در سرمقاله روزنامه **باختر امروز** در روز ۲۶ مرداد که همچون سرمقاله ديروز از راديو پخش شد، بر اين نکته تأکيدي دوباره نهاد: «قرارداد کودتاچيان با فرزند عاقد قرارداد ۱۹۳۳ اين بود که اگر در خفه‌کردن صدای ملت، در نابودکردن حکومت ملي توفيق پيدا کردند و توانستند بر دست و پاي افراد وطن‌پرست و آزاديخواه زنجير بگذارند، **راديو تهران** در ساعت مقرر برنامه معمولي خود را شروع نکند تا سردهسته جنایتکاران خود را از کلاردشت پس از چند دقيقه با هوايما به

تهران برساند و مزد فروش وطن و تجدید عهد اسارت و مرگ این استقلال و محو حاکمیت مملکت را از انگلستان بستاند.» (همان، ج ۲: ۸۳۹-۸۳۸) فاطمی حافظه تاریخی مردم را به یاری طلبیده بود و از آنان می‌خواست تا از نهضتی که از پی اشغال ایران آغاز شده، پاسداری کنند. او همچنین در پایان سرمقاله خود سعی کرد شائبه همکاری دولت مصدق را با حزب توده از ذهن مردم بزدايد، از این رو نوشت: «وظیفه مردم سنگین‌تر از همیشه است. به هیچ کس، به هیچ دسته سیاسی نباید فرصت سوءاستفاده از جهاد خود را بدهند، زیرا هرگز نباید فراموش کنند که همه این مبارزات بر ضد اجنبی است و اجنبی برای ما هر کسی است که خارج از مرزهای ایران باشد.» (همان: ۸۴۱)

در روز ۲۶ مردادماه طرفداران شاه نیز به میدان آمدند. دو روزنامه داد و **شاهد** مصدق را عامل کودتا معرفی کردند. شاه نیز از طریق **رادیو بغداد** گفت: «آنچه را در ایران اتفاق افتاده است، در واقع نمی‌توان کودتا نامید. طبق اختیاراتی که قانون اساسی به او داده، مصدق را برکنار و ژنرال زاهدی را به جای او منصوب کرده است.» پیام شاه را تنها کسانی شنیدند که از رادیوهای مجیزی برخوردار بودند. (ویلبر، ۱۳۸۰: ۸۲)

مصدق همچنان از لحاظ رادیو دست بالا را داشت و از آن طریق می‌توانست مردم را تهییج و اوضاع را کنترل کند. **رادیو تهران** علاوه بر پخش سرمقاله تند روزنامه **باختر امروز**، بیانیه‌ای در ساعت ده و نیم صبح پخش کرد که در آن از زاهدی خواست خود را به مقامات مسئول تسلیم کند. پس از آن اسامی شرکت‌کنندگان در کودتا و دستگیرشدگان اعلام گردید (همان). این اقدام ضربه‌ای روحی به کودتاپیان بود که سعی داشتند شائبه کودتا را از اقدام خود بزدايند. پای مذهبیون در تقبیح شاه و کودتا نیز به رادیو باز شد و صدر بلاغی، از خطبای مشهور مذهبی، در ساعات پایانی بعد از ظهر که از بهترین ساعات شنیدن رادیو بود، در این مورد سخنرانی کرد. (همان: ۸۴)

روز ۲۷ مردادماه نسبت به دور روز گذشته، **راديو تهران** فعالیت کمتری داشت. دولت سعی داشت وضع را عادی جلوه داده و از کنترل بر اوضاع اطمینان دهد. در این روز اطلاعیه‌ای دربارهٔ اختصاص جایزهٔ یکصد هزار ریالی برای افشای مخفیگاه زاهدی منتشر شد (همان: ۸۷). همچنین سرود «شاهنشاه پاینده باد» از برنامه‌های راديو حذف گردید (مصدق در محکمه نظامی، ۵۷:۱۳۷۸). دولت مصدق سعی داشت از هرج و مرج‌هایی که در آن روزها ایجاد شده بود، جلوگیری نماید. شایعاتی توسط ستاد کودتا مبنی بر اعدام افسران دستگیرشده (ویلبر، ۱۳۸۰: ۸۳) می‌توانست در جامعه اخلاص ایجاد کند. همچنین در جلب مذهبیون اقداماتی در حال انجام بود. سید محمد بهبهانی برای جلب حمایت آیت‌الله بروجردی عازم قم شد تا فتوایی در خصوص لزوم جهاد علیه کمونیسم صادر کند. همچنین به گفتهٔ آیت‌الله طالقانی، عده‌ای در منزل بهبهانی جمع شده و نامه‌هایی با جوهر قرمز و مهر جعلی حزب توده خطاب به علما و ائمهٔ جماعات می‌نوشتند و آنان را تهدید به مرگ می‌کردند (رهنما، ۱۳۸۴: ۹۵۳). حزب توده هم با برپایی تظاهرات مستقل در روزهای پس از کودتا و شعار اعلام «جمهوری دموکراتیک» (خاطرات نورالدین کیانوری، ۲۷۰) بر این وحشت دامن زد. تمامی این عوامل موجب شد که مصدق برای کنترل اوضاع، در روز ۲۷ مردادماه اعلامیه‌ای از راديو پخش کند که در آن هر گونه تظاهرات ممنوع اعلام شده بود. (ویلبر، ۱۳۸۰: ۸۷)

با سکوت **راديو تهران** از عصرگاه ۲۷ مردادماه، روزنامه‌های طرفدار دربار به میدان آمدند. در صبح روز ۲۸ مرداد روزنامه‌های **ستارهٔ اسلام**، **آسیا**، **جوانان**، **آرام**، **مرد آسیا**، **ملت ما**، **ژورنال تهران**، **شاهد** و **داد** با انتشار حکم نخست‌وزیری فضل‌الله زاهدی، خبر از ادامهٔ نبرد با مصدق دادند. حتی مصاحبه‌ای دروغین با زاهدی را به چاپ رساندند که این پیام او را القاء می‌کرد که «دولتش تنها دولت قانونی موجود است.» (همان: ۹۱-۹۰)

این تحولات در حالی رخ می‌داد که **رادیو تهران** با وجود اهمیت فراوان برای کودتاجیان، هیچ تکاپویی نداشت: «**رادیو تهران** از جمله مهم‌ترین اهداف بود، چرا که تصرف آن نه تنها توفیق در پایتخت را قطعی می‌کرد، بلکه در همراه کردن شهرستان‌ها با دولت جدید نقشی مؤثر ایفا می‌نمود. در گرماگرم وقایع، **رادیو تهران** نخست گفت و گوهایی ملال‌آور دربارهٔ تحولات قیمت پنبه پخش کرد و در نهایت به پخش موسیقی پرداخت.» (همان: ۹۵)

پس از مقابلهٔ رسانه‌ای ستاد کودتا، دسته‌ای از جنوب شهر به سمت مراکز دولتی روان شدند. ساختمان‌های روزنامهٔ **باختر امروز** و حزب ایران به وسیلهٔ اوباش به آتش کشیده شدند. پس از آن برادران رشیدیان، سرکردگان اخلاگران، توسط ستاد کودتا در ساعت ده صبح مأموریت یافتند ساختمان رادیو را تصرف کنند (همان: ۹۲). دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور، در این انفعال دولت، به حفاظت از رادیو می‌اندیشید. در حالی که تلگرافخانه و مرکز تلفن به اشغال کودتاجیان درآمده بود، او از مصدق خواست: «به هر ترتیب که ممکن باشد مرکز بی‌سیم و ادارهٔ رادیو را حفظ و مراقبت کنند، زیرا اگرچه تلگرافخانه اشغال شده است، ولی اگر تظاهرکنندگان به مرکز بی‌سیم و ادارهٔ رادیو رخنه کنند، عمل آنها موجب تشنج و اختلال نظم فوری در سراسر کشور خواهد شد.» صدیقی این هشدار را در مقرر نخست‌وزیر و در دیدار با فاطمی نیز تکرار کرد: «فعالاً آنچه بر هر چیز مقدم است، حفظ مرکز بی‌سیم و رادیو است که باید به وسیلهٔ یک عده سرباز و افسری لایق و مطمئن صورت گیرد.» (یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی: ۱۲۵-۱۲۳)

توصیه‌های صدیقی گوش شنوایی نیافت. مدافعان اندک ایستگاه رادیو در مقابل مهاجمان مقهور شدند و سه نفر در دفاع از آن به قتل رسیدند. در ساعت چهارده و دوازده دقیقه بود که نیروهای کودتا رادیو را به تصرف درآوردند (ویلبر، ۱۳۸۰: ۹۵). صدیقی آنچه را از رادیو در خانهٔ مصدق شنیده بود، چنین روایت می‌کند: «صدای هیاهو و جنجال در رادیو اتاق مجاور که

محل کار دکتر ملک اسماعیلی، معاون نخست‌وزیر، بود، شنیده شد. برخاسته و به آن اتاق رفتم. معلوم شد مخالفان اداره راديو را اشغال کرده‌اند. مدتی صداهاى عجيب و غريب که حاکی از حال کشمکش در استوديو بود، شنیده می‌شد. بعد از چند دقیقه صدا قطع شد. سپس دوباره هياهو درگرفت و بعد سکوتی شد. سپس تا چند دقیقه صفحه سرود شاهنشاهی متوالیاً صدا می‌کرد. بعد نطق میراشرفی و مهدی پیراسته را شنیدیم. گفتم آنچه من از ساعت یازده از آن می‌ترسیدم و در فکر آن بودم و به آقای نخست‌وزیر هم تلفن کردم و نباید بشود، شده است و قطعاً شهرستان‌ها هم مختل خواهند شد.» (یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی: ۱۲۶)

میراشرفی نخستین کسی بود که از فرستنده راديو شنوندگان را مورد خطاب قرار داد. او در سخنان خود از توده‌ها گفت و مصدق را با لقب اشرفی‌اش که میراثی از دوره قاجار بود، یاد کرد: «...هم‌میهنان عزیز، تهران به وسیله مردم تسخیر شده است. یک ساعت است که راديو تهران کار می‌کند و احساسات مردم اجازه نمی‌دهد از استوديو با شما صحبت کنند. همه می‌خواهند آنچه در دل دارند، بیرون بریزند. مردم پایتخت همه در انتظار بازگشت شاهنشاه هستند. مملکت را حفظ کنید. مردم، به همت زنان و مردم شاهدوست و پشتیبانی ارتش شاهدوست، تهران تصرف شد و حکومت مصدق السلطنه ساقط گردید...» (سفری، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۱)

با سقوط راديو، کرومیت روزولت مأمور سیا و فرمانده عملیات، با فضل‌الله زاهدی در مخفیگاهش دیدار کرده و او را رهسپار راديو کرد. زاهدی در ساعت شانزده و سی دقیقه به صورت نمادین سوار بر تانک از خیابان‌ها عبور کرده و به راديو آمد. او در ساعت ۱۷:۲۵ از راديو سخنرانی کرد (ویلبر، ۱۳۸۰: ۹۷). زاهدی در نطق رادیویی‌اش همان نکاتی را مطرح کرد که در طرح تبلیغاتی کودتا آمده بود. او در این نطق بیشتر توده‌ها را خطاب قرار داد و وعده‌های معیشتی داد. همچنین نطق خود را با نام خدا آغاز کرد: «به نام

خداوند متعال. ملت رشید و هموطنان عزیزم! برحسب امر اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاهی سمت نخست‌وزیری را پذیرفته‌ام و در قبول این خدمت بعد از امید به خداوند به نیروی شما متکی هستم. دولت‌های گذشته خیلی به شما وعده دادند، امیدوارم این خدمتگزار برخلاف آنها به وعده‌های خود وفا نمایم. برنامهٔ اینجانب به طور اجمال از این قرار است: ۱. حکومت قانون، ۲. بالابردن سطح زندگی مردم، ۳. موتوریزه کردن کشاورزی، ۴. پایین آوردن هزینهٔ زندگی، ۵. بالابردن مزد کارگران، ۶. بهداشت عمومی و مجانی برای همه، ۷. تقویت بنیهٔ مالی کشاورزان، ۸. تعمیم و حفظ امنیت عمومی، ۹. تأمین آزادی‌های فردی و اجتماعی.....» (سفری، ۱۳۷۱: ۲۲-۲۱)

فردای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تلاش‌ها برای تغییر اوضاع آماده شد. اگر میراشرفی، مدیر روزنامهٔ **آتش**، نطق تسخیر رادیو را قرائت کرد، نصرت‌الله معینیان، سردبیر آن، از فردای کودتا به عنوان معاون کل انتشارات و رادیو به این اداره کل رفت. تیمور بختیار، فرماندار نظامی تهران، وظیفهٔ سانسور مطبوعات را بر عهده گرفت و معینیان در مسئولیت جدید، مأمور انجام تغییرات در رادیو گردید. دولت کودتا تصمیم داشت مردمی را که در زمان مصدق در صحنهٔ سیاست فعال بودند و با نامه‌نگاری به نخست‌وزیر از همه چیز و همه‌کس انتقاد می‌کردند، از پیشنهاد چگونگی برنامه‌سازی در رادیو تا راهکار برای تمامی امور و نظر می‌دادند، به غیرسیاسی بودن عادت دهد. توجه به امور معیشتی هم در اعلامیهٔ نخست‌وزیر کودتا خود نشانه‌ای از این رویه بود. معینیان با قصد غیرسیاسی کردن برنامه‌های رادیو، کار خود را شروع کرد. اما این اقدام بایستی به گونه‌ای صورت می‌گرفت که رادیو همچنان مخاطبان را جذب کند و وسیلهٔ تبلیغاتی مهم دولت باشد. از همین رو با حذف برنامه‌های سیاسی که تا آن زمان مهم‌ترین وسیلهٔ جذب شنوندگان رادیو بود، برای جذابیت رادیو دست به کار شد. برای این کار گویندگان موظف شدند در خواندن خبرها و گفتارها وقت داشته باشند. او «چند نفر را

مأمور کرد به همه برنامه‌های گفتاری راديو گوش کنند، اشتباهات را كشف کنند و به معينان گزارش بدهند. او هم به حسابداري دستور می‌داد بابت هر تيپ پنج تومان و درباره هر اشتباه يا خطا به نسبت کوچکی و بزرگی آن مبلغی از حقوق گوینده‌ها کم کنند.» (بهزادی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۵۲۳) خوانندگان راديو هم مجبور به رعایت ضوابطی شدند.

اما مهم‌ترین اقدام معينان برای جذابیت برنامه‌های راديو، ساخت برنامه‌های عامه‌پسند و فکاهی بود: «معينان با آن‌که خودش فردی جدی بود، برای جلب توجه شنوندگان راديو سختگیری را کنار گذاشت. به مجریان برنامه‌های فکاهی راديو اجازه داد هرچه می‌خواهند بگویند، هر کاری می‌خواهند بکنند و هر صدایی می‌خواهند از خودشان دریاورند. در این دوره بود که تیپ‌های خاصی با صداهاى مخصوص به نام بازاری، حاجی روغنی، تریاکی، روشنفکر شعر نوگویی معتاد به مواد مخدر و بعدها شاباجی خانم و تیبی که دائم می‌گفت: یالا یالا من زن می‌خوام یالا و غیره و غیره در راديو ظاهر شدند.» (همان، ج ۲: ۵۲۴)

جامعه پس از کودتای ۲۸ مرداد در بهت و ناباوری از آنچه رخ داده بود، به سر می‌برد و راديو، سینما و مطبوعات پس از کودتا همچون مخدرهایی سعی می‌کردند این گیجی را بیشتر کنند. گهگاه نهضت مقاومت ملی ایران که با همکاری عده‌ای از آزادیخواهان برای روشن نگه‌داشتن شعله نهضت ملی ایجاد شده بود، حرکت‌هایی برای شکستن سکوت جامعه انجام می‌داد. یکی از این حرکت‌ها به هنگام پخش سخنرانی حجت‌الاسلام فلسفی از مسجد شاه بود. در این هنگام عده‌ای از جمعیت با سردادن شعار «مصدق پیروز است» از راديوی دولت کودتا فریاد خود را به تمامی ایران رساندند (بازرگان، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۱۲-۳۱۱). این اقدامات در آن فضا چون فریادی در سکوت شب بود و به سرعت خاموش می‌شد. بی‌جهت نبود ترانه «مرا ببوس» سروده حیدر رقابی با آهنگ مجید وفادار به سرعت در جامعه فراگیر شد. شایع بود

که این ترانه دربارهٔ اعدام افسران توده‌ای است و شعر آن را سرهنگ مبشری، یکی از این افسران قبل از اعدام سروده است (خطیبی، ۱۳۸۵: ۷۷) اما این ترانه سرودهٔ حیدر رقابی از طرفداران مصدق و از مخالفان حزب توده بود. بیژن ترقی در این باره می‌نویسد: «آن زمانی که مصدق را در فشارهای سیاسی انداخته بودند، در جلوی گروه مصدقیان فریاد می‌زد:

باز هم توده‌ای دق کند دق باز هم زنده دکتر مصدق
از چه باشی زیبگانه دلخوش مرگ بر پرچم داس و چکش»
رقابی در آستانهٔ خروج از ایران، شعر «مرا ببوس» را ساخت و پس از آن راهی آلمان شد. (ترقی، ۱۳۸۴: ۷۶)

ترانه «مرا ببوس» با هر انگیزه‌ای ساخته شده باشد، نمایانگر وضعیت جامعهٔ ایران بعد از کودتا بود. جامعه‌ای سرخورده و دست‌فروشته از آمال خود که شاهد مرگ و تبعید جوانان وطن بود. باید به جز زیبایی آهنگ، شعر و صدای خواننده، روحیات جامعه را نیز در نظر گرفت که «روزی که نوار از رادیو پخش شد، تهران یکصدا از آن آهنگ تازه حرف می‌زد.» (خطیبی، ۱۳۸۵: ۷۷) ترانه‌ای با صدای خواننده‌ای گمنام، از خانواده‌ای مذهبی و فرزند یکی از تجار معتبر بازار به نام حسن گل‌نراقی چنان هوادار یافت که «بنابر تقاضای مردم روزی چندبار در برنامه‌های مختلف پخش می‌شد.» (همان: ۷۷) روح حاکم بر ترانه نمایی از روح حاکم بر جامعه بود و شاید بتوان یکی از دلایل توجه مردم به آن را از این منظر جست‌وجو کرد؛ روح ناامیدی و در انتظار سرنوشتی نامعلوم:

«مرا ببوس، برای آخرین بار

تو را خدا نگهدار

که می‌روم به سوی سرنوشت

گذشته‌ها گذشته

بهار من گذشته

منم به جست‌وجوی سرنوشت
در میان توفان همپیمان با قایقران‌ها
گذشته از جان باید بگذشت از توفان‌ها
به تیره شب‌ها
دارم با یارم پیمان‌ها
که بفرورزم آتش‌ها را در کوهستان‌ها
شب سیه سفر کنم
ز تیره ره گذر کنم...

جنبش ضدبهای

مذهبیون در نظر طراحان کودتای مرداد ۱۳۳۲ جایگاه خاصی داشتند. حداقل، سکوت آنها در قبال کودتا، می‌توانست آن را قرین موفقیت سازد. بر این اساس بایستی دغدغه‌های آنان را مورد توجه قرار داد و از وعده و اطمینان آنان فروگذار نکرد: «... بعد از اجرای کودتا از طریق رادیو و مساجد اطمینان داده شود که دولت جدید به اصول مذهبی پایبند خواهد بود. در این چارچوب به روحانی برجسته، بروجردی، پست وزیر مشاور در امور مذهبی پیشنهاد می‌شود و یا مأمور اجرای اصول اجرانشده قانون اساسی درباره تطبیق مصوبات مجلس با دین، توسط پنج ملا خواهد شد.» (ویلبر: ۱۳۸۰: ۱۴)

آیت‌الله بروجردی با رویه‌ای که در طول حیات خود اتخاذ کرده بود، از همراهی با کودتا سر باز زد. با این همه دولت کودتا نمی‌توانست خود را بی‌نیاز از رهبری مذهبی بداند. فضل‌الله زاهدی اولین نطق رادیویی خود در روز ۲۸ مرداد را با نام خدا آغاز کرد و شاه از رم برای آیت‌الله بروجردی و سیدمحمد بهبهانی تلگرافی ارسال نمود. بهبهانی به سرعت پاسخ شاه را داد، اما آیت‌الله بروجردی پاسخ به شاه را به تأخیر انداخت. آیت‌الله بروجردی در اول شهریورماه پس از بازگشت شاه تلگرافی به این مضمون برای شاه ارسال

کرد: «حضور مبارک اعلی حضرت همایونی خلدالله تعالی ملکه، تهران- تلگراف مبارک که از رم مخبره فرموده بودید و مبشر سلامت اعلی حضرت همایونی بود، موجب مسرت گردید. نظر به آن که تصمیم، مراجعت فوری بوده، جواب تأخیر شد. امید است ورود مسعود اعلی حضرت به ایران مبارک و موجب اصلاح مفاسد دینیه و عظمت اسلام و آسایش مسلمین باشد.» (روزنامه اطلاعات، ۱۳۳۲/۶/۳)

حزب توده هرچند به عنوان یک حزب ضد مذهبی، رهبران دینی را نگران می ساخت، اما به نظر می رسد آنچه در بیان آیت الله بروجردی به عنوان «اصلاح مفاسد دینیه» آمده است، انحراف دینی به معنای خاص آن باشد؛ چراکه مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی حزب توده یک مکتب فکری بود که دین را به طور عام مد نظر داشت. آنچه مذهب تشیع به عنوان خاص با آن مواجهه داشت، بهائیت بود. همچنین بهائیت در میان توده ها تبلیغات فراوانی داشت و روستائیان و اهالی شهرستان ها هدف تبلیغات بهایی ها قرار داشتند. به گفته حجت الاسلام محمدتقی فلسفی، تبلیغات بهایی ها در زمان دولت مصدق فراوان شده بود و در این مورد پیام های فراوان از گوشه و کنار کشور به آیت الله بروجردی می رسید. فلسفی مدعی است در این باره از جانب آیت الله مأموریت یافت تا به دیدار دکتر مصدق برود: «پیام آقای بروجردی را به ایشان رساندم و گفتم: شما رئیس دولت اسلامی ایران هستید و الآن بهایی ها در شهرستان ها فعال هستند و مشکلاتی را برای مردم مسلمان ایجاد کرده اند، لذا مرتباً نامه هایی از آنان به عنوان شکایت به آیت الله بروجردی می رسد. ایشان لازم دانستند که شما در این باره اقدامی بفرمایید. دکتر مصدق بعد از تمام شدن صحبت من به گونه تمسخر آمیزی، قهقهه و با صدای بلند خندید و گفت: آقای فلسفی، از نظر من مسلمان و بهایی فرق ندارند؛ همه از یک ملت و ایرانی هستند.» (خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی، ۱۳۳۷:۱۳۳۶)

درمقابل، بهایبان هم معترض و مدعی بودند که تبلیغات ضدبهایبی در دورهٔ مصدق گسترش یافته است: «واعظین و ذاکرین بر منابر به سب و لعن پرداخته و کتاب کتاب‌ها در رد بهایبان نگاشته... و در مجلات و جراید مقالات و لویح قذحیه... راجع به این طایفه مندرج ساخته‌اند.» اما انگیزهٔ نگارش نامهٔ محفل روحانی ملی بهایبان ایران به ریاست نورالدین فتح اعظم به دکتر مصدق برنامه‌ای در **راديو تهران** بود که دولت انگلستان را دخیل در فتنهٔ باب اعلام کرده بود (آرشیو مرکز اسناد ریاست‌جمهوری، شماره ۲۱۳۵). از پاسخ مصدق به این نامه اطلاعی در دست نیست، اما نامهٔ مذکور می‌رساند که در دورهٔ نخست‌وزیری وی بهایبان از آن آزادی عمل برخوردار بوده‌اند که به نام و به صورت رسمی با دولت مکاتبه داشته باشند. البته نیروهای مذهبی هم به فعالیت‌های تبلیغی خود مشغول بوده‌اند تا آنجا که در راديو برنامه‌هایی علیه آنها پخش می‌شده است. همچنین فلسفی برای این مأموریت سندی ارائه نمی‌کند و نشانه‌ای از این موضع‌گیری مصدق وجود ندارد. درحالی که پس از کودتا، آیت‌الله بروجردي برای مبارزه با بهایی‌ها تلاش فراوانی کرد. علاوه بر این دکتر مهدی حائری یزدی بر نیکویی روابط مصدق و آیت‌الله بروجردي تأکید دارد. (خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی، ۱۳۸۲:۳۶)

پس از کودتا و با توجه به تظاهری که دولت در نجات مملکت اسلامی از سیطرهٔ توده‌ای‌ها و نیروهای ضدمذهب داشت، مذهبیون انتظارات بیشتری داشتند؛ به طوری که هنوز دو ماهی از کودتا نگذشته بود که دکتر عبدالحسین کافی در نامه‌ای به محمدرضا شاه خواستار «افزایش ساعات برنامه‌های مذهبی در **راديو تهران**» گردید. هرچند اداره کل انتشارات و تبلیغات طی نامه‌ای از پخش شش مورد برنامهٔ مذهبی در طول روز از **راديو تهران** خبر داد (آرشیو مرکز اسناد ریاست‌جمهوری، شماره ۲۴۲۹۰)، اما انتظارات بیش از این بود. نکتهٔ دیگری که مذهبیون و رهبران دینی نسبت به آن حساسیت داشته و صداقت دولت را در «اصلاح مفاسد دینی» به محک می‌گذاشتند، مبارزه با

بهای‌ها بود. بر این اساس، آیت‌الله بروجردی به عنوان مرجعیت تامه شیعیان نمی‌توانست از کنار مسئله‌ای اینچنینی بگذرد که سخت مورد توجه و حساسیت پیروانش قرار داشت. از همین رو آیت‌الله بروجردی در این باره آیت‌الله حاج آقا روح‌الله خمینی را به نزد شاه فرستاد. شاه به گفته امام خمینی برای مقابله با بهایی‌ها اظهار عجز کرد: «به اعلی حضرت گفتم که شاه فقید، پدر تاجدار فقید شما، این گروه ضاله را داد به طویله بستند... و الآن هم مردم ایران همان جریان را از شما انتظار دارند... این جوان [شاه] آهی کشید و گفت: آقای خمینی، شما الآن را با آن وقت مقایسه نکنید. آن وقت همه وزرا و همه رجال مملکت از پدرم حرف‌شنوی داشتند. جرئت نمی‌کردند تخطی کنند. الآن حتی وزیر دربار من هم از من حرف‌شنوی ندارد. من چطور می‌توانم این کار را بکنم؟» (خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی، ۱۳۸۲: ۵۷)

شاید بر اثر همین اظهار عجز از انجام اقدام مثبتی بود که آیت‌الله در نامه‌ای به حجت‌الاسلام فلسفی در سال ۱۳۳۳ از دغدغه‌هایش در این باره نوشت: «... چندی قبل از آبادان مکتوبی از بعضی وکلای حقیر رسیده بود و اظهار داشته بودند که تقریباً اداره امور نفت آبادان با فرقه بهاییه شده... دیروز مکتوب دیگری از بعضی وکلای حقیر نیز رسید که مؤید مکتوب اول بود. نمی‌دانم اوضاع ایران به کجا منجر خواهد شد؟ مثل آن که اولیای امور ایران در خواب عمیقی فرو رفته‌اند که هیچ صدایی هرچند مهیب باشد، آنها را بیدار نمی‌کند. علی‌ای‌حال جناب‌عالی را لازم است مطلع کنم شاید بشود در موقعی بعضی اولیای امور را بیدار کنید و تنبه کنید که قضایای این فرقه کوچک نیست، عاقبت امور ایران را از این فرقه حقیر، خیلی وخیم می‌بینم. به اندازه [ای] اینها در ادارات دولتی راه دارند و مسلط بر امور هستند که دادگستری جرئت اینکه یک نفر از اینها را که ثابت شده است قاتل بودن او در ابرقوه پنج نفر مسلمان بی‌گناه را مجازات نمایند، [ندارند] و عجب آن‌که مکتوبی محمد شیروانی به من نوشته آن را هم فرستادم، ملاحظه فرمایید

ببینید اوضاع ایران چیست و دادگستری ایران با چه دستی اداره می‌شود. نمی‌دانم با که باید صحبت کرد و با کدام ناقوس خوابیده‌ها را بیدار کرد. به هر تقدیر اگر صلاح دانستید از دربار وقت بخواهید و مطالب را به عرض اعلی‌حضرت همایونی برسانید. اگرچه گمان ندارم اندک فایده مترتب شود. بکلی حقیر از اصلاحات این مملکت مأیوسم.» (خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، ۴۸۹)

به نظر می‌رسد آیت‌الله بروجردی با این بیان به نوعی اتمام حجت کرده است. رژیم هم در آن زمان در موقعیتی نبود که نیروهای مذهبی را از خود براند. فلسفی توضیح نمی‌دهد که بعد از نگارش نامه فوق چه اقدامی کرده است. آیا شاه را ملاقات کرده یا نه؟ او تنها از مشورت خود با آیت‌الله بروجردی در مورد بیان مسئله بهایی‌ها در سخنرانی ماه رمضان سال بعد در مسجد شاه و پنخش آن از رادیو سخن می‌گوید. نقل فلسفی از سخن آیت‌الله که «اگر بگویید، خوب است، حالا که مقامات گوش نمی‌کنند، اقبالاً بهایی‌ها در افکار عمومی کوبیده شوند» (همان: ۱۹۰)، می‌تواند دال بر بی‌نتیجه بودن اقدامات در این مورد باشد. البته توصیه آیت‌الله بروجردی مبنی بر مطلع شدن شاه از این مسئله، نمی‌تواند نشان از این داشته باشد که تمامی راه‌ها مسدود نشده بوده است. بر این اساس فلسفی با شاه دیدار کرد و گفت: «آیت‌الله بروجردی نظر موافق دارند مسئله نفوذ بهایی‌ها که موجب نگرانی مسلمانان شده است، در سخنرانی‌های ماه رمضان که از رادیو پنخش می‌شود، مورد بحث قرار گیرد. آیا اعلی‌حضرت هم موافق هستند؟» شاه هم بعد از لحظه‌ای سکوت گفته بود: «بروید بگویید.» (همان: ۱۹۱)

سالها بعد (۱۳۴۸) امیراسدالله علم در یادداشت‌های روزانه‌اش سعی کرد این موضوع را تخطئه کند و در این باره می‌نویسد: «وقتی در ۱۳ سال پیش من وزیر کشور بودم، [فلسفی] خود را نماینده مرحوم آیت‌الله بروجردی در تهران جا زده بود. یعنی واقعاً از طرف بروجردی، در تهران امر و نهی می‌کرد

و آن مرد مهم هم چیزی نمی‌گفت. به هر حال در آن تاریخ، مقامات انتظامی و شاهنشاه را اغفال کرد و [پیکاری] بر علیه بهایی‌ها راه انداخت که نزدیک بود که غائله مملکتی بشود.» (علم، ۱۳۸۵: ج ۱، ۱۶۰) در حالی که نامه‌های آیت‌الله بروجردی به فلسفی، خلاف این مسئله را نشان می‌دهد.

رمضان سال ۱۳۳۴، ماهی متفاوت بود. سخنرانی‌های مسجد شاه از طریق رادیو نه تنها به خانه‌های مردم می‌رفت، بلکه در برخی از شهرستانها «ائمه جماعات به محض این‌که ظهر می‌شد، برق‌آسا نماز ظهر و عصر را می‌خواندند، واعظ آنها هم ۲۰ دقیقه منبر می‌رفت و بعد از ساعت یک بعدازظهر رادیو را روی منبر می‌گذاشتند» و سخنرانی‌های فلسفی را برای جماعت مسجدرو پخش می‌کردند (خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی: ۱۲۶). از همین رو حتی اگر بعضی متدینین در خانه‌هایشان رادیو نداشتند، در مساجد صدای واعظ مسجد شاه را می‌شنیدند. علاوه بر این، فلسفی در وعظ و خطابه سرآمد بود و سخنرانی‌های او در شنونده تأثیری بسزا می‌گذاشت. علم با وجود ضدیت‌هایی که با وی دارد، درباره او می‌نویسد: «اولاً بسیار واعظ زبردستی است، ثانیاً حافظه بسیار خوبی دارد، ثالثاً لحن صدای او در نطق کردن واقعاً گیراست.» (علم، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۶۰)

ده روزی از ماه رمضان گذشته بود که فلسفی در سخنان خود با قرائت آیه «اتبنون بکل ریع آیه تعبثون» از سوره شعرا به هشدار یکی از پیامبران به «زندگی اشرافی افراد خودخواه و بلندپرواز» و «ساختمان‌های مجلل آنها» و «جباریتشان... نسبت به مستضعفین» اشاره کرد. بعد از آن به زمان حال نقب زد و «راجع به بهاییان و موقعیت آنها در ایران» صحبت کرد (خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی: ۱۹۲-۱۹۱). به نوشته علم، سخنرانی فلسفی هیجانی در ایران ایجاد کرد تا آنجا که «در چندین شهر مردم بهایی‌ها را کشتند.» (علم، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۶۰) در میان دولتی‌ها، علم به عنوان وزیر کشور در مقابل این حرکت واکنش نشان داد. علم مدعی است «با دیوانگی

مخصوص خودم جلویش را گرفتم و اجازه ندادم منبر برود تا کشور آرام شد.» (همان: ۱۶۱) فلسفی به مکالمه‌ای با علم اشاره می‌کند که طرفین به توافق نسبی رسیدند: «فردای آن روز علم که وزیر کشور بود، تلفن کرد. ابتدا به صورت کنایه‌آمیزی اظهار داشت: من دیروز ضمن ناهار خوردن به حرفهائیتان در رادیو گوش می‌دادم و می‌دیدم با وضعی که دارم، از مصادیق این آیه هستم! بعد از ذکر این جمله، لحن سخن را عوض کرد و گفت: آقای فلسفی من اجازه نمی‌دهم که درباره بهایی‌ها این چنین صحبت کنید و امنیت را مختل نمایید و موجب خونریزی شوید! به وی گفتم: مؤدب سخن بگویید والا گوشی تلفن را می‌گذارم. او لحن صحبت را عوض کرد و گفت: منظورم این است که از مراکز مختلف کشور به وزارتخانه‌ها خبر می‌رسد مردم خشمگین و عصبانی هستند و ممکن است به بهایی‌ها حمله کنند و نظم و امنیت برهم بخورد. خواستم بگویم متوجه این نکته باشید. جواب دادم: از نظر امنیت و حفظ جان مردم نگران نباشید. با لحنی جدی به مسلمانان می‌گویم هدف من آشکار ساختن گمراهی بهایی‌ها است. مبدا مسلمانی دست تجاوز بگشاید و بر روی یک بهایی سیلی بزند و یا اینکه تهییج شود و موجب خونریزی و قتل گردد.» بر اساس این توافق، فلسفی در سخنرانی‌های بعدی در حفظ امنیت سخن گفت. (خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی: ۱۹۳-۱۹۲)

روایت فلسفی می‌رساند که علم با «دیوانگی مخصوص خود» در این ماجرا وارد شده، تا آنجا که از «ناهار خوردن» خویش در ماه رمضان سخن گفته است. در حالی که فرماندار نظامی تهران با حرکت مردم در این جنبش همراه شد و در اعلامیه شماره ۹۳ خود در تاریخ شانزدهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۴ از تصرف حظیره‌القدس - مراکز تبلیغاتی بهاییان - توسط قوای انتظامی خبر داد (روزنامه اطلاعات، ۱۳۳۴/۲/۱۷). یک بهایی اهل آباءه در نامه‌ای به امیر اسدالله علم از تأثیر سخنرانی‌های حجت‌الاسلام فلسفی در مردم منطقه

می‌نویسد و با ذکر این مطلب که «کشتن در کار نبود، در کمیسیون ممنوع کرده بودند» از عدم قتل بهایی‌ها در جنبش ضدبهایی مردم آباده سخن می‌گوید. (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره ۲۹۰- کد ۳/۴۹۵/۲)

باتوجه به اینکه نامه در چهارم تیرماه نگاشته شده، می‌توان گفت توافق علم و فلسفی کارساز بوده و دولت سعی کرده با همراهی در این جنبش از گسترش آن جلوگیری کند. نوشته علم در حاشیه نامه فرد بهایی که «اقدامی ندارد، ضبط شود»^۱ نیز می‌تواند در این مورد راهگشا باشد.

رادیو در جنبش ضدبهایی نقش مهمی ایفا کرد و رژیم با قراردادن این رسانه در اختیار مذهبپون، سعی کرد همراهی آنان را از دست ندهد. هرچند امام جمعه - متولی مسجدشاه- برای ماه رمضان سال بعد از فلسفی برای سخنرانی در این مسجد دعوت نکرد و خودبه‌خود سخنرانی‌های او از رادیو قطع گردید (خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی: ۱۹۹). این اقدام آغاز روندی بود که به جدایی رژیم از مذهبپون منتهی شد. سخنگوی مذهبی رادیو (فلسفی) هنوز با رادیو ماجراها داشت.

۱. همانجا، همان. یادداشت‌های علم می‌رساند که او به قدرت بیان و تحریک حجت‌الاسلام فلسفی اعتقاد فراوان داشته است. به طوری که وقتی از شرکت خود در یک مجلس روضه‌خوانی با سخنرانی فلسفی سخن می‌گوید، ضمن ذکر حملات حجت‌الاسلام فلسفی به نمایشنامه شهر قصه اثر بیژن مفید از بیم خود از تحریک و هیجان مردم توسط وی پرده برمی‌دارد: «... خلاصه فلسفی دیشب به نمایشنامه [شهر قصه]... حمله کرد و خیلی مهمل گفت و سفسطه کرد. چون خیلی خوب حرف می‌زند، اگر قدری بیشتر گفته بود، ممکن بود در مجلس بلوا راه بیفتد و [انتقام] خودش را از من بگیرد. خوشبختانه کوتاه آمد...» نک علم، همان، ج ۱، ص ۱۶۱

قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

در هفتم تیرماه ۱۳۳۷ از رادیو تهران برنامه‌ای فکاهی پخش شد که در آن «از تن صدا و اصطلاحات فلسفی واعظ تقلید شده بود.» این اقدام رادیو در بین «بازاری‌ها و متعصبین مذهبی و طلاب» انعکاس یافت و موجب واکنش آنها گردید. ساواک از تلاش این گروه‌ها برای اعتراض عمومی گزارش می‌دهد، اما از اقدام آنان خبری در دست نیست.^۱ دو سال بعد این کار بار دیگر در رادیو تکرار گردید. در روز جمعه، ۱۳۳۹/۲/۱۶، غلامحسین بهمنیار به تقلید از محمدتقی فلسفی پرداخت؛ اقدامی که حتی با مخالفت ساواک مواجه شد (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره ۱۰۲۴۰۲۳). سخنان آیت‌الله بروجردی به آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی پس از این واقعه نشان از شکاف میان نهاد روحانیت و رژیم داشت؛ شکافی که هر روز در حال عمیق‌تر شدن بود. بر این مبنا فلسفی به عنوان نمادی از این نهاد در رسانه دولت مورد تمسخر قرار می‌گرفت: «آیت‌الله بهبهانی می‌گفت: آیت‌الله بروجردی بی‌اندازه از اعلیٰ حضرت گله داشتند و می‌گفتند معظّم‌له به تحریک عده‌ای از اطرافیان

۱. آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره ۱۰۲۲۰۴۸۰، حجت‌الاسلام فلسفی در این مورد می‌گوید: «یکی از کارشکنی‌های دستگاه شاه این بود که مثلاً لفظی از سخنرانی مرا می‌گرفتند و با تمسخر در رادیو عنوان می‌کردند که مردم بدانند آن کلمه را من استعمال می‌کنم. گاهی من در یک سخنرانی کلمه ابدأ به کار می‌بردم. مثلاً می‌گفتم ابدأ ممکن نیست، یا فلان از بهمان تقاضایی کرد و گفت ابدأ اجابت نمی‌کنم. در یکی از سخنرانی‌هایم موردی بود که خیلی هم در مجلس مؤثر واقع شد و من لفظ ابدأ را تکرار کردم و راجع به کسی گفتم که او گفت: ابدأ ابدأ من موافقت نمی‌کنم. بعد احساس کردم که قید مکرر «ابدا ابدأ» بسیار در تأکید مطلب مؤثر بود و به خوبی در ذهن‌ها ماند. به یاد دارم در همان روز اول ماه رمضان ۱۳۳۱ - در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق - که عده‌ای به مسجدشاه ریختند و مجلس را بر هم زدند و من هم نتوانستم منبر روم و لذا داخل کتابخانه مسجد رفتم، آنها در حیاط مسجد «ابدا ابدأ» را دم دادند. نک خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، صص ۲۲۲-۲۲۱

خود که بهایی هستند، علیه مذهب اقدام می‌کنند و هرچند در این مورد به شاهنشاه پیغام داده و یا نوشته، نه تنها ترتیب اثری داده نشده، بلکه اثر معکوس کرده و حتی فکر می‌کند که جنبه عناد و لجبازی داشته و مثل این است که تعدد دارند علیه مذهب تظاهراتی شود و اقداماتی انجام بگیرد که نتیجه آن بخصوص به نفع طبقه فرقه ضالّه بهایی‌ها باشد و بعد در جریان صحبت خود اشاره به چند مطلب کرده‌اند: یکی سؤالی که سلیمان انوشیروانی، مدیر روزنامه **سحر**، در آخرین مصاحبه مطبوعاتی شاهنشاه در مورد لایحه اصلاحات ارضی از اعلی حضرت نموده‌اند و در آن سؤال، غیرمستقیم به روحانیون به نام مرتجعین حمله شد و آیت‌الله بروجردی اظهار نموده یقین دارد این سؤال، و جوابی که اعلی حضرت به آن داده‌اند، قبلاً تهیه و مورد موافقت قرار گرفته که بدین وسیله به روحانیت حمله بشود و نیز در مورد اینکه چند نفر را وادار نموده‌اند که در رادیو مرتب به صورت مسخره جملاتی شبیه به نطق و وعظ فلسفی ادا کرده و مذهب را مسخره کنند، مطالبی اظهار و همچنین اشاره به دانشگاه ملی که در شرف تشکیل است کرده و گفته‌اند این دانشگاه را نیز با پول بهایی‌ها و ثابت پاسال، آقای علماء، وزیر دربار، تهیه نموده و تشکیل می‌دهند و می‌خواهند مرکزی علیه اسلام و به نفع ترویج بهاییگری تشکیل بدهند...» (همانجا، شماره ۱۰۲۴۰۱۳)

آیت‌الله بروجردی در پایان این دیدار تهدید کرده بود «مجبور است اقدامات شدیدتری که همراه با تظاهر باشد، انجام دهد و به علمای ولایات هم دستخطی خواهد نوشت و اقدامات شدیدی می‌کند.» (همانجا، شماره ۱۴-۱۰۲۴۰۱۳) این شکاف آنقدر عمیق بود که سیدمحمد بهبهانی، حامی شاه در نهم اسفند و ۲۸ مرداد، نیز از او ناامید شده بود. بهبهانی در دیدار با مأمور ساواک می‌گوید: «دیگر به هیچ وجه با دربار تماس نمی‌گیرد و می‌داند کوچکترین اثری ندارد و شاه را آنقدر محصور کرده‌اند که اگر خود او هم

دو ساعت ملاقات کند و شاهنشاه را متوجه کند، به محض آن‌که خارج شود، ده نفر اشخاص مختلف را با شاه ملاقات می‌دهند و ذهن اعلی‌حضرت را برمی‌گردانند...»^۱ (همانجا، شماره ۱۰۲۴۰۱۴)

محمد جناب‌زاده هم در شماره ۱۲۳ روزنامه **وظیفه**، ۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۳۹، به نکته مهمی اشاره کرد. به اعتقاد او، «نتیجه‌ای که از این همه مسخره‌بازی‌ها گرفته می‌شود، حمله به اساس وعظ و خطابه است. زیرا اینها می‌گویند مطالب رادیو باید آموزنده باشد، اما دلچسب که پشت سنگر میکروفون ادا درمی‌آورد، قصدش این است که آقایان واعظان، دوره‌راهنمایی شما سپری شده و امروز شش جهت و ارکان تبلیغات در دست ما است...» (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره ۱۰۲۴۰۲۱) اهمیت و ظرافت سخن جناب‌زاده هنگامی روشن می‌شود که به پاسخ نصرت‌الله معینیان، مدیرکل انتشارات و رادیو، دقت شود. معینیان در مذاکره با ساواک قرار می‌گذارد «تا موقعی [که] این شخص روی منبر به رادیو بد نگوید، رادیو از ادامه این عمل خودداری نماید.» (همانجا، شماره ۱۰۲۴۰۲۳) از این پاسخ برمی‌آید، برنامه فکاهی رادیو پاسخی به انتقادات فلسفی از رادیو بوده است و به قول نویسنده روزنامه **وظیفه**، توان تبلیغاتی دولت را به وعاظ و در اصل به روحانیان گوشزد کرده است. بر این مبنا بود که رژیم خود را بی‌نیاز از روحانیان و مذهبیون می‌دید.

۱. بعدها در ماجرای انقلاب سفید شاه، سیدمحمد بهبهانی با این اقدامات مخالفت صریح کرد. شاه برای او پیغام می‌فرستد که «دستور می‌دهم ریشت را خشک بتراشند.» بهبهانی هم در پاسخ گفته بود: «در زمان مصدق، آن روزها که قصد رفتن به خارج از کشور را داشتید، من به دربار آدمم و مانع رفتن شدم. طرفداران مصدق آن‌قدر به صورتم آب دهان انداختند که هنوز رطوبت آن خشک نشده است. لذا احتیاج به خشک تراشیدن ریش من نیست.» نک خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، ص ۱۶۲

از رادیو نه تنها سخنان ضدبهایایی پخش نمی‌شد که حتی وقتی ساواک از نارضایتی آیت‌الله بروجردی و روحانیان تهران از حضور چهار بهایی در میان کارمندان اداره کل انتشارات و رادیو به معینان خبر داد، او در پاسخ نوشت: «در اداره کل انتشارات و رادیو هیچ‌کس نمی‌تواند عقاید و نظریات شخصی خود را در کار مداخله دهد و کسانی را که در اطلاعیه نام برده‌اند، همه با دلسوزی و علاقه و وظایف خود را انجام می‌دهند و به پیروی از نیت شاهنشاه آنچه مورد توجه است، لیاقت و کفایت اشخاص است.» (خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، ۵۲۹-۵۲۸)

رژیم پهلوی دوره جدیدی را آغاز کرده بود؛ دوره‌ای که نهاد روحانیت نه همراه که مطیع خواسته می‌شد. همچنین به نظر می‌رسد رژیم با این اقدامات درصدد تست واکنش مذهبیون بوده است.

شاه در پایان دهه سی به تحکیم وضعیتی پرداخت که پس از برکناری فضل‌الله زاهدی آغاز کرده بود. از آن زمان یک فرد در عرصه سیاست ایران به عنوان چشم و گوش شاه عمل می‌کرد و آن کسی نبود جز امیراسدالله علم. علم در دولت حسین علاء به وزارت کشوری منصوب شد؛ وزارتخانه‌ای که علاوه بر حفظ امنیت داخلی و کنترل نیروها و احزاب سیاسی بر انتخابات مجلس نیز نظارت داشت. مجلس در تمام سالهای مشروطه با تمام فراز و نشیب‌هایی که طی کرد، نمادی از مشروطه بود و حتی رضاشاه نیز آن را تعطیل نکرد. گویا تعطیلی مجلس با همه عیوبی که بر آن وارد بود، همچون سایه شومی گریبان تعطیل‌کنندگان را می‌گرفت. علم در این سمت کارکنش عرصه سیاست ایران شد. او بعدها در رقابت با نخست‌وزیر، منوچهر اقبال، رهبری حزب مردم را در مقابل حزب ملیون منوچهر اقبال برعهده گرفت. علم در این سمت بود که به فراهم‌آوردن یاران همراه پرداخت؛ یارانی که با سابقه عضویت در حزب توده از وفاداران نظام سلطنتی شدند.

در کنار این مسائل، عرصه داخلی و خارجی وضعیت نابسامانی داشت. رکود و تورم و بالمآل نارضایتی توده‌ها حاصل دوران نخست‌وزیری منوچهر اقبال و جعفر شریف‌امامی بود. ایران با آمریکا روابط نزدیکی برقرار و نهایتاً در اسفندماه ۱۳۳۷ با این کشور قرارداد دفاعی متقابل امضا کرد؛ اقدامی که موجب تیرگی روابط ایران و همسایه شمالی، شوروی، گردید. اوضاع نابسامان اقتصاد کشور و روابط نزدیک ایران و آمریکا موجب شد که ایران به توصیه دولت آمریکا اصلاحات اقتصادی و اجتماعی گسترده‌ای را درپیش گیرد. در این اوضاع و احوال انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی آغاز شد. علاوه بر دو حزب مردم و ملیون به رهبری علم و اقبال، علی‌امینی با طرفدارانش وارد عرصه انتخابات شدند. یاران مصدق نیز با همه تلاشی که برای حضور کردند، ناکام ماندند. داغ ننگ تقلب بر انتخابات مذکور چندان بود که عده‌ای از نمایندگان را مجبور به استعفا کردند و در نهایت، اقبال، مجری انتخابات، از نخست‌وزیری کناره گرفت. خلف اقبال هم کسی جز جعفر شریف‌امامی نبود. او باوجود برگزاری دوباره انتخابات، با بحران‌های گوناگون از جمله اعتصاب و جنبش معلمان مواجه شد. شرایط به گونه‌ای شده بود که شاه با توصیه آمریکایی‌ها دست به دامان علی‌امینی گردید. امینی در این وضعیت آشفته مأمور تشکیل دولت شد. آرزوی او و دعای مادرش، فخرالدوله، با این حکم برآورده گردید.^۱

۱. «... هر کسی به مکه می‌رود، [در] اولین زیارتی که می‌کند، می‌رود زیر آن ناودان طلا [و] هرچه از خداوند بخواهد، خداوند آن را به او می‌دهد. [مادرم] گفت: من وقتی رفتم زیر ناودان طلا، فکر کردم که تو دلت می‌خواهد مثلاً صدراعظم بشوی، نخست‌وزیر بشوی. من گفتم: خدایا بالاخره این آرزوی بچه من را انجام بده.» نک خاطرات علی‌امینی، به کوشش حبیب‌لاجوردی، با پیشگفتاری از باقر عاقلی، گفتار، تهران ۱۳۷۶، صص ۱۲۹-۱۲۸

علی امینی در حالی نخست‌وزیر شد که در جبهه مذهبیون اتفاق مهمی روی داده بود. آیت‌الله بروجردی یک ماه قبل درگذشته بود. به طوری که آمد، آیت‌الله در واپسین سال زندگی‌اش با شاه در مورد اصلاحات ارضی، نفوذ بهایی‌ها و سیاست‌های ضد مذهبی دچار اختلاف شدید شده بود. از همین رو امینی سعی داشت سیاست‌هایی را درپیش گیرد که توده‌ها را نسبت به دولت خود خوشبین سازد؛ توده‌هایی که پس از کودتای ۲۸ مرداد، روزبه‌روز از رژیم فاصله گرفته بودند. علی امینی نخست‌وزیری خود را با انتقاد از گذشته آغاز کرد. او در نطق رادیویی‌اش «وضع ایران را درهم و اسفناک» توصیف کرد و راه‌حل آن را «ریشه‌کن‌ساختن فساد و تباهی» دانست. امینی «مردم را به جهاد» دعوت کرد و گفت: «ما مواجه با ترقی قیمت‌ها، بی‌پولی و فقر اقتصادی هستیم و باید کوشش و همتان را صرف زنده‌کردن حیات اقتصادی مملکت بکنیم.» (خاطرات علی امینی، ۱۳۷۶، پیش‌گفتار: ۲۰) همزمان با صدور فرمان نخست‌وزیری امینی، شاه طبق وعده‌ای که به او داده بود، در روز نوزدهم اردیبهشت ۱۳۴۰ مجلس بیستم و مجلس سنا را منحل کرد: «با تأییدات خداوند متعال، ما پهلوی، شاهنشاه ایران، نظر به وظیفه خطیری که قانون اساسی در حفظ مشروطیت و رفاه و سعادت ملت ایران برعهده ما محول داشته و نظر به لزوم اتخاذ تصمیم و اقدام به یک سلسله اصلاحات عمیق و قاطع در تمام شئون کشور به منظور رفع مشکلات روزافزونی که با آن مواجه است و نظر به علاقه تمامی که در رعایت حقوق ملت عزیز خود داریم و نظر به سابقه تصمیمی که به رعایت افکار عموم داشتیم و منجر به تجدید انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی گردید، در این موقع که دولت مقتدر و اصلاح‌طلبی را برای نجات مملکت از مشکلات موجود مأمور نموده‌ایم، عقیده داریم که هیچ‌گونه مانعی نباید سد راه اقدامات اساسی و اصلاحی دولت گردد و معتقد بودیم که بدون اقدام قانون انتخابات، انتخاباتی که روح قانون اساسی را در بر داشته باشد، مشکل، بلکه ممتنع و محال است.

متأسفانه با قانون انتخابات فعلی، انتخاباتی که خالی از نقص و لغزش باشد، مقدور نیست. علی‌هذا به نام سعادت ملت ایران و به موجب اصل ۴۸ اصلاحی اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ قانون اساسی، انحلال مجلسین شورای ملی و سنا را اعلام و مقرر می‌داریم که دولت با اصلاح قانون انتخابات اقدام به تجدید انتخابات مجلسین شورای ملی و سنا بنماید.» (همان: ۲۰)

با این فرمان شاهانه، امینی هرچند از شرّ یک مجلس دراختیار رقبا خلاصی یافت، اما او راه برکناری خود را در آینده تسهیل کرد.

پس از این اقدام، امینی به سرعت فرمان دستگیری تعدادی از امرای ارتش و رجال را که برخی از آنها در کودتای ۲۸ مرداد و پس از آن نقش مهمی داشتند، صادر کرد. از جمله این افراد، سپهبد مهدیقلی علوی مقدم، سرلشکر علی اکبر ضرغام، سپهبد حاجعلی کیا، سرتیپ روح‌الله نویسی، سپهبد حسین آزموده (دادستان دادگاه مصدق)، ابوالحسن ابتهاج، مهندس محسن فروغی و برادران رشیدیان (از عوامل کودتا) بودند (همان: ۲۲). دیگر سیاستی که امینی درپیش گرفت، اجرای اصلاحات ارضی بود.

امینی برای موفقیت برنامه‌های خود سعی کرد از رادیو بهره‌ فراوان ببرد. او از این طریق سعی در ایجاد محبوبیت برای خود داشت. امینی در این باره به حبیب لاجوردی می‌گوید: «بنده... مکرر به شاه گفتم که اگر شما بتوانید dialogae [گفت‌وگو] برقرار بکنید، مؤمن درست بکنید، این صحیح است. والا پول دادن و این و آن را خریدن درست بیرون در نمی‌آید. همیشه یک نفر پیدا می‌شود، پول زیادتر می‌دهد و این آدم پول‌گیر [هم] نوکر پول است، هرکدام بیشتر شد، آنجا می‌رود.» (همان: ۱۴۴) اقدام تبلیغی امینی نتیجه عکس داد. او برای شاه تداعی‌کننده مصدق و قوام شده بود: «یواش یواش همین Popularite [محبوبیت] موجب شد که ایشان روزبه‌روز سوءظنش [نسبت به من] زیاد شود.» (همان: ۱۴۵)

در این میان ارسنجانی، وزیر کشاورزی، نیز در انجام اصلاحات ارضی موفقیت‌هایی به دست آورده و توانسته بود با نطق‌های خود محبوبیتی در جامعه کسب کند.

اصلاحات ارضی در حالی راه خود را می‌رفت که شاه بدنامی آن و امینی محبوبیت آن را برای خود خریده بود. گروه‌های مختلف از جمله زمینداران بزرگ و برخی از نیروهای مذهبی به مخالفت با این سیاست برخاسته بودند. شاه در غیاب بزرگان عرصهٔ مذهب و سیاست نمی‌توانست امینی را وانهد که قهرمان این صحنه شود. بر این مبنای چندانی مخالف‌خوانی کرد که او نیز مجبور به استعفا گردید. امینی حتی فرصت آن نیافت مجلسی همسو با خود را تشکیل دهد. شومی تعطیلی مجلس گریبان او را هم گرفت.

شاه می‌خواست رهبر باشد و چه بهتر نخست‌وزیر کسی باشد که خود را مجری اوامر شاهانه دانسته و سودای محدودکردن قدرت او را در سر نپروراند. علم همان فرد موردنظر بود؛ فردی که از پی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در عرصهٔ سیاسی ایران به فراگیری سیاستمداری پرداخته بود. علینقی عالیخانی، از نزدیکان علم، دربارهٔ این انتصاب می‌نویسد: «هرچند کسانی که به خطا رکود اقتصادی را از چشم امینی می‌دیدند، از تغییر خشنود شدند، ولی در میان تودهٔ مردم اقبالی از آن نشد. بویژه از همان آغاز علم یادآور شد که نوکر اعلیٰ حضرت همایونی و فرمانبردار اوست. این اصطلاح نوکری را علم بارها به کار می‌برد و همیشه در شنونده اثر منفی داشت. در واقع علم این واژه را در اصطلاح بیرجندی آن به زبان می‌آورد که معنایش زیردست است و نه پیشخدمت یا خدمتکار... با سر کار آمدن دولت تازه، شاه می‌خواست مانند دورهٔ پیش از امینی، در همهٔ کارها مداخله کند و این به مذاق مردم به هیچ‌رو خوش‌آیند نبود.» (علم، ۱۳۸۵، ج ۱: ۴۲)

امیراسدالله علم از روز سی‌ام تیرماه ۱۳۴۱ کار خود را آغاز کرد و شاید بتوان وظیفهٔ او را در این دوره سرکوب شورش‌ها و نارضایتی‌هایی دانست که

رفتار و سیاست‌های شاه به وجود می‌آورد. شاه هم در پی انقلاب سفیدی بود که نام آن را انقلاب شاه و ملت نهاده بود. این اتفاقات درحالی رخ می‌داد که آزادی‌های سیاسی در ایران جایگاهی نداشت و شاه خود را قهرمان و یکه‌تاز تمام عرصه‌ها می‌دانست. او در حالی از پیکار با مالکان و هزار فامیل و هواخواهی از طبقه محروم سخن می‌گفت که خود به عنوان «پرچمدار جهاد ملی» بر جایگاه همه آنان تکیه زده بود. سرانجام در کنگره شرکت‌های تعاونی روستایی در نوزدهم دی ماه ۱۳۴۱، شاه از شش اصل انقلاب خود و ملت سخن گفت و وعده داد که آن را به همه‌پرسی می‌گذارد (همان: ۴۵-۴۴).

روزگار خوشی برای شاه بود. او احساس می‌کرد رهبری یک جنبش ملی را در دست گرفته و دیگر نه مصدق و نه کاشانی و نه حتی قوام و امینی رقیبانی برای او شمرده نمی‌شوند. او خود به همان روشی رو آورده بود که در طول سالیان، مصدق را به خاطر آن نواخته بود و آن چیزی نبود جز روی آوردن به همه‌پرسی برای تصویب شش اصل انقلاب سفید. مراجع دینی از مخالفان این اقدام بودند. حجت‌الاسلام فلسفی درباره‌ی موضع‌گیری علمای قم می‌گوید: «موضوع به آرای عمومی گذاردن لوایح شش‌گانه از نظر آقایان مراجع مبهم بود. حتی پیغام‌ها و توضیحاتی که مقامات دولتی برای توجیه فراندوم ارائه نمودند، نتوانست از ابهام موضوع بکاهد. از آنجا که استنباط می‌گردید این فراندوم پوششی برای انجام یک سلسله کارهای خلاف شرع توسط رژیم است، لذا امام و سایر آقایان مراجع طی اعلامیه‌هایی به برگزاری فراندوم اعتراض کردند و بر این نکته تأکید نمودند که مراجعه به آرای عمومی درقبال احکام شرعی فاقد اعتبار است.» (خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی: ۲۴۶) به نظر می‌رسد مراجع دینی بیم آن داشته‌اند که رژیم دیگر اقدامات خود را نیز با انجام همه‌پرسی به انجام برساند و از اتکا به آرای توده‌ها سخن بگوید.

رفراندوم ششم بهمن درحالی برگزار شد که علاوه بر علمای دینی و تنها حزب مذهبی آن زمان، نهضت آزادی ایران، گروه‌های دیگر نیز به دلیل رویه‌شاه و عدم آزادی‌های سیاسی، آن را به طور کامل تأیید نکردند. سه روز قبل از رفراندوم، شاه به قم سفر کرد. در این زمان آیت‌الله بروجردی به عنوان مرجعیت تامه شیعیان در قید حیات نبود، اما علمای قم جبهه‌ای متحد علیه او به وجود آورده بودند. از این‌رو شاه به مصاف آنان رفت و آنها را به همان صفتی نواخت که پیش از او، قوام در اعلامیه معروف خود که موجب و موجد قیام سیم تیر ۱۳۳۱ شد، آنان را نواخته بود. محمدرضاشاه در سخنرانی چهارم بهمن‌ماه ۱۳۴۱ خود، پس از ذکر اعتقادش به مذهب و نجاتش در کودکی توسط قوای ماوراءالطبیعه، علمای دین را به صفت «ارتجاع سیاه» مورد حمله قرار داد: «... مسلماً ارتجاع سیاه و قوای مخرب سرخ از پای نخواهند نشست و تمام سعی خود را به کار خواهند برد که مانع این اصلاحات بشوند، هر کدامی به یک علل. ارتجاع سیاه اصلاً نمی‌فهمد، آن از هزار سال پیش یا بیشتر فکرش تکان نخورده، در جاهای دیگر هم شاید به همین طریق باشد، اینجا هم همین‌طور، شاید بیشتر. اینها فکر می‌کنند که زندگی فقط این است که از یک جایی، حالا به ظلم باشد، به زور باشد، به بطالت باشد، به بیکاری باشد، یک چیزی به او برسد و او یک غذایی بخورد و شب سر به بالین بگذارد و فردا دو مرتبه همین زندگی تکرار بشود. حالا مگر او متوجه است که جامعه امروز مقرراتی دارد. تمدن امروز شرایطی دارد، این شرایط اولی است، یکی موضوع عدالت است، رفع ظلم است، تساوی حقوق است، موضوع کارکردن است، زحمت‌کشیدن است. امروز در دنیا مفت‌خوری از بین رفته، ولی برای او چه فرقی می‌کند...»

شاه در سخنان خود حتی روحانیت را از حزب توده خطرناک‌تر دانست و آنان را «اشخاص نفهم» خطاب کرد (سفری، ۱۳۷۱، ج ۲: ۴۸۵-۴۸۲). سخنان شاه حتی از اعلامیه قوام توهین‌آمیزتر بود تا آنجا که نصرت‌الله

معینان، مسئول رادیو، مجبور شد بخشی از سخنان او را سانسور کند (نراقی، ۱۳۷۲: ۲۰). روزنامه **اطلاعات** هم به عنوان بزرگترین روزنامه کشور، چهار روز بعد متن سخنان شاه را منتشر کرد (سفری؛ ۱۳۷۱، ج ۲: ۴۸۴). به نظر می‌رسد روزنامه **اطلاعات** درصدد بوده تا قبل از انجام فراندوم، این سخنرانی بازتاب گسترده‌ای پیدا نکند.

رژیم آنچه را که از اواخر دهه سی آغاز کرده بود، در اوایل دهه چهل به اوج خود رسانید؛ رویارویی کامل با نیروهای مذهبی. علم پس از انجام فراندوم، در سی‌ام بهمن ۱۳۴۱، کابینه جدید خود را تشکیل داد. در این کابینه سه تن از نیروهای چپ سابق به نام‌های جهانگیر تفضلی، محمد باهری و پرویز ناتل خانلری حضور داشتند. باهری و ناتل خانلری از اعضای حزب توده بودند و در سمت وزرای دادگستری و فرهنگ با علم همراه شدند. در این میان جهانگیر تفضلی هرچند به وزارت نرسید، اما پست مهم وزیر مشاور و سرپرستی اداره کل تبلیغات و رادیو را برعهده گرفت. او در این سمت جایگزین نصرت‌الله معینان شد.

جهانگیر تفضلی فعالیت سیاسی و مطبوعاتی خود را پس از شهریور ۱۳۲۰ آغاز کرده بود. او در سال ۱۳۲۱ به همراه خسرو اقبال و چند تن دیگر، حزب پیکار را تأسیس کرد و در روزنامه **بهار**، **ارگان حزب**، مطلب می‌نوشت. سپس سردبیر روزنامه **نبرد**، خلف روزنامه **بهار**، با صاحب‌امتیازی خسرو اقبال شد. در همان سال خود او امتیاز روزنامه **ایران ما** را گرفت؛ روزنامه‌ای که پرآوازه بود و تمایلات چپ داشت. **ایران ما** در مخالفت با روحانیان و مسائلی چون حجاب زنان شهرت فراوان داشت. (خاطرات جهانگیر تفضلی، ۱۳۷۶: ۴۸-۴۶)

تفضلی در شهریور ۱۳۲۲ به همراه خسرو اقبال توسط ارتش بریتانیا دستگیر و مدتی را در زندان متفقین گذراند. جالب اینکه روزنامه **ایران ما** در این مدت به انتشار خود ادامه داد (همان: ۴۹). او در سفر قوام به مسکو از

همراهان او بود و از همان زمان جزو نزدیکان وی گردید (همان: ۵۷-۵۱).
تفضلی در دولت هژیر، معاون سیاسی نخست‌وزیر و سرپرست اداره‌کل
انتشارات و تبلیغات گردید که در این سمت مدت زیادی باقی نماند. (همان:
۷۶)

تفضلی در دوره دولت دکتر مصدق با امیراسدالله علم آشنا شد و این
دوستی دوام بسیار یافت. او بعد از کودتای ۲۸ مرداد به شاه نزدیک شد و از
این طریق به توصیه او به نمایندگی مجلس از شهر زابل انتخاب شد. شهری
که به قول خودش: «آن را نه دیده بودم و هیچ یک از متنفذین یا مردم آنجا را
هم نمی‌شناختم.» بعدها هم این شهر را ندید. (همان: ۹۹-۹۸)

تفضلی در آشنایی افرادی چون پرویز ناتل خانلری و رسول پرویزی، از
اعضای سابق حزب توده، با علم نقش داشت (همان: ۱۰۰) و بعدها این افراد
از قبیل این آشنایی به وزارت و معاونت رسیدند.

با کنار رفتن زاهدی و روی کار آمدن دولت علاء، پیشرفت تفضلی و
کارآمدی او در صحنه تبلیغات نمایان شد. در این سمت او به جهت وکالت
مجلس به طور غیررسمی مدیر رادیو شد. در این زمان پرویز عدل، مدیرکل
رادیو و تبلیغات و نصرت‌الله معینیان معاون او بود. تفضلی در وزارت کشور
در اتاق کناری وزیر به مسئولان رادیو ارائه طریق می‌کرد (همان: ۱۰۳-۱۰۱).
نمایندگان طرفدار زاهدی او را به عنوان سانسورچی نطق‌های خود می‌دیدند،
به طوری که جمال امامی در یکی از نطق‌هایش به علاء اعتراض کرد که
«نطق‌های مخالفین زاهدی را در مجلس شورای ملی پخش می‌کند، ولی
نطق‌های موافقین را پخش نمی‌کند.» امامی همچنین اشاره‌ای کنایه‌آمیز به
نقش تفضلی کرد و گفت: «یکی از نمایندگان طرفدار دولت که سابقه
مشعشع و درخشانی هم دارد، رفته است در رادیو و در نطق نمایندگان دست
برده و تحریف کرده است.» (سفری، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۱۱) تفضلی خود درباره
حمله نمایندگان به وی می‌نویسد: «در آن روزها، من سخت‌تر از معمول

مورد حمله و کلاهی مجلس بودم، زیرا چند مقاله از **کیهان** و روزنامه‌های دیگر دربارهٔ اصلاحات ارضی در رادیو پخش شده بود. نمایندگان آن دوره هنوز اکثریت قریب به اتفاقشان یا مالک و فئودال بودند، یا کسانی [بودند] که از طرف مالکین بزرگ و به حمایت آنها برای ظاهرسازی انتخابات به مجلس آمده بودند و حامی منافع مالکین بزرگ بودند.» (خاطرات جهانگیر تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۰۵) نهایت، کار به تهدید علاء به استیضاح کشید و در غیاب شاه به علت سفر به اروپا، تفضلی به بیرجند فرستاده شد تا آنها از آسیاب بیفتد. نطق نمایندگان در آن زمان بیشتر حمله به تفضلی بود و رادیو هم سخنان نمایندگانی چون میراشرفی را که «دشنام‌های بیشتری» به تفضلی می‌دادند، «بیشتر پخش» می‌کرد؛ «همان رادیویی که تا چند روز پیش در اختیار» خودش بود (همان: ۱۰۷-۱۰۶). با بازگشت شاه به ایران، علم به جهت فرستادن تفضلی به بیرجند مورد عتاب قرار گرفت. تفضلی به تهران بازگشت و چنانچه خود مدعی است، هر هفته و گاهی هفته‌ای دوبار با شاه ملاقات داشت (همان: ۱۰۸). سرپرستی امور دانشجویان ایرانی در اروپا و نمایندگی ایران در یونسکو از دیگر سمت‌های تفضلی تا سال ۱۳۴۱ بود. بنابه نوشته ویراستار خاطرات تفضلی، او در سفر چهارم بهمن شاه به قم همراه او بوده و تنظیم و نگارش سخنرانی معروف او برعهده تفضلی بوده است (همان: ۲۰). به نظر می‌رسد با توجه به چنین سوابقی، شاه در انتصاب تفضلی به سمت سرپرست اداره کل تبلیغات و رادیو مستقیماً دخالت داشته است. تفضلی ادعای ایجاد «رفورم» در رادیو داشت و افرادی چون نادر نادرپور، ابوالحسن ورزی و مهدی اخوان ثالث، شاعران قدیمی چپ را به شورای نویسندگان رادیو دعوت کرد. (خطیبی، ۱۳۸۵: ۱۶۸)

مخالفان مذهبی رژیم نه تنها در عرصهٔ سیاسی که در عرصهٔ تبلیغاتی نیز با آمدن تفضلی روزگار سختی را آغاز کردند. تفضلی در فروردین‌ماه ۱۳۴۲ دستور داد بلندگوهای متعددی در سطح شهر قم نصب شده و برنامه‌های

رادیو ایران برای اهالی شهر پخش شود (روزنامه اطلاعات، ۱۳۴۲/۱/۱۱ و خطیبی، ۱۳۸۵:۲۰۰). با توجه به دیدگاهی که علما و مذهب‌یون نسبت به آواز و موسیقی رادیو داشتند، این اقدام یک نوع فشار روحی و روانی برای مردمی بود که در دومین روز از سال جدید شاهد حملهٔ عوامل رژیم به مدرسهٔ فیضیه بودند. اتفاق دیگری که در دوران ریاست تفضلی رخ داد و موجب تحریک مذهب‌یون گردید، «حذف برنامهٔ اذان ظهر از **رادیو ایران**» بود؛ اقدامی که در شهرهای قم، اصفهان و کاشان با اعتراض مواجه و به گزارش ساواک «دستاویز جدیدی برای مخالفین اصلاحات دولت گردیده و موجب انتشار شایعاتی برای قطع آن برنامه بین مردم شده و به همین عنوان کسبه را تشویق به تعطیل دکاکین و مغازه‌ها می‌نمایند.» (اسنادی از تاریخچه ... ۱۳۷۹:۵۱۱ و آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره ۰۱۳۳۰۳۳)

نهایت، این رویارویی‌های رژیم با مذهب‌یون به سخنرانی آیت‌الله خمینی در روز دهم محرم برابر با چهاردهم خردادماه ۱۳۴۲ منتهی شد. این سخنرانی با دستگیری آیت‌الله و انتقال وی به تهران همراه بود؛ اقدامی که راهپیمایی توده‌های مذهبی را در پانزدهم خردادماه در پی داشت. رادیو در این روز فعال و پرجنب و جوش بود. در اعلامیه‌ای با امضای «جمعیت‌های مجاهدین راه خدا و آزادی» آمده است: «دستگاه رادیو و جیره‌خواران استعمار و اسرائیل دستور کشتن دسته‌جمعی علمای اسلام و مسلمانان را می‌دهند.» در این اعلامیه به جواهر کلام، یکی از گویندگان رادیو، اشاره شده بود که «با استناد به آیات قرآن به اربابان پست خود دستور کشتن و به‌دارآویختن را می‌دهد.» (دهنوی، ۱۳۶۰:۱۶۸)

دولت در واقع سعی داشت قیام پانزدهم خرداد را به یک شورش کور و علیه منافع عمومی جلوه دهد. به طوری که غلامعباس آرام، وزیر امور خارجه، در جلسهٔ هیئت دولت در این روز گفت: «باید گفتارهای رادیو

طوری باشد که همه بفهمند این رجاله‌ها چه می‌کردند.» (متن کامل مذاکرات هیئت دولت طاغوت در پانزده خرداد ۱۳۴۲، بی‌تا: ۳۰)

رادیو بلندگوی اقدامات حاد و شدیدی بود که در هیئت دولت بر سر آن به اجماع رسیده بودند. تفضلی مانند دوستانش در کابینه، محمد باهری و پرویز ناتل خانلری، خواستار شدت عمل بود: «آقای دکتر [باهری] توضیح دادند که اگر در یک انقلاب چند نفر کشته بشوند، مهم نیست - مورد تأیید من است - حکومت نظامی اولاً امنیت را تأمین می‌کند. این بلوای امروز شبیه به هیچ‌کدام نیست. این از سی‌ام تیر هم مهم‌تر است، تاکتیک چپی است. با وضع بسیار متدیک کار می‌کنند. در حکومت نظامی طبق یک قانونی توجیه می‌شود، ما اکنون کار نظامی می‌کنیم، ولی اگر حکومت نظامی نشود، نمی‌توانیم عملیات خودمان را توجیه کنیم. وقتی حکومت نظامی اعلام شود، خیلی‌ها کنار می‌روند.» (همان: ۳۰)

برخورد شدید هم مستلزم تبلیغات وسیع بود؛ تبلیغاتی که علمای قم و تهران سعی کردند به مقابله آن بروند. از همین‌رو در اعلامیه‌هایی که علما درخصوص دستگیری امام خمینی و آیات سیدحسن قمی و بهاء‌الدین محلاتی و سرکوب قیام مردم صادر کردند، بالاتفاق به تبلیغات رژیم اشاره داشتند.

آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری در اعلامیه خود به تاریخ سیزدهم محرم الحرام ۱۳۸۳، به تحریفات رادیو درمورد تظاهرات مردم اشاره کرد و نوشت: «همه می‌دانند تعطیل و تظاهرات تهران و شهرستانها عکس‌العمل گرفتاری حضرت آیت‌الله خمینی و سایر آقایان بوده که ملت را عموماً عزادار کرده است، ولی متأسفانه دستگاه تبلیغاتی مملکت و بعضی از خبرگزاری‌های

خارجی این تعطیل را به تحریک مالکین بزرگ و عمل ارتجاعی نام داده است. نفرین بر این بی‌انصافی و این اندازه بی‌مروتی.»

آیت‌الله در بخشی از اعلامیه خود به دیگر حملات رادیو به علما پرداخت و انمود می‌کند. اینک به اطلاع عموم ملت مسلمان و به اطلاع خبرگزاری‌های داخلی و خارجی می‌رسانیم که علمای شیعه هدف ارتجاعی ندارند و ضدآزادی و ضدترقی نیستند و با هر اصلاحی که حقیقتاً اصلاح باشد، کمال موافقت را دارند. اعتراض عمده علمای شیعه به دولت این است که چرا قوانین مملکتی را اجرا نمی‌کند؟ عدالت مراعات نمی‌شود؟ قانون اساسی را نقض کرده و عملاً لغو می‌نمایند؟ ما مخالف آزادی و ترقی و پیشرفت نیستیم. ما می‌گوییم چرا دولت مردم را آزاد نمی‌گذارد که اظهار عقیده کنند؟ چرا روزنامه‌ها سانسور است و چرا با اعلامیه‌های ما معامله قاچاق می‌شود؟ چه دلیلی و چه مجوزی بر این اختناق و فشار و تهدید وجود دارد؟ (دهنوی، ۱۳۶۰: ۱۴۷)

آیت‌الله سید محمدرضا گلپایگانی هم در اعلامیه‌ای از تبلیغات دولت در بدنام‌ساختن آیات دستگیرشده مبنی بر وابستگی آنان به اجانب سخن گفت (همان: ۱۷۴). نهضت آزادی ایران نیز مردم را از «دروغ‌های مفتضح رادیو» برحذر داشت و یک مورد از این دروغ‌ها را آن دانست که «کار رسوایی تبلیغات این دستگاه به جایی رسیده است که آیت‌الله قمی را نخست دستگیر می‌کنند و بعد، از قول او فتوا جعل می‌کنند.» (همان: ۱۶۱)

نیروهای مخالف دولت در مقابل موج تبلیغات دولت و سانسور اخبار آنان دست به مقابله تبلیغاتی زدند. گزارش ساواک از این مقابله بدین شرح است: «اطرافیان آیت‌الله بهبهانی اظهار می‌دارند هزاران تلگراف از نقاط مختلف کشور خطاب به آیت‌الله خوانساری و رونوشت به آیت‌الله بهبهانی در تهران مخابره و در این تلگرافات درخواست آزادی خمینی می‌شود. بازاری‌ها

می‌گویند دولت اجازه انتشار حتی یکی از تلگرافات مذکور را در روزنامه‌ها نمی‌دهد و درمقابل مطالب تحریک‌آمیز علیه مقامات مذهبی را در روزنامه‌ها و در رادیو منتشر می‌کند و کاملاً نشان می‌دهد تصمیم به نابودی مقامات مذهبی در ایران گرفته شده است. این نامه‌ها و تلگرافات از روزی که **رادیو تهران** شروع به خواندن نامه‌ها و تلگرافات افراد به طرفداری از دولت نموده، شروع شده و به اصطلاح دست به یک عمل متقابل زده‌اند.» (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره ۱۱۵۱۴۱) همچنین بنا به اطلاعیه ساواک، وقتی در سی‌ام خرداد ۱۳۴۲ رژیم قصد آزادی آیت‌الله خمینی را داشت، وی اعلام کرد: «در صورتی از زندان خارج خواهم شد که بگذارند از **رادیو ایران** صحبت کنم و مطالبی درباره حوادث اخیر بگویم.» (همانجا، شماره ۷۹۵) براساس همین نگرش به رادیو بود که ساختمان این اداره کل یکی از اماکنی است که در روز پانزدهم خرداد مورد حمله تظاهرکنندگان قرار گرفت. (دهنوی، ۱۳۶۰: ۸۱)

تفضلی با همه تلاش‌هایش در جبهه تبلیغاتی رژیم در مقابله با مخالفت‌های روحانیان و مذهب‌یون، در هجدهم خردادماه ۱۳۴۲ از سرپرستی اداره کل انتشارات و تبلیغات برکنار گردید. ساواک در گزارش بیستم خردادماه از این اقدام استقبال کرد و از «حسن اثر فراوان» آن در «طبقات مختلف مردم» خبر داد. به پیشنهاد ساواک این کار بایستی درمورد افرادی چون دکتر ناتل خانلری، وزیر فرهنگ، رسول پرویزی، معاون نخست‌وزیر، دکتر خوشبین، وزیر مشاور، و بهنیا، وزیر دارایی، انجام می‌گردید. ساواک در این گزارش برای جلوگیری از وقایعی همچون قیام پانزدهم خرداد «رعایت احترام بیشتری نسبت به روحانیون روشنفکر و خوشنام نظیر راشد و کمره‌ای و استفاده از آنها» را لازم دانست و توصیه کرد «کلیه دستگاه‌های مسئول و همچنین جمعیت‌های زنان متتهای کوشش خود را به عمل آورند که در آینده مستمسکی به دست روحانیون نداده و با اقداماتی از قبیل دعوت هنرپیشگان

موجبات ناراحتی بیشتری را فراهم نساژند.» (قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد، ۱۳۸۶، ج ۳: ۱۸۷-۱۸۶)

اما نه توصیه ساواک توسط رژیم جدی گرفته شد و نه مذهبی‌ها را دیگر اعتقادی به رادیو بود. هرچند در برخی از مواقع همچون جنگ اعراب و اسرائیل، رژیم برای جلوگیری از تبلیغات مخالفان و **رادیو بغداد** سعی در مذهبی کردن برنامه‌های رادیو و جلب نظر مذهبیون داشت، اما این تظاهرها نتیجه‌ای در بر نداشت. حتی وقتی **رادیو ایران** دست همکاری به سوی آنان دراز کرد، دستش فشرده نگردید. چنانچه مطابق گزارش ساواک، وقتی رادیو ایران برای پخش سخنرانی‌های ناصر مکارم شیرازی در مسجد ارک به سال ۱۳۵۱ ابراز آمادگی کرد، او نپذیرفت. حتی طبق این گزارش، عبدالرضا حجازی به جهت سخنرانی‌اش در **رادیو ایران** مورد شماتت مذهبیون قرار گرفت. (آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره ۰۱۰۶۱۰۷۸)

سرکوب شدید قیام پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و بعدها تبعید رهبر نهضت به خارج از کشور در سیزدهم آبان‌ماه ۱۳۴۳، شاه را در موقعیت ویژه‌ای قرار داد؛ موقعیتی که او را از آن شاهی که خود را تابع افکار عمومی می‌دانست، به مرحله‌ای رساند که دیگر نه مذهبیون که حتی نزدیکترین افراد و گروه‌ها به او را به جرگه مخالفان سوق داد و در این سودا بود که تنها فرد شایسته برای رساندن ملت ایران به تمدن بزرگ است و بر این اساس به مرور حتی رجال کهنه‌کار از او بریدند و کنج عزلت گزیدند. توده‌های مذهبی هم که سال‌ها پیش، از او بریده بودند. دستگاه تبلیغاتی رژیم تا آن حد بی‌اعتبار شده بود که رادیوهای بیگانه منبع اطلاعاتی مردم بودند. گزارش ساواک در آخرین سال حیات رژیم - هجدهم خردادماه ۱۳۵۷- از قول یک سرباز مبتنی بر اینکه «در منظریه قم افسران ما اخبار **رادیو ایران** را گوش نمی‌دهند، زیرا همه معتقدند که **رادیو ایران** دروغ می‌گوید، همه اخبار **بی‌بی‌سی** را می‌گیرند»، نکته مهمی است که در ایران آن روزها فراگیر شده بود. نظریه مقام مسئول ساواک خود

گوشه‌ای دیگر از واقعیت آن روزهای ایران را باز می‌نمایاند: «موضوع گوش کردن به **رادیو بی‌بی‌سی** لندن در حوزه علمیه قم تقریباً همه‌گیر شده، ولی اینکه در یک سازمان ارتشی وسیله افسران چنین اقدامی صورت گیرد، آن هم به صورتی که سربازها مطلع شوند، موضوعی است حایز اهمیت که به هیچ وجه به مصلحت نمی‌باشد.» (همانجا، شماره ۰۰۲۶۶۰۴۰)

در نهایت، کارکنان رادیو تلویزیون ملی ایران نیز به گروه‌های مردم پیوستند و در کنار کارکنان صنعت نفت، بزرگترین اعتصاب را شکل دادند.

فرهنگ و رادیو

فرهنگ‌سازی رادیو

در روز چهارم اردیبهشت‌ماه ۱۳۱۹ رادیو افتتاح شد تا همچون یک «دستگاه آموزشی که برای پرورش افکار در رشته‌های مختلف دانش ایجاد شده، تعلیمات خود را بی‌واسطه و تأخیر به گوش شنوندگان» برساند. اگر همگان نتوانسته بودند از نعمت تعلیمات اجباری و رایگان با الزامی بودن آن در قانون اساسی بهره‌مند شوند، اما ایجادکنندگان رادیو داعیه‌دار بودند که از این «دستگاه آموزشی» «همگی یکسان و در یک زمان» بهره‌مند خواهند شد. در واقع این از آمال دولت پهلوی بود که از زبان احمد متین‌دفتری، نخست‌وزیر آن، به هنگام افتتاح رادیو بیان گردید. او در سخنان خود هدف از «تعلیمات گوناگون» رادیو را «بسط دانش و آسان کردن راه زندگی به زبان ساده» اعلام کرد؛ آموزشی که تمامی طبقات اجتماع را در بر می‌گرفت: «برای کشاورزان، آموزگار نیکو و [برای] بازرگانان، راهنمای بی‌غرض و برای اهل ذوق و دانش، مصاحب دانشمند است.» (اسنادی از تاریخچه...، ۱۳۷۹: ۲۰)

هرچند ایرانیان از سالیان پیش با غرب تعامل و مواجهه داشتند، اما توده‌ها همواره بر شیوه‌های رفتاری خود تکیه و تأکید داشتند. بر این مبنا، شیوه‌های زندگی و رفتاری تعداد محدودی که به نخبگان دولتی و فرهنگی اجتماع شهره بودند، مدرن بود. این وضعیت موجب شده بود که فرهنگ عمومی جامعه که آمیزه‌ای از ارزش‌ها، اعتقادات و آداب مشترک است، متفاوت از آنی باشد که نخبگان فکری در پی‌اش بودند. عدم تغییر در فرهنگ عمومی موجب عدم تغییر در مبادلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز می‌شد. جهان انسان ایرانی تابع همان سنت‌ها، عرف و باورهای مذهبی گذشته بود و این خود مانعی برای تغییر در این سطوح به حساب می‌آمد.

اما دوره پهلوی دوره‌ای متفاوت بود؛ اول اینکه جوانان بسیاری از طبقه متوسط جامعه به عنوان محصل به دیار فرنگ اعزام شدند تا علوم جدیده بیاموزند. امتیازی که تا پیش از این، طبقه ممتاز اعم از شاهزادگان و اشراف از آن برخوردار بودند. این اقدام موجب شد گستره تحصیل‌کردگان غرب گسترش یافته و به طبقه متوسط تسری یابد. همچنین ارتباط ایرانیان با مدرنیسم غربی مستقیماً از اروپا باشد. در حالی که در دوره قاجار بیشتر از طریق هند و عثمانی بود که یکی گرفتار استعمار و دیگری در چنبره استبداد قرار داشت. محصلان ایرانی بازگشته از اروپا خود استادان دانشگاه تهران شدند که در سال ۱۳۱۳ تأسیس گردید. با این همه، توده‌ها فارغ و برکنار از این تغییر و تحول بودند. با آن که از دوره مشروطه انجمن‌ها و مجامع فرهنگی بسیاری در کار فرهنگ‌سازی و تحول در فرهنگ عمومی جامعه بودند، اما حوزه اختیار و توان این انجمن‌ها محدود بود و نتایج اقداماتشان از برگزاری محافل و مراسم، چاپ کتاب و نشریه و ایجاد قرائتخانه فراتر نمی‌رفت. ناتوانی مالی نیز خود مزید بر علت بود که دست نیاز این انجمن‌ها در مقابل دولت گشاده و دراز باشد.

با گرایش دولت رضاشاهی به تمرکزگرایی فرهنگی در کنار دیگر جنبه‌ها (سیاسی، اقتصادی و نظامی) وظیفه تغییر و تحول فرهنگی نیز بر گردن دولت افتاد. از سال ۱۳۱۴ این وضعیت تشدید شد و نقطه اوج آن تشکیل سازمان پرورش افکار در سال ۱۳۱۷ است.

وظیفه سازمان مذکور، «پرورش و راهنمایی افکار عمومی» اعلام شد. سازمانی که می‌توان آن را نهادی برای ایجاد فرهنگ عمومی در عرصه‌های گوناگون دانست. هیئت مرکزی آن نیز چنین نقشی را تداعی می‌کند. هیئتی که از «نمایندگان دانشگاه، یک یا دو نفر از مدیران دبیرستان‌ها، رئیس آموزش سالمندان، رئیس اداره پیشاهنگی [و] رئیس اداره راهنمای نامه‌نگاری» تشکیل شده بود. حوزه وظایف سازمان پرورش افکار گسترده پیش‌بینی شده بود. برای تحقق این وظایف بایستی از ابزار گوناگون همچون «روزنامه‌ها، رساله‌ها، کتب کلاسیک و کتب عام‌المنفعه، سخنرانی عمومی، نمایش و سینما، رادیو، موسیقی و سرودهای میهنی» استفاده می‌کرد.

باتوجه به بی‌سوادی اکثریت جامعه و کمبود افراد نخبه و متخصص برای انتقال فرهنگ و هویت مورد نظر دولت به اضافه کمبود وسایل مواصلاتی برای انتقال تجهیزات آموزشی و فرهنگی به نقاط دوردست در میان تمامی ابزار و رسانه‌ها نقش و وظیفه رادیو مهم‌تر است؛ رسانه‌ای که در ایران هنوز پا به عرصه وجود ننهاده بود. از همین رو در اساسنامه سازمان، کمیسیونی به نام «کمیسیون رادیو» مأمور پیگیری تأسیس و راه‌اندازی رادیو پیش‌بینی گردید. در بند یازدهم اساسنامه در این باره آمده بود: «کمیسیون رادیو مأمور است برنامه جامعی تنظیم و به تصویب دولت برساند که به ترتیب منظمی اخبار و نطق‌ها و موسیقی و غیره برای پرورش افکار عمومی به وسیله رادیو پخش شود. در مراکز کشور بلندگوهایی در امکنه عمومی برای شنیدن رادیو نصب خواهد شد. کمیسیون رادیو باید فوراً شروع به کار نماید تا هنگام

دایرشدن دستگاه رادیو در تهران، برنامه شش ماه آن قبلاً آماده باشد.» (فرهنگ‌ستیزی در دوره رضاشاه، ۱۳۷۵:۲)

پخش عمومی برنامه‌های رادیو از دیگر دغدغه‌های کارگزاران دولت پهلوی بود. بر این اساس در اسفندماه ۱۳۱۸ در کمیسیون رادیو از تهیه فهرست شهرهای دارای برق خبر داده شد. همچنین در این کمیسیون تصمیم گرفته شد بلندگوهایی برای تعبیه در میادین «بزرگ» و «متوسط» شهرها تهیه شوند. باتوجه به اینکه شهرستان‌ها در ساعات شب از برق بهره‌مند بودند، قرار شد «قسمت‌های مفید و اساسی برنامه [رادیو] بین ساعت هفت و هشت و نیم» گذاشته شود (اسنادی از تاریخچه...، ۱۳۷۹:۶). این برنامه‌های مفید عبارت از «تاریخ و جغرافیای ایران، گفتار کشاورزی، ساز و آواز ایرانی، گفتار بهداشت و ورزش [و] اخبار به زبان فارسی» بود. (همان:۷)

بدین ترتیب رادیو همچون دیگر ابزار مدرن مانند دانشگاه و راه‌آهن به ایران راه یافت تا ذهنیت مدرن‌شدن را به افراد جامعه القا کند. بر این مبنا رادیو را نمی‌توان تنها یک ابزار مدرن تلقی کرد که این رسانه جدید شیوه‌های جدید زیستن و باورهای نو را بازتولید می‌کرد. ابزار مدرن حالتی دوگانه دارند، از یک سو مبتنی بر مدرنیته به معنای اندیشه نو هستند و از آن منتج شده‌اند. بر مبنای مدرنیته است که باورهای قدیم درباره امور گوناگون را نوسازی یا حتی نفی می‌کنند. موسیقی رادیو خود نمونه بارزی از این مسئله بود. رادیو موسیقی را به عرصه عمومی آورد؛ نکته‌ای که از جانب برخی از علمای شیعه دچار اشکال بود. از سوی دیگر ابزار مدرن، مدرنیته را به وجود می‌آورند. نقشی که رادیو در شکستن برخی از تابوهای جامعه داشت، موضوع مهمی است که نباید از آن غفلت کرد. به طوری که با آمدن رادیو، مبدأ ساعت رسمی کشور، ساعت اعلام‌شده توسط **رادیو تهران** گردید (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، ۲۹۳۰۰۶۸۳۲). در حالی که پیش از این وحدت رویه‌ای در ساعت رسمی وجود نداشت و شاید ساعت شرعی بیشتر

مورد توجه بود. رادیو در نظر آورندگان، وسیله‌ای برای تغییر تمامی شیوه‌ها و رویه‌های گذشته بود و برای تمامی طبقات سنی و جنسی با پایگاه اجتماعی مختلف برنامه داشت. تهیه گفتارهای گوناگون از گفتار تاریخ و جغرافیا تا گفتار کودکان، خانه‌داری، ورزش و کشاورزی خود نشان از چنین قصد و نیتی داشت.

گفتارهای رادیو بر مبنای ایدئولوژی پهلوی اول مبتنی بر ناسیونالیسم باستان‌گرا و تجدد بود که در مکتوب عیسی صدیق، رئیس اداره کل انتشارات و تبلیغات، با عنوان «آرمان ملی ایرانیان» آمده است. البته در مورد ناسیونالیسم باستان‌گرا گفتنی است و وجه کیش شخصیت نیز نمود داشت، به طوری که در تعریف اهداف «سیاسی و مدنی» گفتارهای رادیو آمده بود: «تقویت حس شاهدوستی و میهن‌پرستی و گوشزد کردن مفاخر ملی و باستانی برای استوار کردن بنیان وحدت ملی و رهبری مردم به اطاعت از قانون و کمک دولت». ناگفته پیداست که تمرکزگرایی یکی از اهدافی است که از این سیاست دنبال می‌شده است. حتی در تغییر شیوه زندگی و رفتار مدنی به این اصل توجه می‌شد. چنانچه درباره هدف گفتارهای رادیو راجع به بهداشت و ورزش، علاوه بر «آشنا کردن مردم به اصول بهداشت و تشویق به ورزش و مبارزه با بیماری‌های واگیر و جلوگیری از اعتیاد زیان‌آور» از «پرورش و بهبودی نژاد ایرانی» سخن گفته شده بود. توجه به «زبان و ادبیات ملی» بخش دیگری از اهداف گفتارها بود. همان‌گونه که آمد، در ایدئولوژی پهلوی، کیش شخصیت وجود داشت. از همین‌رو از لحاظ «بین‌المللی» در این گفتارها بایستی علاوه بر ذکر «مفاخر گذشته» از «پیشرفت‌های ایران» در عصر پهلوی و «آداب و آثار و ترقیات کشور شاهنشاهی» برای معرفی به کشورهای دیگر سخن گفته می‌شد. (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، شماره ۲۳۶)

چنین وظیفه‌ای برعهده افرادی نهاده شد که هرکدام در حوزه خود سرآمد و مؤسس بودند. از همین‌رو در تهیه گفتارهای رادیو صاحب‌نامانی چون

سعید نفیسی، عباس اقبال آشتیانی، حسین علی‌آبادی و فضل‌الله صبحی مهددی با این رسانه همکاری می‌کردند (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره ۱۱۹۰۰۰۳- کد ۷۱). همچنین دستورالعمل وزارت فرهنگ برای تهیه‌کنندگان گفتارها و الزام آنان به تهیه گفتارها «به فارسی روان ساده»، (آرشیو مرکز اسناد ریاست‌جمهوری، شماره ۷) می‌رساند که گفتارهای رادیو برای عموم مردم تهیه می‌شد و فهم عمومی مورد نظر بوده است. جالب این که با وجود نظارت وزارت پست و تلگراف و تلفن بر امور فنی رادیو، به موجب رأی هیئت مرکزی پرورش افکار، گفتارهای رادیو تحت نظارت وزارت فرهنگ بود (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره ۱۱۹۰۰۰۳- کد ۶۹). گفتارهای ادبی، تاریخی، جغرافیایی و خانه‌داری توسط وزارت فرهنگ تهیه می‌شد و تهیه دو گفتار بهداشت و کشاورزی برعهده وزارتخانه‌های مربوط بود (آرشیو مرکز اسناد ریاست‌جمهوری، شماره ۷). نکته مهم درباره گفتارهای رادیو آن که گفتارهای مذهبی را جایگاهی نبود و حتی از افرادی چون سیداحمد کسروی و حکمی‌زاده که ادعای پاکدینی و پالایش مذهب از خرافات داشتند، برای همکاری با رادیو دعوت نشد. می‌توان نتیجه‌گیری کرد که گفتمان مذهبی اعم از سستی و تجدیدنظرطلبانه آن در رادیوی رضاشاهی جایگاهی نداشت.

یک سال و چهار ماه از تأسیس رادیو در ایران گذشته بود که ایران اشغال و اندکی بعد، رضاشاه از ایران تبعید گردید. کمتر از پنج ماه پس از خروج رضاشاه، برنامه‌های مذهبی در رادیو اجرا شد و این بار رضاشاه خود به ممنوعیت‌های رادیو تبدیل گردید. علاوه بر این، متفقین در **رادیو تهران** برنامه‌های مختلف از جمله برنامه‌های فرهنگی داشتند. در این میان روس‌ها به برنامه‌های فرهنگی اهمیت بیشتری می‌دادند، چرا که آنان نفوذ فرهنگی را مقدمه تسلط سیاسی خود بر ایران می‌دیدند. به طوری که در زمینه‌سازی جدایی آذربایجان از ایران، دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد

جماهیر شوروی در فرمانی به میرجعفر باقروف، صدر کمیته مرکزی حزب در جمهوری آذربایجان، می‌نویسد: «... یک انجمن برای مناسبات فرهنگی میان ایران و جمهوری شوروی آذربایجان با هدف تقویت اقدامات فرهنگی و تبلیغاتی در آذربایجان جنوبی تأسیس کنید... برای جذب توده‌ها به جنبش جدایی طلب تأسیس یک انجمن دوستان آذربایجان شوروی را در تبریز با شعباتی در تمام مناطق آذربایجان جنوبی و گیلان لازم می‌دانیم.» (GAPPOD, AZR, fl, OP.89.d.90, 11, 4-5) رادیو تهران نیز یکی از ابزارهای بود که می‌توانست مطابق پیمان اتحاد متفقین با ایران در اختیار چنین اهدافی قرار بگیرد. خانه فرهنگ شوروی در تهران (وکس) در اواخر سال ۱۳۲۳ تقاضای دو فرصت نیم‌ساعته در هفته در رادیو داشت تا از این طریق به پخش داستان و ادبیات خردسالان اتحاد جماهیر شوروی برای کودکان ایرانی اقدام نماید؛ تقاضایی که با مخالفت مسئولان ایرانی مواجه شد و سرانجام روابط ایران و شوروی بر سر پخش برنامه‌های شوروی‌ها در رادیو بحرانی شد (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، شماره ۳۷۵). اما روس‌ها اقدامات فرهنگی خود را در آذربایجان پی گرفتند؛ اقدامی که با شکست فرقه دموکرات ناکام ماند.

زبان فارسی و هویت فرهنگی

زبان فارسی از آغاز تأسیس رادیو در ایران، جایگاه خاصی داشت. زبان فارسی عامل پیوند اقوام گوناگون ایرانی و نقطه اتصال آنان به گذشته تاریخی مشترک می‌باشد. همان‌گونه که آمد، از جمله وظایف رادیو تقویت بنیان‌های وحدت ملی بود و چه بنیانی مهم‌تر و تأثیرگذارتر از زبان فارسی. ترویج و حفظ زبان فارسی از نظر سیاست‌گزاران رادیو با «ترویج درست‌نویسی و درست‌گویی» آن امکان‌پذیر بود تا بتوان ایجاد «دل‌بستگی به زبان و ادبیات ملی» نمود. (همانجا، شماره ۲۳۶)

اهتمام به درست‌گویی در رادیو چندان بود که سعید نفیسی در استودیو رادیو حضور می‌یافت و واژگان اخبار به زبان فارسی را به گویندگان آموزش می‌داد (اسنادی از تاریخچه...، ۱۳۷۹:۳۲). تلفظ صحیح واژگان خارجی به فارسی هم از نظر دور نمانده و دکتر هوشیار، استاد دانشگاه که بر چند زبان خارجی مسلط بود و مهارت کافی در زبان فارسی داشت، به عنوان معاون رئیس اخبار رادیو منصوب گردید (همان:۳۲). حساسیت دولت در این باره را می‌توان از نامه احمد متین‌دفتری، نخست‌وزیر، به حکیمی، معاون کمیسیون رادیو، دریافت. او در نامه خود به تاریخ ۲۴ اردیبهشت‌ماه ۱۳۱۹ علاوه بر مکلف‌ساختن گویندگان رادیو به فراگیری تلفظ صحیح واژگان از سعید نفیسی، نوشت: «گویندگان شخصاً باید مراقب باشند که اگر تردیدی در طرز تلفظ واژه‌های خودی و بیگانه و مخصوصاً در تلفظ واژه‌های جغرافیایی و اسامی اشخاص دارند، قبل از وقت بپرسند و رفع اشتباه کنند...» در پایان نیز آنان را تهدید به خاتمه خدمتشان در رادیو در صورت عدم اصلاح کار خود نمود. (همان: ۳۴)

بر این مبنا بود که دولت نظارت بر کیفیت کار گویندگان را از وظایف وزارت پست و تلگراف و تلفن منتزع ساخت. باوجود آن‌که این وزارتخانه بر سایر امور و حتی حقوق کارکنان آن نظارت و دخالت داشت، علی‌منصور، نخست‌وزیر، در نامه ۲۳ اردیبهشت‌ماه ۱۳۲۰ خود به وزیر پست و تلگراف و تلفن مراقبت در «کار گویندگان و پرورش علمی» آنها را برعهده اداره کل انتشارات و تبلیغات تحت نظارت وزارت فرهنگ دانست. منصور در توجیه این کار نیز وزیر را به این نکته رهنمون ساخت: «رادیو مؤثرترین وسیله تبلیغ است و این قبیل اشتباهات در پشت دستگاه عملی است برخلاف منظور. اشتباه تلگرافی را می‌توان با برگ اصلاحی تصحیح نمود، ولی واژه ناروایی که در هوا پخش می‌شود، قابل ترمیم و اصلاح نیست.» (همان: ۱۶۲-۱۶۱)

اهمیت به درست‌گویی در رادیو همهٔ رسالت رسانهٔ رادیو نبود. لازم بود ترویج زبان فارسی با ایجاد جذابیت صورت پذیرد. این جذابیت‌ها بایستی از طرق مختلف و با احترام به خرده‌فرهنگ‌ها و اقوام گوناگون ایرانی انجام می‌شد.

ماجراهای آذربایجان زنگ خطری در عرصهٔ فرهنگ بود. هرچند از لحاظ سیاسی جداشدن پاره‌ای از خاک وطن، التهاب‌ها برانگیخت، اما در عرصهٔ فرهنگ هم تأثیرگذار بود. پس از پایان آن بود که چاره‌اندیشی‌ها در این باره آغاز شد. در دورهٔ رضاشاه، دولت به عنوان منشأ فرهنگ رسمی موجب تقابل فرهنگ پنهان مناطقی همچون آذربایجان گردید. فرهنگ رسمی از توجه به مسائلی چون باورهای مذهبی و فرهنگ‌های بومی غفلت کرده بود و همین مسئله موجب شد که بیگانگان و عوامل آنها فرهنگ بومی را در مقابل فرهنگ ملی قرار داده و حتی مخالفت با شاخصه‌هایی چون زبان فارسی را به عنوان یک اصل هویتی قرار دهند. در حالی که زبان فارسی در طول تاریخ هیچ‌گاه شاخصهٔ هویتی قومی خاص نبوده است. در ایران اقوام گوناگون اعم از آذری، بلوچ، ترکمن، گیلک، کرد، عرب، تالش، لر و... علاوه بر گویش خود از زبان فارسی برای پیوند با کل ایرانیان بهره برده‌اند. زبان فارسی نقطهٔ پیوند اقوام گوناگون و معرف فرهنگ ایرانی در طول تاریخ بوده است. از همین رو مخالفت با حکومت مرکزی توأم با مخالفت با این شاخصهٔ هویتی نبوده است. اتفاقی که در ماجرای آذربایجان افتاد، علاوه بر سیاست‌های بیگانه، حاصل سیاست تمرکزگرای فرهنگی رضاشاه و بی‌توجهی به فرهنگ بومی مناطق گوناگون ایران بود. بر این مبنا توجه به فرهنگ و زبان اقوام گوناگون ایرانی در سیاست‌های فرهنگی، جایگاه خاصی یافت تا آنجا که اولین ادارهٔ تبلیغات و انتشارات در آذربایجان تأسیس گردید (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره ۱۱۹۰۰۰۳- کد ۱۴۴). جالب این‌که در این زمان، ارتش هم از اقدامات تبلیغاتی و فرهنگی به جای اقدامات خشن و

نظامی حمایت و آن را توصیه می‌کرد. از جمله گزارش سرتپ دانشپور، رئیس شهربانی آذربایجان، به وزارت جنگ است که در آن راه‌های تبلیغاتی در منطقه آذربایجان توصیه شده است. نکته مهم این گزارش توجه به فرهنگ مذهبی مردم منطقه و ایجاد ارتباط با توده‌ها در نقاط دوردست می‌باشد. یکی از وسایل تبلیغی مورد توجه ارتش، رادیو بود: «تبلیغات به وسیله رادیو و سخنرانی‌ها و نقل مقالات جراید در رادیو و ایراد نطق‌های مهیج و مؤثر به وسیله بلندگوها و مطالب مربوط به وحدت ملی و تبلیغ مردم به حب وطن و نفرت از اجنبی و اجنبی‌پرستی.» (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، شماره ۲۳۷) حتی ارتش پیشنهاد می‌داد که رادیو برنامه‌هایی به زبان ترکمنی داشته باشد تا مانع از جذب قوم ترکمن به رادیوهای بیگانه شود. (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره ۱۱۹۰۰۰۳- کد ۱۴۰)

در واقع کارگزاران حکومتی دریافته بودند که با احترام به فرهنگ اقوام می‌توان از ایجاد فرهنگ پنهان و تقابل آن با فرهنگ رسمی جلوگیری کرد. براین اساس اداره انتشارات و تبلیغات آذربایجان همزمان برنامه به زبان فارسی و زبان آذری تهیه می‌کرد. ترویج زبان فارسی هم براساس علایق مذهبی و فرهنگی مردم منطقه انجام می‌شد. برنامه‌های **رادیو تبریز** در سال ۱۳۲۷ به جای آن که با گفتار آغاز شود، با ابیاتی از **شاهنامه** فردوسی و آهنگ مخصوص آن آغاز می‌شد. در بخش دوم هم قرائت کلام‌الله مجید همراه با ترجمه فارسی آغازگر برنامه‌ها به جای پخش اخبار بود (همانجا، همان، کد ۱۴۵). مسئولان **رادیو تبریز** به درستی دریافته بودند ترویج زبان فارسی و جذب توده‌ها به آن، از طریق علایق آنها میسر است. آذربایجان از زمان صفویه به عنوان مرکز تشیع شناخته شده و گفتمان مذهبی در آن قوی است. همچنین **شاهنامه** فردوسی همچون شناسنامه‌ای مشترک برای تمامی ایرانیان محسوب می‌شود. فردوسی فارغ از ایدئولوژی‌های جدید، تمامی طبقات ایرانی را به گذشته باستانی‌شان پیوند می‌دهد. در **شاهنامه** او می‌توان

توأمان نشانه‌ای از رستم و سهراب، علی و نبی و شاهان ایرانی یافت. برنامه‌سازان **رادیو تبریز** با ظرافت شروع برنامه‌ها را با **قرآن** و **شاهنامه** قرار داده بودند و اخبار و گفتار را به زبان آذری اجرا می‌کردند. همچنین همزمان با اخبار ترکی و کردی در رادیو سرّی که از جمهوری آذربایجان پخش می‌شد، اخبار به این دو زبان از **رادیو تبریز** پخش می‌گردید (همانجا، همان). این اقدام نه تنها حساسیتی را در برابر فرهنگ رسمی برنمی‌انگیخت، بلکه همراهی با آن را موجب می‌شد. وضعیت مذکور تحت تأثیر همان تحولی بود که در ناسیونالیسم ایرانی رخ داده بود.

رادیو و آموزش

رادیو تنها به آموزش شیوه‌های رفتاری مدرن اکتفا نداشت، بلکه زبان فارسی توسط این رسانه به اقوامی آموزش داده می‌شد که شاید سخن‌گفتن به این زبان را چون نوشتن به آن نمی‌دانستند. به طوری که در هنگام رسمیت‌یافتن زبان ترکی آذری برای ثبت اسناد توسط فرقهٔ دموکرات، بودند افرادی که با وجود سخن‌گفتن به ترکی، نوشتن به این زبان را نمی‌دانستند؛ چرا که زبان مکتوب و اداری، زبان فارسی بود.^۱ علاوه بر این آموزش بی‌سوادان و نوباوگان از جمله اموری بود که رادیو نسبت به آن اهتمام داشت.

آموزش الفبای فارسی یکی از مواردی بود که اگر رادیو موفق به انجام آن می‌شد، گام مهمی در جهت ریشه‌کنی بی‌سوادی در نقاط دوردست محسوب می‌گردید؛ کاری که بعدها سپاه دانش در انجام آن کوشید. این اقدام برای

۱. «اظهارنامه‌های مالیات بر درآمد را با ترکی پر کردیم؛ یعنی آقای مجتهدی که زحمات آن را قبول نمود ایشان مطالب لازم را از من پرسیده و با ترکی در جاهای مخصوص نوشتند. در محضر کمال‌آقا هم سندی را که تنظیم شده بود، نماینده از روی دفتر بلند می‌خواند تا محرر در دفتر بنویسد؛ آن هم با ترکی نوشته شده بود. این دو مورد تجربهٔ امروز من بود از رسمیت زبان ترکی آذربایجانی.» نک عبدالله مجتهدی، بحران آذربایجان، ص ۸۹

اولین بار در زمان دولت دکتر محمد مصدق در آبان‌ماه ۱۳۳۱ به صورت آزمایشی انجام شد. این پروژه با همکاری اداره کل انتشارات و تبلیغات و اداره تبلیغات وزارت فرهنگ در روستای کهریزک به صورت مطالعاتی انجام گردید. در پروژه آزمایشی از بلندگو به عنوان بدیل رادیو استفاده شد و افراد مورد بررسی، کشاورزان و روستائیان بی‌سواد منطقه بودند. گزارش ناظران از «نتیجه خوب و رضایت‌بخش» پروژه حکایت داشت. به اعتقاد مجریان و ناظران پروژه، با تأمین رادیو روستاها و استفاده از «یک یا دو راهنمای باسواد» که می‌توانستند از همان باسوادان ده باشند، اجرای این پروژه به صورت گسترده در ایران امکان‌پذیر بود. تهیه و انتشار کتاب مخصوص برای این نوع آموزش از دیگر مواردی بود که توسط تهیه‌کنندگان گزارش مورد تأکید قرار گرفت. حتی اداره کل انتشارات و تبلیغات به الزامات بومی و محلی توجه داشت و در گزارش آمده بود: «اداره کل انتشارات و تبلیغات در نظر گرفته است در نقاطی مانند لرستان و کردستان و آذربایجان و غیره که زبان فارسی چنان که باید میان روستائیان رایج نیست، فرستنده‌های محلی دروس و مواد برنامه تعلیمات روستایی را که از رادیو تهران به فارسی ادا می‌شود، به زبان محلی تبدیل و تعلیم کنند تا سکنه این نقاط نیز از نتیجه مساعی که در این باب بذل می‌شود، محروم نمانند.» (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره ۱۰۸۰۰۰۷-۱ کد ۲۵۵۵)

با وجود آن‌که یادداشت دفتر نخست‌وزیر از مذاکرات علی‌اصغر بشیرفره‌مند، مدیرکل انتشارات و تبلیغات، با نخست‌وزیر خبر می‌دهد (همانجا، همان)، اما از اجرای این پروژه اطلاعی در دست نیست. با توجه به رفتاری‌های دولت مصدق در بحران‌های داخلی و خارجی، به نظر می‌رسد این پروژه در زمان دولت وی به سرانجامی نرسید. بودجه قابل ملاحظه‌ای که وزارت فرهنگ برای چاپ یکصد هزار جلد کتاب تقاضا می‌کرد (همانجا، همان)، خود نیز مزید بر علت بود که در آن بحبوحه مشکلات سیاسی و

اقتصادی، این طرح به فراموشی سپرده شود. اما هفده سال بعد در سال ۱۳۴۸ این طرح نه در مورد آموزش الفبا که در باره آموزش زبان فارسی به ایرانیان عرب‌زبان به اجرا درآمد. (اسنادی از صورتجلسات...، ج ۲: ۶۸۸)

یکی دیگر از عرصه‌های فعالیت رادیو، تعلیم و تربیت کودکان بود. در واقع قصه‌های دوران کودکی برای افراد یک ملت گذشته‌ای مشترک محسوب می‌شود. ایرانی‌ها از هر قوم و زبانی قصه‌هایی در کودکی شنیده‌اند که این قصه‌ها به آنان با دیگر افراد ملت هویتی مشترک می‌بخشند. علاوه بر این طریقه‌ای برای آموزش فرهنگ و ادبیات ملی به کودکان است: «قصه، اطفال ما را به این آب و خاک دلبسته می‌کند و محبت به وطن را در جان و دل آنان می‌رویاند و زنده نگه می‌دارد، به مدد قصه و از راه گوش، نوباوگان با چند هزار کلمه آشنا و مأنوس می‌شوند و پیش از رفتن به دبستان جمله‌سازی ساده و سخن‌گفتن بی‌پیرایه و شیرین را بی‌رنج و تعب می‌آموزند، هوش و حافظه آنان به کار می‌افتد، قدرت تخیلشان قوی و زاینده می‌شود، با دنیای خارج ارتباط پیدا می‌کنند، درباره روابط بین اشیاء و اشخاص به تفکر می‌پردازند، ذهنشان به حرکت افتاده، کنجکاوی پیدا می‌کند.» (یادنامه سیدابوالقاسم انجوی شیرازی، ۱۳۸۱: ۲۶)

رادیو از همان آغاز تأسیس، گفتاری مخصوص آنان داشت. فضل‌الله صبحی مهتدی، گوینده گفتار کودکان یا به قول امروز قصه کودکان بود. صبحی تنها یک گوینده صرف نبود. او در خانواده‌ای بهایی متولد شد و از خویشاوندان دور حسینعلی بها بود. وی اهل شعر و ادب بود تا آنجا که کاتب عبدالبهاء شد. اما بعدها از این فرقه رویگردان شد و در رد آن مطالبی نوشت. صبحی مهتدی آموزگار بود و شاید براساس علقه و پیشه‌اش بود که در رادیو تهران اجرای برنامه کودک را برعهده گرفت.^۱ اولین گفتار کودکان

۱. درباره این برهه از زندگی صبحی مهتدی نک خاطرات زندگی صبحی و تاریخ بایبگری

دو روز پس از افتتاح رادیو با نام «عمو ماندگار» اجرا شد (آرین پور، ۱۳۸۲: ۴۶۲). او برنامه خود را با گفتن «بچه‌ها سلام» آغاز می‌کرد و پس از آن «اشعار مولانا را در مایه افشاری» می‌خواند. قصه برای کودکان بخش دیگر برنامه صبحی بود. او از دوستان صادق هدایت بود و در پاتوق او و دوستانش در قنادی فردوسی شرکت می‌کرد؛ پاتوقی که افرادی چون بزرگ علوی، مجتبی مینوی، حسن قائمیان، رحمت الهی و حسین بهزاد-میناتورست- در آن حضور داشتند. گویا صبحی در آغاز کارش در رادیو از آموزه‌های صادق هدایت بهره می‌گرفته است و حتی به توصیه او به قصه‌گویی در رادیو پرداخته است.^۱ (خطیبی، ۱۳۸۵: ۳۱۶)

اهمیت کار صبحی در این بود که او سعی کرد ادبیات عامه را برای کودکان و نوجوانان جمع‌آوری کند، درحالی که قبل از وی صادق هدایت به جمع‌آوری و تحقیق در زمینه ادبیات عامه یا فولکلور پرداخته بود. صبحی برای این کار نیز از رادیو بهره گرفت. بر این اساس از رادیو فراخوان عمومی داد تا مردم قصه‌های شفاهی زاد و بوم خود را مکتوب کرده و برای او بفرستند؛ دعوتی که اجابت شد و صبحی از آن قصه‌ها گفت و نوشت (آرین پور، ۱۳۸۲: ۴۶۳). با این کار، صبحی در زمینه ادبیات کودکان سرآمد گردید و کتاب‌هایی در این زمینه منتشر ساخت. از جمله این آثار می‌توان به **افسانه‌ها در دو جلد (۱۳۲۵-۱۳۲۴) حاج ملازلفعلی (۱۳۲۶)**، **داستان‌های ملل**

و بهاییگری، به کوشش و مقدمه سیدهدادی خسروشاهی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران،

۱۳۸۶

۱. در مورد این جمع، سعید نفیسی از افراد دیگری نام می‌برد: «مسعود فرزاد و بزرگ علوی و دکتر پرویز ناتل خانلری و مرحوم صادق هدایت که نام آنها را ادبای اربعه گذاشته بودند. نک خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی به روایت سعید نفیسی، به کوشش علیرضا اعتصام، مرکز، تهران، ۱۳۸۱، ص ۳۹۰»

(۱۳۲۷)، **افسانه‌های کهن** در دو جلد (۱۳۲۸-۱۳۳۱) و **عمونوروز** (۱۳۳۹) اشاره کرد (همان: ۴۶۳). با انتشار کتاب **افسانه‌ها**، صبحی شهرتی جهانی یافت. **رادیو لندن** در برنامه فارسی خود درباره آن بحث کرد و کتابخانه معروف لندن در مسکو، نامه تقدیر و تشویق برای نویسنده نوشت. (همان: ۴۶۳)

شیوه‌ای که صبحی در قصه‌گویی برای کودکان به میراث گذاشت، بعد از او ادامه یافت. با وجود آن که افراد بسیاری در رادیو به قصه‌گویی پرداختند، اما نام صبحی و تألیف آثاری در این حوزه توسط وی همچنان بر ادبیات کودکان سایه افکنده است. از آنجا که صبحی تحت تأثیر هدایت به قصه‌گویی در رادیو پرداخت و این اقدام در زمان خاصی آغاز شد، می‌توان قصه‌گویی صبحی را تلاش برای معرفی هویت و پیشینه ایرانی به کودکان از طریق قصه‌های گذشتگان دانست؛ کاری که روس‌ها سعی داشتند با قصه‌گویی در رادیو بکنند و کودکان ایرانی را شیفته فرهنگ خود بنمایند.

خدمات صبحی تنها منحصر به قصه‌گویی نبود، بلکه او در تعلیم و تربیت کودکان می‌کوشید. به گفته دکتر عبدالحسین نوایی، او به همراه صبحی مهدی و ذبیح‌الله بهروز جلسات هفتگی در روزهای سه‌شنبه داشته‌اند که در بعضی از این جلسات به بحث درباره الفبا و آموزش آن به کودکان می‌پرداخته‌اند. ذبیح‌الله بهروز توانسته بود روشی برای تدریس به کودکان کر و لال ابداع کند (خاطرات دکتر عبدالحسین نوایی در مصاحبه با نگارنده). همچنین زمانی که مدیرکل فنی وزارت فرهنگ در اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۵ برای او تقاضای «یک قطعه نشان درجه ۳ سپاس» کرد، دلیل آن را سعی صبحی «در ارشاد و راهنمایی اطفال و دانش‌آموزان» بویژه تلاش او «در بازگشت جوانان فراری به کانون خانوادگی خود» اعلام نمود. البته در روز کودک، ۲۲ اسفندماه ۱۳۳۵، به او نشان درجه دو سپاس اعطا گردید (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره ۲۹۷- کد ۱۱۷/۷/۱۴). یک بار دیگر هم در اواخر عمرش و زمانی که به بیماری سرطان مغز مبتلا بود، به پیشنهاد نصرت‌الله

معینان، سرپرست رادیو، به پاس اجرای برنامه‌هایش در رادیو و تألیفاتش نشان درجه یک سپاس دریافت کرد. (همانجا، همان)

در واقع صبحی مهدی با وجود آن که خود ازدواج نکرده بود و فرزندی نداشت، عمر خود را وقف کودکان کرده بود. چنانچه او مبدع قصه کودکان در رادیو بود و پس از مرگش، استاد جلال همایی در این باره سرود:

«گفت بس افسانه تا در خواب رفت خفتنی کش تا ابد نبود قیام
از سلام بچه‌ها، بریست لب شد روان زی جنت دارالسلام
از زبان پاک فرزندان او می‌رسد بر گوش او اینک پیام
کای پدر، ای قصه‌گوی مهربان از چه ناگه لب فروبستی بکام»

رادیو به جز برنامه‌های صبحی مهدی از طرق گوناگون به آموزش کودکان و نوجوانان نظر داشت. از جمله در سال ۱۳۳۴ وزارت فرهنگ با همکاری اداره تبلیغات و انتشارات درصدد تهیه برنامه‌هایی برای دانش‌آموزان برآمد. در این مورد اداره تبلیغات و انتشارات وزارت فرهنگ یک طرح پیشنهادی تهیه و به وزارتخانه متبوع خود ارائه کرد. در طرح مذکور، زمان برنامه‌های فرهنگی رادیو در «ساعات درس» پیشنهاد گردیده بود. از آنجا که در آن زمان هنوز رژیم پیوند خود را با مذهب‌یون نگسسته بود و گفتمان مذهبی در برنامه‌های رادیو جایگاهی داشت، شروع برنامه‌ها با «تلاوت کلام‌الله مجید» در آغاز برنامه و سپس ارائه «مطالب سودمند اخلاقی و علمی و مذهبی» پیش‌بینی گردیده بود.

اداره تبلیغات برای علاقه‌مندی دانش‌آموزان به گفتارهای مزبور پیشنهاد کرده بود: «موضوع انشاء از سخنرانی‌ها و مطالب گفته‌شده رادیویی انتخاب شده که دانش‌آموزان در موقع اجرای برنامه کاملاً به گفته‌ها توجه داشته باشند.» همچنین قرار شد شورای عالی تبلیغات برای نظارت بر این برنامه‌ها تشکیل شود (همانجا، شماره ۲۹۷۰۳۳۷۱۶). از مکاتبات وزارت فرهنگ

برمی‌آید که برنامه رادیویی فرهنگ قبلاً هفته‌ای دوبار در بخش صبح رادیو اجرا و پخش می‌شده و در این سال قرار بوده به صورت روزانه پخش شود. بر این اساس، وزارت فرهنگ در ابلاغی از «کلیه رؤسای آموزشگاه‌ها و دبیران و آموزگاران» دعوت کرد در زمینه «ایراد سخنرانی‌های علمی، ادبی، اخلاقی، مذهبی، سرود و موسیقی» به این برنامه کمک نمایند. حتی وزارتخانه به یاریگران، وعده جایزه داد (همانجا، شماره ۲۹۷- کد ۳/۲۶/۹۰). برنامه مذکور، **صدای فرهنگ** نام گرفت و در دو قسمت «گفتار» و «آهنگ» تنظیم شده بود. گفتارها می‌بایستی «آموزشی» بوده، ولی نه به آن شکل مرسوم که دروس مدارس ارائه می‌شدند و می‌شوند. در توصیف گفتارها آمده بود «ساده، روان، مفرح [و] آموزنده» باشند و «باید طوری تهیه و اجرا شود که شنوندگان احساس قصد تعلیم و درس نمایند». (همانجا، شماره ۲۹۷۰۳۸۸۱۴) در بخشنامه‌ای دیگر به تاریخ سی‌ام آذرماه ۱۳۳۴ بر تنوع گفتارها و رعایت «فهم و ذوق دانش‌آموزان» تأکید شده بود. بخش آهنگ نیز به خود دانش‌آموزان واگذار گردیده بود که نوازندگی و خوانندگی را برعهده بگیرند. در این قسمت نمایش‌هایی با مضامین «اخلاقی و آموزشی» همراه با موسیقی توسط دانش‌آموزان اجرا می‌گردید (همانجا، شماره ۲۹۷۰۳۳۷۱۶).

صدای فرهنگ را با توجه به مخاطبان آن می‌توان پرشونده‌ترین برنامه **رادیو تهران** دانست که به گزارش احمد مهران، مدیرکل فنی وزارت فرهنگ، بیش از یک میلیون دانش‌آموز در سراسر کشور از آن استفاده می‌کرده‌اند. (همانجا، همان)

صدای فرهنگ بسیار کاراتر از سیستم آموزشی وزارت فرهنگ می‌توانست سیاست‌های رژیم را دنبال کند. در گستره مدارس و مراکز آموزشی سراسر کشور معلمان بسیار با سلايق و عقاید مختلف به تعلیم و تربیت دانش‌آموزان مشغول بودند. هرچند با بازرسی‌های گوناگون، روند فعالیت آنان کنترل می‌شد، اما این کنترل نمی‌توانست چندان جزئی باشد که

معلمان چه بگویند و چه اهدافی را دنبال کنند. از همین رو به نظر می‌رسد پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رژیم در نظر داشته با اجرای برنامه‌های **صدای فرهنگ** این بخش عظیم اجتماع را تحت تأثیر آموزه‌های مورد نظر خود قرار دهد. به یاد آوریم در این دوره احزاب سیاسی با شاخه‌های دانش‌آموزی خود فعالیت گسترده‌ای هرچند مخفی داشتند. نهضت مقاومت ملی با هدف ادامه‌دادن راه مصدق در میان دانش‌آموزان نفوذ فراوان داشت و بسیاری از فعالان شاخه دانش‌آموزی آن، مبارزان سیاسی سال‌های بعد گردیدند. بر این اساس می‌توان **صدای فرهنگ** را علاوه بر جنبه‌های آموزشی آن، یک برنامه تبلیغی برای تأمین سیاست‌های رژیم دانست. جایگاه گفتارهای مذهبی در **صدای فرهنگ** و پیشنهاد وزارت فرهنگ مبنی بر اعزام وعاظ و خطبا به شهرستان‌ها و نقاط دورافتاده برای ارشاد دانش‌آموزان (همانجا، همان) را می‌توان به استفاده از گفتمان مذهبی درمقابل گفتمان نیروهای مخالف در جامعه‌ای با اکثریت مذهبی تعبیر کرد.

برنامه فرهنگ مردم

«رادیو دشمن لهجه‌های محلی است... اولین ابتکار ما این بود که از همین سلاح - که دشمن لهجه‌ها و فولکلور است - به سود فولکلور استفاده کنیم و این سلاح همان رادیو است. چه، رادیو همان‌گونه که وسیله‌ای جهت یک‌شکل شدن فرهنگ است، می‌تواند سخنگوی خوبی برای فولکلور محلی و منطقه‌ای باشد.» (یادنامه سیدابوالقاسم انجوی شیرازی، ۱۳۸۱: ۳۰۲)

سیدابوالقاسم انجوی شیرازی قبل از آنکه رادیو را برای ترویج تلاش‌ها و دانسته‌های خود درباره فرهنگ عامه قرار دهد، سالها پیش از طریق انتشار کتاب‌هایی در این موضوع کوشیده بود. اما رادیو از تأثیرگذاری بیشتری برخوردار بود و همان‌گونه که در بالا از قول خود او آمد، این رادیو بود که با جایگزینی فرهنگ و لهجه یکسان، به جنگ تعدد فرهنگ‌ها و لهجه‌ها رفته

بود. البته انجوی در جمع‌آوری فولکلور اقوام ایرانی میراث‌دار صادق هدایت است. هدایت را می‌توان نخستین گردآورنده فولکلور در ایران دانست. او از دوران دانش‌آموزی به گردآوری قصه‌ها و حکایت‌های کهن این سرزمین پرداخت و برای پی‌بردن به اخلاق و عادات مردمان کوچه و بازار به هر کوی و برزنی به‌ویژه «نقاط دوردست جنوب شهر» سرک کشید. در این جست‌وجوها موفق شد «افسانه‌ها، ترانه‌ها و متل‌ها و تمثیل‌های رایج مردم ساده» را از زبان خود آنها بشنود. حاصل این تلاش، کتاب **اوسانه** بود که در سال ۱۳۱۰ منتشر ساخت و دو سال بعد کتاب **نیرنگستان** را به رشته تحریر درآورد. **اوسانه** که همان **افسانه** است دفتر کوچکی مشتمل بر ۳۶ صفحه است که «ترانه‌های کودکان، مادران، دایگان (لالایی‌ها)، ترانه‌هایی که بچه‌ها هنگام بازی می‌خوانند، بازی‌ها، رمزها و ترانه‌های مخصوص عقد و عروسی» در آن گرد آمده است.

از دیباچه‌ای که هدایت بر **اوسانه** نوشته، نگاه او را به تجدد و خطری که از آن متوجه فرهنگ بومی می‌شود، می‌توان دریافت. هدایت پندارها و افسانه‌های پیشینیان را مایه وحدت ملی می‌دانسته است و فراموشی آنها را مایه تأسف: «ایران روبه تجدد می‌رود... و آنچه قدیمی است، منسوخ و متروک می‌گردد؛ تنها چیزی که در این تغییرات مایه تأسف است فراموش شدن و از بین رفتن دسته‌ای از افسانه‌ها، قصه‌ها، پندارها و ترانه‌های ملی است که از پیشینیان به یادگار مانده و تنها در سینه‌ها محفوظ است... برخی از آنها به اندازه‌ای خوب و دلچسب است که نه تنها در یک شهر یا یک ولایت رواج دارد، بلکه در سرتاسر ایران، در ده‌کوره‌ها و همچنین در شهرهای بزرگ به زبان‌های بومی با تغییر جزئی خوانده می‌شود...» (هدایت، ۱۳۸۳: ۳۲۴-۳۲۳)

هدایت این دانش عوام را روح ملی می‌دانست که بر فرهنگ یک سرزمین حاکم است، از این رو حفظ آن را بر خود واجب می‌دانست؛ کهنه‌میراثی که

از راه آن می‌شود به عمق باورهای یک ملت پی برد. بر این اساس در سال ۱۳۱۸ هنگامی که در اداره مجله موسیقی اشتغال داشت، در یک فراخوان عمومی از مردم سراسر ایران خواست نمونه‌های فرهنگ و ادب زادبوم خود را برای او ارسال کنند. پس از این اقدام، در مقاله‌ای با عنوان «ترانه‌های عامیانه» که در شماره‌های ششم و هفتم دوره اول مجله موسیقی منتشر شد، نوشت: «این ترانه‌ها، آوازاها، متل‌ها و افسانه‌ها نماینده روح ملت می‌باشد و از طبقات مردمان گمنام بی‌سواد گرفته می‌شود، صدای درونی هر ملتی است. سند توده‌شناسی براساس آثار زنده است که در حافظه مردم باقی مانده و توده عوام نگهبان این گنجینه می‌باشد، و برای به‌دست‌آوردن این هنر ابتدایی در گذشته و آنچه تاکنون برجا مانده است، باید به آنها مراجعه شود.» (همان: ۳۸۷-۳۸۶)

در همان سالی که هدایت از مردمان سراسر کشور خواست از فرهنگ و ادب دیار خود برای او بنویسند، بین او و جوانی به نام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی دیداری روی داد (یادنامه سید ابوالقاسم انجوی شیرازی: ۲۲۹). انجوی همان قدر که دلبسته هدایت بود، به فرهنگ عامه دلبستگی داشت و شاید دلبستگی به هدایت را به جهت دلبستگی به فرهنگ مردم ایران در دل داشت: «صادق خان یکی از خدمتگزاران واقعی فرهنگ ایران است. صادق اولین کسی است که دست به گردآوری فرهنگ مردم زده است، اگرچه پیش از او یکی دو نفر روسی پیشتر از صادق، کتابی و مقالاتی درباره تصنیف‌های عامیانه و متداول دوره قاجار نوشته‌اند، اما کار آنها مثل کار صادق خان صورت علمی ندارد. من امیدوارم بتوانم دنباله‌رو و شاگرد خوبی برای صادق خان باشم...» (همان: ۵۴)

انجوی در جمع‌آوری فرهنگ عامه نه تنها به فرهنگ ایرانی دلبستگی داشت که ملی‌گرایی او در تعریف «غیر» معنا می‌شد. او شیفتگی و دلدادگی برخی از روشنفکران ایرانی به فرهنگ غرب را گام اول انحطاط فرهنگی این

کشور می‌دانست؛ روشنفکرانی که از دیار فرنگ سوغات ظاهرگرایی مدرن را آوردند: «... مجذوب نظامات و ظواهر آنجا شدند. آنها برگشتند و فکر کردند این لباس ماست که باعث عقب‌ماندگی مان شده، بنابراین، لباس‌های خود را تغییر دادند. آنها فکر کردند قوانین اروپایی همان چیزی است که مردم ما به آن نیاز دارند، اما به امکانات محلی فکر نکردند، بنابراین قوانین را عیناً کپی کردند و می‌دانید که چه اتفاقی افتاد.» (همان: ۲۸۶) در حالی که این «غیر» در ملی‌گرایی صادق هدایت عرب بود. بر این اساس، انجوی شیرازی تصمیم گرفت با یکی از سوغات غرب به مقابله با فرهنگ آن برود. او خود در مصاحبه‌ای که در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی با نشریه **ادبستان** کرده، تهیه برنامه **فرهنگ مردم** را واکنشی به رفتار فرهنگی و سیاسی رژیم پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بیان می‌کند؛ رفتاری که دایرمدار «آمریکایی‌مآب‌شدن ایران و آمریکایی‌مآب‌ساختن جامعه ایران» بود. تنها راه مقابله با چنین رفتاری هم زنده‌کردن روح مردم از طریق سازها، آواها، لالایی‌ها، سور و سوگ و مراسم ملی و مذهبی‌شان بود؛ کاری که نه سیاسی بود و نه مقاومت و مخالفتی برمی‌انگیخت (همان: ۳۳۹). در واقع بومی‌گرایی پاسخی فرهنگی به استعمار محسوب می‌شود. با این نحلّه فکری دایرمداری غرب به چالش کشیده می‌شود و به اعتقاد مهرزاد بروجردی، «منتقدان شهاب کمان خویش را به سوی زبان، مفاهیم و مفروضات علوم اجتماعی غرب که داعیه جهانشمولی داشتند، نشانه رفتند.» (بروجردی، ۱۳۷۷: ۳۴) هرچند که بومی‌گرایی خود محصول عصر مدرن بود که «آدمی را به اصالت توجه می‌دهد.» (همان: ۳۵) بر این مبنا، انجوی شیرازی پیشنهاد تهیه برنامه‌ای در جهت معرفی فرهنگ مردم به رادیو داد. اما از آنجا که او در دوره جوانی مدتی عضو حزب توده بود و چندی هم رنج تبعید به تن خریده بود، قرار شد برنامه با اسم مستعار «نجوا» تهیه شود تا به تصویب شورای نویسندگان رادیو برسد. یک سالی مقدمات کار انجام شد و در اوایل سال ۱۳۴۰ اولین

برنامه فرهنگ مردم از طریق رادیو به خانه‌های مردم راه یافت. در ابتدا، برنامه به مدت نیم‌ساعت و آن هم ماهی یک بار پخش می‌شد. اما استقبال مردم از آن چندان بود که به هر پانزده روز یک بار و سپس به دو هفته یک بار تغییر یافت (یادنامه سیدابوالقاسم انجوی شیرازی: ۳۴۰). بعدها رونق کار برنامه به آنجا رسید که انجوی شیرازی هفته‌ای یک بار مهمان خانه‌های مردم شد. به گفته انجوی، مخالفت‌ها و طعنه‌هایی هم در مقابله با برنامه بود؛ مخالفانی که در بیان او، «درس خوانده‌ها و جوانان متجدد» بودند: «حتی نامه می‌نوشتند و طعنه می‌زدند که تو مرتجعی و می‌خواهی لوله‌نگ و چادرچاقچور عَلم کنی.» با این همه، افرادی چون دکتر محمد معین و محمد پروین گنابادی مشوق او بودند. (همان: ۳۴۰)

انجوی نه تنها افرادی چون نصرالله یگانه، ولی‌الله درودیان، علی‌اکبر جباری‌نیا، علی‌اکبر عبدالرشیدی، حسن پناهیان، محمود ظریفیان و ... را به همکاری برگزید، بلکه از مردم خواست که آداب و رسوم زادبوم خود را برای برنامه ارسال نمایند. انجوی شیرازی توانست از طریق رادیو گنجینه‌ای عظیم از فرهنگ عامه فراهم آورد. او در مصاحبه‌ای با *مجله فردوسی* دربارهٔ ارجحیت رادیو بر دیگر شیوه‌های جمع‌آوری فولکلور می‌گوید: «اگر بخواهیم فولکلور ایران را از طریق [فرستادن] افراد معینی به شهرها و روستاها جمع‌آوری کنیم، دو اشکال وجود خواهد داشت: اول اینکه چون گردآورنده اهل محل نیست، باتوجه به خصوصیات کلی مردم، آنچه بشنود و به او بگویند، نمی‌تواند مأخذ قرار گیرد، چون به هر حال غریبه است، مردم به او اعتماد کافی نخواهند داشت. دیگر اینکه چون مملکت روبه تغییر است، با این سرعت، فرصت کافی برای اینکه واحد به واحد مطالعه شود، دردست نیست. ما با شوق‌انگیزی در اهالی محل توانسته‌ایم با پانصد هزار سند فولکلور یک مخزنی از اسناد جمع کنیم. همین قدر بگویم که اگر امروز می‌خواستیم شروع به جمع‌کردن این اسناد کنیم، حتماً نیمی از آن فراموش

شده بود. بنابراین به اتکای تجربه پانزده ساله ام می توانم بگویم که در اوضاع و احوال فعلی تنها دستگاهی که برای حفظ و گردآوری فولکلور ایران و تعلیم و آموزش گردآوری صلاحیت دارد، همین سازمان رادیو تلویزیون ملی است که با کمک امواج رادیویی و تلویزیونی با مردم ارتباط دائم دارد.» (همان: ۲۸۳) تلاش های انجوی با اجرای برنامه **فرهنگ مردم** بدانجا رسید که بیش از چهار هزار نفر با آموزه های او به جمع آوری اسناد فولکلوری در ایران پرداختند.

انجوی شیرازی در مصاحبه با **ادبستان**، واکنش مدیرکل رادیو با تهیه برنامه ای درباره فرهنگ عامه را سرد بیان می کند (همان: ۳۳۹) اگر این سخن انجوی و دیگر سخن او را که برنامه **فرهنگ مردم** واکنشی به آمریکایی مآب شدن جامعه ایرانی بوده است، حمل بر صحت کنیم، اما شواهد حاکی از آن است سالها بعد که محمدرضا شاه با انقلاب سفید درصد حذف طبقات دیگر همچون روحانیان و اشراف زمیندار از راهبری توده ها بود، رژیم بی میل به ایجاد یک ایدئولوژی مبتنی بر ناسیونالیسم بیگانه ستیز نبود. فارغ از ادعایی بودن یا نبودن جنبه بیگانه ستیزی این ناسیونالیسم، رژیم سعی داشت مخالفان خود را به بیگانگان منتسب سازد و توجه به ارزش های بومی می توانست آن را در تعریف «غیر» معنا ببخشد. ایدئولوژی جدید شاه که بعدها در حزب رستاخیز ملت ایران تجلی یافت، مبتنی بر ناسیونالیسمی بود که تلفیقی از باستانگرایی، توجه به اسلام و اخذ ابزار مدرن غرب به همراه تقبیح دموکراسی غربی بود. در گفت و گوهای شاه و امیراسدالله علم به مواردی بسیار برمی خوریم که شاه به تقبیح آمریکایی ها پرداخته است. به عنوان نمونه در گفت و گوی اول خرداد ۱۳۵۴ در واکنش به ترور دو مستشار آمریکایی، هر دو، این اتفاق را پاسخی به سؤالات و انتقادات خبرنگاران آمریکایی درباره اعدام مخالفان از منظر دموکراسی غربی قلمداد می کنند (علم، ۱۳۸۵، ج ۵: ۷۸-۷۷) یا در جای دیگری به علم سفارش می کند که به

سناتور کندی تأکید کند که ایران نمی‌تواند به آمریکایی‌ها تکیه نماید، زیرا نمونه آن را در ویتنام مشاهده کرده است (همان: ۸۷).^۱ این تنفر و تقبیح در جامعه نیز نمود داشت، چنانچه وقتی در شهریورماه ۱۳۴۵ سلسله‌مقالاتی تحت عنوان «ماساچوستی» مبنی بر تقبیح آمریکایی‌مآبان در **مجله تهران مصور** به چاپ رسید، مورد استقبال ساواک قرار گرفت تا آنجا که تهیه فیلمی از آن را مناسب دانست. در گزارش ساواک در این باره آمده است: «امروز همان تنفیری که در دوره نخست‌وزیری مصدق، مردم از انگلیسی‌ها داشتند، همان روحیه در مردم علیه آمریکایی‌ها به وجود آمده است. تیراژ **مجله تهران مصور** به علت درج مطالب و مقالات ضدآمریکایی بالا رفته و این امر نموداری از افکار عمومی مردم نسبت به دیپلماسی آمریکایی می‌باشد.» (مطبوعات عصر پهلوی، ۱۳۷۹: ۴۴-۴۳) علاوه بر این، شاه احتیاج داشت برای مقابله با مخالفان خود، از ملی‌گرایی و رهبری خود در پیشبرد ملت ایران برای رسیدن به اهدافش سخن بگوید. به طور کلی ناسیونالیسم شاه در تعریف «غیر» اعم از بیگانه و خودی معنا می‌یافت؛ چراکه این خودی‌ها همچون مصدق و توده‌ای‌ها بایستی ملوک می‌شدند و حتی مذهبیون به رهبری آیت‌الله خمینی به پیوند با این دو در خیانت به مملکت متهم می‌گردیدند. بر این اساس ناسیونالیسم مردم ایران به رهبری شاه، ناسیونالیسم مثبت خوانده شد و مصدق و هوادارانش را ناسیونالیست منفی خواندند (خاطرات جهانگیر تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۰۶). مذهبیون هم به ارتجاع سیاه متصف شدند تا هم‌پیمانانی برای توده‌ای‌ها با صفت ارتجاع سرخ باشند.

۱. در یادداشت‌های علم از گفت‌وگوهای او با شاه می‌توان عباراتی چون «آمریکایی‌ها خیلی خر هستند» (ص ۱۵۸) یا «این قدرها آمریکایی‌ها باهوش نیستند» (ص ۷۸) موارد متعددی مشاهده کرد که حاکی از تنفر بدون شناخت وی از آمریکا به عنوان نماد غرب است.

درواقع بدون نیت خوانی سیدابوالقاسم انجوی شیرازی، باید گفت توجه به مسائلی چون فرهنگ بومی و ملی در راستای بازتولید ایدئولوژی جدید رژیم پس از انقلاب سفید وجود داشت. چنانچه بنیاد فرهنگ ایران به ریاست دکتر پرویز ناتل خانلری به جمع‌آوری و حفظ میراث فرهنگی ایران پرداخت، دکتر احسان نراقی در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی با چاپ کتاب‌های **غربت غرب**، **آنچه خود داشت** و **طمع خام** به تئوریزه کردن آن همت گماشت. احمد فردید نیز در مصاحبه‌های تلویزیونی‌اش با علیرضا میبیدی به تقبیح غرب پرداخت. در واقع رژیم پس از انقلاب سفید با توجه به حذف طبقات مهمی چون روحانیان و مالکان درصدد ایجاد ارتباط با توده‌ها و اکثریت روستائیان بود. بخش مهمی از روشنفکران سالها پیش در قالب نیروهای جبهه ملی و چپ از رژیم بریده بودند. حزب رستاخیز ملت ایران را می‌توان نماد این ایدئولوژی دانست. حزب، شاه را با اتکا به فره ایزدی و سفارش الهی مبنی بر «اطیعوالله و اطیعوالرسول و اولوالامر منکم» شایسته شاهی می‌دانست (کنگره فوق‌العاده حزب رستاخیز ملت ایران، بی‌تا: ۱۲) و استعمار را به عنوان دشمن ذاتی دین و اعتقادات مذهبی معرفی می‌کرد (همان: ۲۳). بر این مبنا حزب رستاخیز خود را پایبند به اصول مذهبی می‌دانست و مخالفان رژیم سلطنتی را به مخالفت با مذهب متهم می‌ساخت. از سوی دیگر «آموزش سیاسی» حزب، به تقویت «تعلق خاطر افراد... به ایران و فرهنگ آن که محتوای نظام شاهنشاهی» است، خود را مکلف می‌دید (همان: ۲۰). در واقع بومی‌گرایی مورد اعتنای رژیم، ایجاد ذهنیت جمعی در تحکیم استبداد شاهی بود و حزب رستاخیز سعی در ایجاد آن داشت. گویا اجبار در عضویت حزب رستاخیز هم در حکم سرکوب فردیت لیبرالیستی غرب بود. بر این اساس روشنفکران به صفت بومی‌ستیزی نواخته می‌شدند، چنانچه محمود جعفریان، معاون سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، در کنگره فوق‌العاده حزب رستاخیز در تعریف روشنفکر گفت: «روشنفکر کسی است

که از وطنش جدا شده باشد، روشنفکر کسی است که وطنش را مسخره کند. روشنفکر کسی است که کالای وطنش را کالای وطنی بنامد. روشنفکر کسی است که بگوید ملت من لایق نیست. روشنفکر کسی است که بگوید صنایع ما به نتیجه نمی‌رسد و ما همه چیزمان را از دست داده‌ایم. روشنفکر کسی است که اعتماد به نفس را در مردم نابود کند.» (همان)

ایدئولوژی جدید محمدرضاشاه برخلاف ایدئولوژی سلطنت پدرش گرفتار تناقض بود. رضاشاه لااقل تکلیف خود را در قبال نیروهای مذهبی و چپ می‌دانست. اما محمدرضاشاه از یک سو مذهب‌یون را به صفت «ارتجاع سیاه» می‌نواخت و از سوی دیگر اعتقاد خویش به مسائل خرافی مذهب را به رخ مخالفان مذهبی می‌کشید. همچنین به نمادهای ایران باستان چندان افتخار و اعتنا می‌کرد که تا تغییر تاریخ رسمی کشور از هجری شمسی به شاهنشاهی پیش رفت. انقلاب سفید و اصلاحات ارضی هم در پاسخ چپ‌ها بود، در حالی که عدم اجرای صحیح این سیاست موجب گردید چون بومرنگی به سوی رژیم بازگردد و به ضد خود تبدیل شود. طنز کار هم در این بود که بیشتر افرادی که خواسته یا ناخواسته ملاط این ایدئولوژی را فراهم می‌آوردند، سابقه حضور در حزب توده یا سمپاتی با آن را داشتند. احسان نراقی، پرویز ناتل خانلری، جهانگیر فضل‌ی، ابوالقاسم انجوی شیرازی، رسول پرویزی و ... همه در این ویژگی اشتراک داشتند. شعار بیگانه‌ستیزی نیز بیشتر توهم توطئه بود تا یک اعتقاد؛ زیرا تظاهر به آداب غربی چندان بود که مخالفان مذهبی در مخالفت‌هایشان به آن استناد می‌جستند. آثار برجسته معماری این دوره نیز نشان از چنین تلفیقی داشت، برخلاف آثار معماری دوره رضاشاه که سعی در الگوبرداری از معماری ایران باستان داشتند، آثاری چون بنای تئاتر شهر و میدان شهید (آزادی فعلی) تلفیقی از دوره باستان، اسلام و مدرن بودند. موضع محمدرضاشاه در برابر غرب دلدادگی و وازدگی بود. او در توهم رسیدن به تمدن بزرگی بود که تنها

خود را شایسته رهبری آن می‌دانست. نهایت، انقلابی که علیه رژیم وی به پیروزی رسید، واجد همان ویژگی‌هایی بود که او سودا و ادعای آن را داشت.

شعر و موسیقی در رادیو

پیشینه تاریخی

شعر و موسیقی بازتاب و برآیند اوضاع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی یک جامعه است. این دو مقوله علاوه بر آن که شخصیت روانی افراد را بازتاب می‌دهند، از گرایش‌های فکری، طبقاتی و اجتماعی نیز حکایت دارند. به تبع آن جامعه که از افراد انسانی تشکیل شده، از همین قاعده پیروی می‌کند. شعر و موسیقی ایرانی حیات پرماجرایی را گذرانده و آنچه امروز میراث‌دار آن هستیم، در واقع روند و کارنامه‌ای از روزگار ایرانیان در طول تاریخ است. به طوری که رواج نوع و آلت خاصی از موسیقی یا سبک شعری خاصی در دوره‌هایی از وضعیت جامعه تأثیر پذیرفته‌اند.

از موسیقی ایرانی در دوره باستان اطلاع چندانی در دست نیست، اما همان اطلاعات اندک از تأثیرپذیری شعر و موسیقی از روابط سیاسی و اجتماعی حکایت دارد. شعر ایرانی به روزگار زرتشت می‌رسد و سرودهای مذهبی ایرانیان به نام «گاتاها» نشانه آن است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۵۶۸). اما در مورد موسیقی تا زمان اشکانیان اطلاع چندانی وجود ندارد. پارت‌ها که قومی جنگجو و خشن بودند، از موسیقی خشنی برخوردار بوده و نی و تنبور

آلت موسیقی‌شان بود (پیرنیا، ۱۳۸۲:۲۳۵۸). برخلاف اشکانیان شعر و موسیقی در دوره ساسانیان پیشرفت قابل توجهی داشت تا آنجا که شعر هجایی و منظوم سروده می‌شد و فن موسیقی نیز در زمان خسرو پرویز به جایگاه شایسته‌ای دست یافت. ناگفته پیداست که در دنیای قدیم فنونی از این دست ممتاز محسوب می‌شد و در اختیار حکومت قرار داشت. به اعتقاد ادوارد براون، «نمی‌توان تردید کرد که تالارها و کاخ‌های ساسانی از ساز و آواز سراینندگان بی‌بهره نبوده و بلاشبهه در دوره اسلامی نیز حداقل انعکاسی داشته است، زیرا هر اندازه عروض و قوافی در نظم جدید فارسی به سبک عربی درآمده باشد، پاره‌ای اقسام شعر فارسی، از جمله رباعی و مثنوی به حکم ظواهر امر، مخصوص خود ایران است.» (براون به نقل از شفیع کدکنی: ۵۶۸) بر این اساس، موسیقی دانان برجسته‌ای همچون باربذ، نکیسا، بامشاد و رامتین در دربار خسرو پرویز رشد کرده و از مواهب حکومت او برخوردار بودند (پیرنیا و اقبال، ۱۳۷۰:۲۷۷). به نظر می‌رسد این وضعیت تاحدی تحت تأثیر شخصیت خسرو پرویز قرار داشته است؛ پادشاهی که در ادبیات بزمی و رزمی پارسی نیز جایگاه خاصی دارد. به گفته محققان، در این دوره اشعاری به نام خسروانیات وجود داشته است. جلال‌الدین همایی درباره این‌گونه از شعر و موسیقی می‌نویسد: «به اتفاق مورخین و فرهنگ‌نویسان و ادبا و دانشمندان این لحن که گاهی از آن به خسروی و کیخسروی تعبیر می‌شود، نثر مسجعی بوده است در مدح خسرو از مصنفات باربذ که با لحن و غنای مخصوصی خوانده می‌شده است.» (همایی به نقل از شفیع کدکنی: ۵۷۰)

پس از اسلام، ایرانیان تا مدت‌ها زبان علم و هنر را فرو گذاشته و با زبان شمشیر با اعراب مسلمان سخن می‌گفتند، اما پس از دو قرن، زبان به سخن گشوده و با تأسیس سلسله‌های ایرانی طاهریان و سامانیان در تعلیم و ترویج دانش و هنر کوشیدند. در این میان در زمینه موسیقی آثار نظری بسیاری

توسط فارابی، ابن سینا، صفی‌الدین ارموی، قطب‌الدین شیرازی و عبدالقادر مراغه‌ای به رشتهٔ تحریر درآمد. آیا در این دوره‌ها نوازندگانی هم بوده‌اند که همچون عالمان موسیقی سرآمد باشند؟ چندان دانستنی در این باره موجود نیست. اما دور از ذهن نیست که در اختلاط ایرانیان با دیگر اقوام تازه‌مسلمان و اعراب فاتح برخی از آلات و شیوه‌های نوازندگی رواج یافته باشد. نوع موسیقی هم تأثیرپذیری‌های خود را از اوضاع سیاسی و اجتماعی داشته است؛ اوضاعی که بی‌شبهت به شرحی نبود که مولانا از زبان نی حکایت می‌کند. قوم ایرانی گرفتار تهاجم اقوام گوناگون بود. تعصبات و درگیری‌های فرقه‌ای هم چندان بود که علاوه بر موانع بر سر راه اهل هنر، شور و شوقی برای پیشبرد هنر موسیقی باقی نمی‌گذاشت. موسیقی منحصر به بزم طبقات مختلف شد و «مطرب» اصطلاحی بود که برای نوازندگان انتخاب گردید که به اعتقاد روح‌الله خالقی، این امر در نتیجهٔ افتادن هنر موسیقی به دست مردمان بی‌سواد بود که «از آن استفادهٔ مطربی» می‌کردند. (خالقی، ۱۳۵۳، ج ۱: ۱۴)

صفویه که وحدت و ثباتی در کشور ایجاد کردند، سلطنت خود را بر پایهٔ ایدئولوژی مذهبی بنا نهادند. حکایت محتشم کاشانی و شاه طهماسب اول صفوی می‌تواند نمایانگر هنر و ادبیات این دوره باشد. روایت اسکندرییگ ترکمان از آن حکایت بدین شرح است: «مولانا محتشم کاشی قصیدهٔ غرا در مدح آن حضرت [شاه طهماسب] و قصیدهٔ دیگر در مدح مخدرهٔ زمان، شهزاده پریخان خانم، به نظم آورده، از کاشان فرستاده بود به وسیلهٔ شهزادهٔ مذکور معروض گشت. شاه جنت‌مکان فرمودند که من راضی نیستم که شعرا زبان به مدح و ثنای من آلائند. قصاید در شأن حضرت شاه ولایت‌پناه و ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام بگویند. صله اول از ارواح مقدسهٔ حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند...»

چنین نگاهی به شعرا از سوی شاه صفوی بدان جهت بود که این طبقه را «از صلحا و زمرهٔ اتقیا» نمی‌دانست (ترکمان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۷۸). باتوجه به

چنین نگاهی به شعر و ادبیات، وضع موسیقی مشخص است. بی‌جهت نبود که ادبیات مذهبی رونق گرفت و در هنر، شبیه‌خوانی یا تعزیه رواج یافت. با این همه، در دوره صفویه نوازندگان چیره‌دستی همچون حافظ احمد قزوینی، حافظ جلاجل باخرزی، حافظ مظفر قمی، حافظ هاشم قزوینی، میرزا محمد کمانچه‌ای، استاد محمد مؤمن، استاد شهسوار چهارتاری، استاد شمس شترغوی ورامینی، استاد معصوم کمانچه‌ای، استاد سلطان محمد طنپوره‌ای، میرزا حسین طنپوره‌ای و استاد سلطان محمد چنگی شهره بودند. (خالقی، ۱۳۵۳، ج ۱: ۱۵)

در دوره‌های بعد اهل طرب وضعیت مناسبی نداشتند و شاید به جهت موانع عرفی و شرعی بود که یهودیان و ارامنه جزو عمله‌جات طرب بودند (همان، ج ۱: ۱۷-۱۶). در واقع موسیقی نه به عنوان یک هنر و علم که برای بزم و شادی بود. بر این اساس نوازندگان را مطرب می‌گفتند و اگر بختی داشتند و در دربار به خدمت مشغول بودند، به عنوان «عمله طرب خاصه» شناخته می‌شدند (همان، ج ۱: ۲۱۱) مطربانی که برای مهمانی، عقد و عروسی، شیرینی‌خواران و ختنه‌سوران دعوت می‌شدند و بیشتر به حرکات نمایشی توأم با آواز و موسیقی می‌پرداختند. (شهری، ۱۳۸۳، ج ۲: ۵۲)

البته موسیقی نظامی وضعیتی متفاوت داشت. در دوره ناصرالدین‌شاه قاجار در مدرسه دارالفنون شعبه موزیک تأسیس شد و یک فرانسوی به نام لومر به همراه گوار اتریشی اداره آن را به عهده داشتند. از این زمان کلمه «موزیک» برای موسیقی نظامی به کار می‌رفت (خالقی، ۱۳۵۳، ج ۱: ۲۱۱). همزمان با این، اولین کتاب **تئوری موسیقی** که درس‌های لومر بود، توسط اکبرخان نقاش‌باشی تحریر و چاپ شد (همان، ج ۱: ۲۱۳). لومر که توسط ناصرالدین‌شاه به لقب موزیکانچی‌باشی مفتخر شده بود (همان، ج ۱: ۲۱۶)، اولین نسل نوازندگان تحصیل‌کرده ایرانی را تربیت کرد. شعبه موزیک مدرسه دارالفنون در سال ۱۲۹۷ به سازمان وزارت معارف ملحق شد و به «مدرسه

موزیک» تغییر نام یافت (همان، ج ۱: ۲۳۳). بعدها در دوره سلطنت رضاشاه و تقویت نظامی‌گری در کشور، مدرسه موزیک به وزارت جنگ منتقل شد.

(اسنادی از موسیقی، تئاتر و سینما در ایران، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۲)

اما انقلاب مشروطه تحولی در موسیقی ایرانی بود. اجرای کنسرت توسط انجمن‌های ادبی و فرهنگی موجب شد که موسیقی جنبه‌ای عمومی‌تر یابد. همچنین با توجه به توده‌گرایی انقلاب مشروطه، یکی از راه‌های همراه کردن توده‌ها با آرمان‌های مشروطه، موسیقی و اجرای کنسرت بود. اشعار شاعران انقلابی در این کنسرت‌ها اجرا می‌شد و شاید بتوان گفت عارف قزوینی شهرت خود را مرهون کنسرت‌هایش است. عارف در جریان جمهوری خواهی رضاخانی کنسرت‌های پرشوری در حمایت از آن برگزار کرد. در واقع به هنگام قدرت‌گیری رضاخان و تلاش او برای رسیدن به سلطنت، شاعران و ترانه‌سرایان پا به پای سیاستمداران و روزنامه‌نگاران در جبهه موافق یا مخالف او قرار داشتند. عارف اگر حامی رضاخان بود، بهار، عشقی و کوهی کرمانی در مخالفت با او نغمه ساز می‌کردند.

با به سلطنت رسیدن رضاشاه، موسیقی از اهمیت فراوانی در سیاست‌های فرهنگی برخوردار شد. دولت خود برگزارکننده کنسرت گردید؛ چرا که هنر اعم از نمایش و موسیقی می‌توانست نقش مهمی در ترویج ایدئولوژی رژیم مبتنی بر ناسیونالیسم باستانگرا و تجدد غربی داشته باشد. بر این اساس، مدرسه موزیک جایگاه خاصی یافت و برای اداره بهتر آن علینقی وزیر به ریاست آن برگزیده شد (همان، ج ۱: ۲۵-۲۴). علینقی خان هم استادانی چون روح‌الله خالقی، علی‌اکبرخان شهنازی (همان، ج ۱: ۲۸) و عبدالعلی‌خان وزیری (همان، ج ۱: ۵۵) را که به اصول علمی موسیقی آشنا بودند، به استخدام مدرسه درآورد. آنچه در سیاست دولت رضاشاه قابل توجه است، تشویق دانش‌آموزان برای ادامه تحصیل در مدرسه عالی موسیقی است. در واقع دولت درصدد بود که نگاه جامعه به موسیقی را تغییر داده تا دیگر اهالی

هنر موسیقی نه به عنوان مطرب و عملجات طرب که به عنوان هنرمندان دانشمند در این عرصه شناخته شوند. از همین رو محصلان مدرسه عالی به عنوان معلمان سرود مدارس ابتدایی با هزینه ایاب و ذهاب از امتیاز تدریس بهره‌مند شدند (همان، ج ۱: ۹۷). بعدها وزارت معارف در بخشنامه‌ای به تاریخ ششم اردیبهشت‌ماه ۱۳۱۵ به ریاست هنرستان موسیقی (مدرسه عالی سابق) اعلام کرد که در تبلیغ تحصیل در این هنرستان بکوشد و محصلان بدانند که «پس از ختم تحصیلات با درجه آموزگاری موسیقی، مستخدم رسمی دولت» می‌شوند (همان، ج ۱: ۱۲۱). همچنین وزارت معارف تأکید بر ثبت‌نام شاگردان «خوش‌قریحه و باذوق» داشت (همان، ج ۱: ۱۲۴) با جایگزینی هنرستان موسیقی، غلامحسین مین‌باشیان به ریاست آن برگزیده شد و برای افتتاح آن و ثبت‌نام دانش‌آموزان در روزنامه‌های ایران و اطلاعات اعلام رسمی داد. (همان، ج ۱: ۱۳۴)

سیاست اصلی دولت در عمومی‌ساختن هنر موسیقی در جامعه بود؛ کاری که با تحصیل عده محدودی در هنرستان موسیقی میسر نبود. از همین رو در مهرماه ۱۳۱۷ بنابه فرمان رضاشاه تأسیس اداره‌ای با عنوان «اداره موسیقی کشور» به منظور «تغییر موسیقی کشور و برقرارنمودن اساس آن بر روی اصول و قواعد و گام‌های موسیقی غربی» اعلام گردید. اداره‌ای که علاوه بر «ساختن و انتشار قطعات موسیقی و سرود و تألیف کتاب‌ها» با «تأسیس مجله موسیقی و نشر مقالات و تشکیل کنسرت‌ها و نمایش و مجالس سخنرانی» بایستی در عمومی‌کردن موسیقی در جامعه می‌کوشید (همان، ج ۱: ۱۵۹-۱۵۸). عمومی‌شدن فرهنگ موسیقی همان نکته‌ای بود که مذهبیون نسبت به آن حساسیت داشتند. این سخن حاج‌شیخ عبدالکریم حائری یزدی به حاکم قم که «از صوت گرامافون در قهوه‌خانه‌ها جلوگیری شود، لکن در خانه‌ها عیبی ندارد» (همان، ج ۱: ۳۸)، حاکی از همین نگرانی است؛ امری که در سالهای تمرکزگرایی فرهنگی رژیم رضاشاه به سرعت در حال انجام بود.

علاوه بر این تغییر موسیقی ایرانی به سمت موسیقی غربی نکته مهمی است که در راستای ورود تجدد غربی به تمامی عرصه‌ها انجام می‌گرفت. بر این اساس با تأسیس سازمان پرورش افکار در دی‌ماه ۱۳۱۷، موسیقی نیز در «پرورش و راهنمایی افکار عمومی» جایگاه خاصی داشت. کمیسیونی با این نام به ریاست غلامحسین مین‌باشیان در این سازمان وجود داشت. کمیسیون موسیقی وظیفه داشت «در اصلاح موسیقی کشور به وسیله ترویج موسیقی علمی اهتمام نماید که با ایجاد آهنگ‌های مهیج و سرودهای میهنی و نوارهای فرح‌انگیز، روح نشاط و کار و کوشش را در مردم تقویت نماید.» (فرهنگ‌ستیزی در دوره رضاشاه، ۱۳۷۵: ۳-۲) راهنمایی افکار عمومی و پرورش آنان در جهت ناسیونالیسم و تجدد دو مقوله مهمی است که در تمامی سیاست‌های فرهنگی پهلوی اول پی گرفته می‌شد و موسیقی نیز از این حیث مستثنا نبود.

شعر فارسی نیز از مشروطه دچار تحول شد. استفاده شعرا از مفاهیم سیاسی و اجتماعی، شعر را به صحنه اجتماع کشاند. از این زمان بود که ترانه‌ها و تصنیف‌ها بر زبان مردمان کوچه و بازار جاری گشت. اشعاری که نه در ستایش جلال و جبروت شاهان و زیبایی رخ یار و معشوق که در توصیف اوضاع زمان بود. از لحاظ قالب و مضمون شعری نیز ساده و بی‌تکلف بودند و به سادگی ادا می‌شدند. گویندگان این دوره به جز ملک‌الشعرا بهار اکثراً بی‌نام و نشان‌هایی چون همان مردمان کوچه و بازار بودند که از طریق اشعارشان نامی یافتند. سیداشرف‌الدین قزوینی (نسیم شمال) نمونه برجسته‌ای از این دسته شعراست.

برخورد با غرب، در شعر فارسی نیز تأثیر گذاشت. در دی‌ماه ۱۲۹۴ انجمنی ادبی به نام «جرگه ادبی» یا «جرگه دانشوری» تشکیل شد. انجمن مذکور مرام خود را «ترویج معانی جدید در لباس شعر و نشر قدیم و شناساندن موازین فصاحت و حدود انقلاب ادبی و لزوم احترام آثار فصحای

متقدم و ضرورت اقتباس محاسن نشر اروپایی» اعلام کرد. جرگه ادبی، دانشکده نام گرفت و نظامنامه آن که در سال ۱۲۹۶ مورد تجدیدنظر قرار گرفت، «تجدیدنظر در طرز و رویه ادبیات ایران» را مورد تأکید قرار داد. (آرین پور، ۱۳۸۲: ۵۷۳-۵۷۲)

چند سال بعد شاعری به نام علی اسفندیاری معروف به نیما یوشیج بخشی از منظومه خود به نام «قصه رنگ پریده» را در روزنامه قرن بیستم میرزاده عشقی منتشر ساخت. نیما یوشیج در شعر از شیوه قدما عدول کرد و شیوه‌ای نو برگزید. از همین رو اشعارش برای چاپ در نشریات ادبی با مقاومت و ممانعت رو به رو گردید (همان: ۵۸۱). استقبال میرزاده عشقی از اشعار نیما علاوه بر دوستی، به جهت سالها اقامت او در ترکیه و آشنایی با این تازگی‌ها بود (همان: ۵۸۷). نیما یوشیج با توجه به آشنایی‌اش با زبان و ادبیات فرانسه توانست قالبی نو برای شعر فارسی ایجاد کند و این کار در حالی صورت گرفت که او شعرگفتن به شیوه قدما را نیز نیک می‌دانست. نیما در سال ۱۳۱۷ با تأسیس **مجله موسیقی**، به عضویت هیئت تحریریه آن درآمد و از همکاران صادق هدایت و غلامحسین مین‌باشیان گردید. او در این مجله به انتشار سلسله مقالات خود تحت عنوان «ارزش احساسات» و برخی از آثار خود در حوزه شعر نو دست زد (همان: ۵۹۸). به اعتقاد شفیع کدکنی، «نیما شعر فارسی را به نظام و موسیقی نزدیک‌تر کرد. شعر نیما - با همه کوتاهی و بلندی مصراع‌هایش به‌ویژه در دو دهه آخر عمرش، در غالب موارد - به موسیقی نزدیک‌تر از نظم سروش اصفهانی یا قآنی است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۲۳)

بدین ترتیب در آستانه تأسیس رادیو، شعر و موسیقی ایران تحولی مهم را از سر گذرانده بود؛ تحولی که می‌توانست از طریق رسانه جدید ابعاد گسترده‌تری یابد.

شعر و موسیقی در رادیو رضاشاهی

تأسیس رادیو می‌توانست تحکیم همان اندیشه‌ای باشد که می‌خواست فرهنگ موسیقی را در ایران عمومی کند. موسیقی دیگر نه در مجالس عروسی و شادی یا در قهوه‌خانه‌ها برای سرگرمی که به عنوان امری روزمره و عمومی درمی‌آمد.

برنامه‌های موسیقی روز افتتاح رادیو به هنرآموزان هنرستان عالی موسیقی و استادان اداره موسیقی سپرده شد. غلامحسین مین‌باشیان هم نظارت بر کار آنان داشت. ساز و آوازی که نوازندگان در روز چهارم اردیبهشت ۱۳۱۹ اجرا کردند، نه برای طرب و شادی که درصدد القای اندیشه و ایدئولوژی سلطنت پهلوی بود. سرودهای «ستایش شاه»، «مهر شاه» و «کوشش» و موسیقی غربی به صورت زنده در این روز اجرا شدند (اسنادی از تاریخچه...، ۱۳۷۹: ۲۳):

سرودهایی که بر ناسیونالیسم با محوریت شاه‌پرستی تأکید داشتند. موسیقی غربی هم در میان برنامه‌های رادیو جایگاه ویژه‌ای داشت و وجه دیگر ایدئولوژی پهلوی مبتنی بر مدرنیسم را پوشش می‌داد. بخش موسیقی رادیو وظیفه داشت در زمینه «موسیقی ایرانی، موسیقی غربی، موسیقی صفحه، برنامه مخصوص خردسالان و نمایش‌های مخصوص رادیو» موسیقی تهیه و تنظیم کند. مسئولان رادیو هم بایستی با پیشنهاد این بخش به استخدام «هنرپیشگان و نوازندگان و خوانندگان» اقدام می‌کردند. (همان: ۱۲۲)

موسیقی ایرانی رادیو چند هدف ایدئولوژی پهلوی اول را تأمین می‌کرد: اول اینکه فرهنگ موسیقی را در توده‌های ایران تعمیم می‌بخشید. دوم، آرمان‌ها و اهداف رژیم از طریق موسیقی به مردم القاء می‌گردید. سومین نکته آن بود که ایرانیان خارج از کشور را با فرهنگ سرزمین آباء و اجدادی‌شان پیوند می‌داد. شعر و موسیقی بهترین وسیله پیوند افراد با گذشته و ایجاد حس نوستالژیک در آنان می‌باشند. گزارش سفارت ایران در بغداد، یک ماه پس از افتتاح رادیو، حکایت از استقبال ایرانیان مقیم عراق از بخش موسیقی

ایرانی دارد: «موزیک ایرانی در اهالی بغداد چه از ایرانی و چه از اعراب تأثیر فوق‌العاده دارد و یکی از ایرانیان کاظمین نقل می‌کرد در موقعی که **رادیو تهران** مشغول نواختن موزیک ایران[ی] بوده، اضافه بر مردمانی که در قهوه‌خانه نشسته بودند، عده[ای] دیگر از عابران جلوی درب قهوه‌خانه تجمع نموده و حتی بعضی‌ها برای استماع روی زمین و در وسط کوچه نشسته بودند.» بر همین اساس کارگزار ایرانی توصیه می‌کرد «موزیک ایرانی را بیشتر نمایند.» (همان: ۹۲)

با انحلال کمیسیون رادیو سازمان پرورش افکار و واگذاری امور رادیو به اداره کل انتشارات و تبلیغات و ریاست عیسی صدیق اعلم بر آن، شعر و موسیقی رادیو از منظری دیگر مورد توجه قرار گرفت. به اعتقاد عیسی صدیق، «اگر بر بخش موسیقی ایرانی افزوده شود، توجه مردم بیشتر جلب خواهد شد و رغبت زیادی نسبت به رادیو ابراز خواهند داشت.» او در نظر داشت میان موسیقی ایرانی رادیو با ادبیات کهن پارسی پیوند ایجاد کند، از همین رو همراهی متن **شاهنامه** و **مثنوی معنوی** با موسیقی را در نظر داشت. البته شیوه‌های بومی موسیقی چون بختیاری‌ها و قشقایی‌ها نیز مورد توجه او بود (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره ۲۹۱- کد ۱۴/۲۵/۲). او حتی مواد نه‌گانه‌ای به عنوان مشی برنامه‌های رادیو از جمله شعر و موسیقی آن تنظیم کرد که بر مواردی چون «تقویت حس شاه‌دوستی و میهن‌پرستی و گوشزد کردن مفاخر ملی و باستانی» تأکید داشت. (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، شماره ۲۳۳۶)

اقدامات اداره کل انتشارات و تبلیغات با مخالفت اداره موسیقی کشور مواجه شد. این اداره مداخلات اداره کل مزبور در موسیقی را «مخالف انتظامات» و «موجب گسیخته‌شدن رشته امور و بی‌نظمی» می‌دانست. به اعتقاد اداره موسیقی، نوازندگان درجه دو با دستمزد هنگفت توسط اداره کل انتشارات و تبلیغات استخدام شده بودند که موجب اختلال در کار گردیده بود

(اسنادی از تاریخچه ...، ۱۳۷۹: ۱۶۵-۱۶۴). به نظر می‌رسد اختلاف دو سازمان بر سر نوازندگان و خوانندگان سنتی و ناآشنا به اصول علمی بود. صدیق اعلم در پی افرادی بود که شاهنامه‌خوانی و مثنوی‌خوانی را به صورت خوانندگان قدیمی در ایلات و عشایر اجرا کنند (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره ۲۹۱- کد ۱۴/۲۵/۲)، در حالی که سیاست دولت در این باره بر اصول علمی هنرستان موسیقی بود. این رویه عیسی صدیق بعدها مورد انتقاد عطاءالله زاهد، مدیر تماشاخانه تهران، نیز قرار گرفت و در نامه‌ای به خلف او، شیروانی، نوشت: «در رادیو ما تبلیغات میهن‌پرستی و برانگیختن حس مردانگی به هیچ نحو به عمل نمی‌آید و در این زمینه هیچ گفت‌وگویی نمی‌شود. در زمان تصدی آقای دکتر صدیق (این مرد افکار خوبی داشت، ولی کار را از راهش برنمی‌آمد. سوارخ دعا را گم کرده بود). یک بخش خواندن **شاهنامه** در رادیو گذاردند، ولی متأسفانه به مدلول مثل آنچه کردیم غلط، آنچه نکردیم خطا، این هم یک کار بی‌مطالعه [ای] بود. مثلاً یک روز درویشی یا نمی‌دانم قصه‌گویی را از قهوه‌خانه و خرابات آورده بودند با یک صدای انگری شاهنامه را غلط می‌خواند، بدون اینکه معنی خواندن خود را بفهمد.» (اسنادی از تاریخچه ...، ۱۳۷۹: ۵۵۵-۵۵۴)

سرانجام، کار به رئیس دولت ارجاع شد و نخست‌وزیر، علی منصور، سعی کرد ماجرا را به صورتی مرضی‌الطرفین فیصله دهد. از همین رو در نامه‌ای به تاریخ سوم خردادماه ۱۳۲۰ به وزارت فرهنگ از تصمیم هیئت مرکزی سازمان پرورش افکار نوشت که «... موسیقی رادیو از نظر فنی با اداره موسیقی کشور و برنامه آن را اداره نامبرده با همکاری و مشورت اداره کل انتشارات و تبلیغات تنظیم نماید. حالا هم باید به همین ترتیب عمل شود. قدغن فرمایید اداره موسیقی کشور در مسائل راجعه به موسیقی رادیو از هر جهت با اداره کل انتشارات و تبلیغات همکاری نموده، موضوعات مالی و

استخدامی را با نظر مشترک و با رعایت صرفه دولت فیصله دهند.» (همان: ۱۶۸)

اما اختلاف دو اداره پایان‌ناپذیر بود. این اختلاف حتی در دوره اشغال کشور نیز ادامه داشت. علینقی وزیری، رئیس اداره کل موسیقی، در گزارشی در دی‌ماه ۱۳۲۱ به وزارت فرهنگ از اقدامات اداره کل انتشارات و تبلیغات «بدون مشورت و جلب موافقت» اداره متبوع خود برای تغییرات در «برنامه موسیقی رادیو» شکایت کرد. مسائل مالی و تعویق حق الزحمه نوازندگان، استخدام نوازنده بدون مشورت با این اداره و انتصاب سرپرستی «بدون اطلاعات فنی راجع به موسیقی» برای نوازندگان از جمله مسائلی است که در گزارش وزیری بدانها اشاره شده است (همان: ۱۸۸-۱۸۵). در مقابل، اداره کل انتشارات و تبلیغات وزیری را متهم به انحصارطلبی و تخریب موسیقی ملی می‌کرد:

«... ایشان رادیو را که متعلق به ملتی است، حق اختصاصی و کلاس درس خصوصی خود تصور کردند و مرتب آنچه را که خود ساختند (قدیم را از بین برده و جدید هم آن را به جایی نپذیرفته) به گوش مردم کشاندند. در صورتی که این خود یک تقلید و اقتباس خیلی ناقص است از قطعات موسیقی اروپایی و بالتیجه هواخواهان قدیم را بدبین و هواخواهان جدید را هم از رادیوی ایران متنفر نموده و اشخاص مستعد و اساتید فن را هم مانند آقای فرزانه و آقای مین‌باشیان که در اروپا تحصیل کرده‌اند، چون سبک آمیخته آقای وزیری را خلاف اصول علمی و موازین فنی می‌دانستند، از کار برکنار نموده [است].» (همان: ۱۹۰-۱۸۹)

برخلاف آنچه اداره کل انتشارات و تبلیغات علیه وزیری می‌نوشت، برجسته‌ترین نوازندگان و خوانندگان تاریخ موسیقی ایران در اداره موسیقی رادیو به هنرمندی مشغول بودند. افرادی چون موسی معروفی، ابوالحسن صبا، حبیب‌الله سماعی، عبدالحسین شهنازی، مرتضی محجوبی، مرتضی نی‌داود،

روح‌الله خالقی، مهدی برکشلی، جواد معروفی، قمرالملوک وزیرزاده، جواد بدیع‌زاده، غلامحسین بنان، حسین تهرانی، حشمت‌الله سنجری و ... به موسیقی رادیو جلوه‌ای خاص بخشیده بودند (همان: ۲۰۰-۱۹۸). وزیر پانچ سال در اروپا با فن موسیقی علمی آشنا شده و به گفته روح‌الله خالقی، «در اواخر سال ۱۳۰۲ با ورود استاد علینقی وزیری به موسیقی ایران تحولی پدیدار می‌شود.» (خالقی، ۱۳۵۳: ۵۰۳-۵۰۲) او در توجه به موسیقی علمی، تنها به تحصیل آکادمیک در این فن ارزش نمی‌نهاد و آنچه را که با متدهای علمی همخوانی داشت، ارج می‌نهاد. به طوری که فردی مانند سیدجواد بدیع‌زاده که تحصیلات آکادمیک موسیقی نداشت، از خوانندگان و آهنگسازان او در رادیو بود؛ چرا که وزیر معتقد بود: «علم، قدیم است و بعداً روی کاغذ و کتاب آمده است.» (بدیع‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۹۲)

اختلاف اداره کل انتشارات و تبلیغات با اداره کل موسیقی کشور به اعتصاب موسیقی‌دانان رادیو انجامید و رادیو در روزهای هشتم و نهم بهمن ماه ۱۳۲۱ به طور نیم‌بند موسیقی ایرانی داشت (اسنادی از تاریخچه ...، ۱۳۷۹: ۵۶۵-۵۶۴). این وضعیت موجب شد که علینقی وزیری در نامه‌ای به محمد سجادی، معاون نخست‌وزیر، دو پیشنهاد برای حل مشکل ارائه دهد. پیشنهاد اول، واگذاری تمامی امور فنی موسیقی رادیو به اداره کل موسیقی کشور و انتقال بودجه آن به نخست‌وزیری برای جلوگیری از دخالت اداره کل انتشارات و تبلیغات و پیشنهاد دوم هم عدم دخالت این اداره کل در موسیقی رادیو و واگذاری آن به اداره کل انتشارات و تبلیغات بود و همکاری نوازندگان هم منوط به تمایل خود نوازندگان و خوانندگان گردیده بود. البته وزیری عمل به پیشنهاد دوم را ناصواب می‌دانست که به اعتقاد او موجب می‌شد «رادیوی ایران شهرت بدی در موسیقی پیدا کند.» (همان: ۱۹۴-۱۹۳)

البته روش کار علینقی وزیری منتقدانی چون عطاءالله زاهد داشت. زاهد بر این اعتقاد بود که موسیقی رادیو به ورطه تکرار افتاده است، چرا که «آقایان

آمده‌اند این کار را منحصر و تحت لاک و مهر خویش درآورده‌اند، یعنی عمداً کاری کرده‌اند که مردم موسیقی ایران را یکنواخت دیده و خسته شوند و نیز دنیا را هم از موسیقی لطیف ما بیزار کنند.» (همان: ۵۵۳) به اعتقاد زاهد، بایستی از جوانان در این عرصه استفاده کرد و به آنان میدان داد (همان: ۵۵۴). اما واقعیت چیزی دیگر بود. خوانندگان و نوازندگان رادیو به طور زنده برنامه اجرا می‌کردند و هنوز امکانات ضبط در ایران وجود نداشت. به طوری که در همان دهه بیست هنرمندان ایرانی برای ضبط صفحه به هندوستان می‌رفتند (خطیبی، ۱۳۸۵: ۴۸). از همین رو رادیو با بردی که داشت، نمی‌توانست عرصه‌ای برای تجربه‌اندوزی باشد. اوضاع سیاسی کشور هم در آن سالها به گونه‌ای بود که تغییرات پی در پی دولت‌ها و به تبع آن مدیران اداره کل انتشارات و تبلیغات فرصت و مجاللی برای رسیدگی به دعاوی متولیان رادیو و اداره کل موسیقی کشور نمی‌داد. موسیقی رادیو به تبع اوضاع سیاسی کشور پای در مسیری دیگر داشت.

شعر و موسیقی رادیو پس از شهریور بیست

شهریور ۱۳۲۰ و خروج رضاشاه از کشور، وضعیتی استثنایی در فضای سیاسی - اجتماعی ایران به وجود آورد؛ وضعیتی که با دوره اول مشروطه قابل مقایسه است. آزادی مطبوعات و احزاب بزرگترین ویژگی این دوره است که اقشار گوناگون اجتماع را درگیر فعالیت‌های سیاسی ساخت. هنرمندان و شاعران نیز با فعالیت در مطبوعات و احزاب به‌ویژه حزب توده به اشاعه نظریات و آرمان‌های خود پرداختند. عمومی کردن سیاست از طریق شعر و موسیقی یکی از اقداماتی است که توسط این قشر صورت گرفت. اشعار سیاسی با مایه طنز، فراگیر بود و روزنامه توفیق با صاحب امتیازی محمدعلی توفیق پاتوقی برای این دست شاعران گشته بود. بسیاری از شاعران و نویسندگان توفیق بعدها به رادیو راه یافتند که از آن جمله می‌توان

به ابوالقاسم حالت (سر دبیر روزنامه)، پرویز خطیبی، اسماعیل نواب‌صفا، کریم فکور و مهدی سهیلی اشاره کرد. (نواب صفا، ۱۳۷۸: ۶۳-۶۲)

تئاتر هم از جمله عرصه‌هایی است که این گروه از هنرمندان با اجتماع ارتباط برقرار می‌کردند. عبدالحسین نوشین و سالن‌های تئاتر سعدی، تفکری و فردوسی در این سالها نامی آشنا برای مردم بودند. رفتن عده‌ای از نوازندگان و موسیقی‌دانان رادیو و ارکستر سمفونیک موسیقی ایران به کافه‌ها هرچند به اختلاف آنان با خالقی و وزیری تعبیر شده است (زاهدی، ۱۳۶۹: ۹۲)، اما به نظر می‌رسد این مسئله همه آن نبوده است و هنرمندان موسیقی هم مانند دوستانشان در تئاتر و شعر به درون اجتماع رفتند. ترانه‌هایی که به عنوان پیش‌برده تئاتر توسط برخی از هنرمندان اجرا می‌شد (احمدی، ۱۳۷۸: ۸۸)، تنها یک سرگرمی نبود، بلکه نقد وضعیت سیاسی و اجتماعی بود. فضای حاکم بر عرصه هنر و ادبیات ایران چپ‌زده بود و اکثریت آنان در نخستین کنگره شعرا و نویسندگان که در خانه فرهنگی ایران و شوروی (وکس) برگزار شد، عضویت داشتند. عضویت در حزب توده یا سمپاتی با آن و همکاری با گروه‌های نزدیک به حزب همچون جمعیت ایرانی طرفدار صلح از جمله شاخصه‌های اکثریت هنرمندان و ادیبان آن روزگار است تا آنجا که ملک‌الشعراى بهار از سران این جمعیت بود و همو بود که ریاست کنگره شعرا و نویسندگان را برعهده داشت. او در مراسم افتتاحیه کنگره مذکور نیز بر جو غالب بر فضای ادبی - هنری کشور اشاره کرد و گفت: «از زمان سلطان محمود غزنوی تا امروز این نخستین بار است که چهارصد شاعر و نویسنده در یک‌جا جمع می‌شوند.» (نواب صفا، ۱۳۷۸: ۶۹)

در مقابله با چنین فضایی، سیاست‌گزاران فرهنگ رسمی نیز دریافته بودند با توسل به شیوه‌های قدیم نمی‌توان تأثیرگذار بود. ارتباط با توده‌ها مهم‌ترین راز تأثیرگذاری و ماندگاری هنر و ادبیات است. رادیو به عنوان بلندگوی

رسمی دولت و تبلیغات، نیاز به اصلاح و گام برداشتن در این مسیر داشت. بر این اساس، امیرسهم‌الدین غفاری، رئیس اداره کل انتشارات و تبلیغات، در نامه خود به نخست‌وزیر در پنجم دی‌ماه ۱۳۲۱ نوشت: «یکی از بهترین وسایل اصلاح روحیات افراد و ترویج میهن‌پرستی و فضایل اخلاقی بین توده، سرود ملی و سرودهای مختلف وطنی، اجتماعی، اخلاقی [و] سرودهای مخصوص اعیاد و جشن‌هاست که بدبختانه کشور ما از این حیث زیاد فقیر است و از سرودهایی که موجود و معمول است، منظور حاصل نمی‌گردد، زیرا حاوی مطالب و مضامینی است که همه کس نمی‌تواند از آنها استفاده کند، در صورتی که مطالب یک سرود بایستی برای همه طبقات از کودک خردسال تا مردان کهنسال قابل فهم و استفاده و در عین حال مؤثر باشد و بنابراین، موضوع و حتی کلمات آن باید با دقت بسیار تهیه و انتخاب گردد.» غزلیاتی که در رادیو خوانده می‌شد، به اعتقاد غفاری، «گذشته از آن که غالباً به غلط خوانده می‌شود، مضامینی مفید ندارد» و تصنیف‌های رادیو هم علاوه بر قدیمی و تکراری‌بودن «فاقد موضوع و هدف» بودند و از همین‌رو «نتیجه‌ای را که از لحاظ اخلاق و فضایل ملی از تصنیف به دست می‌توان آورد» در بر نداشتند. (آرشیو مرکز اسناد ریاست جمهوری، شماره ۲۳۶)

هرچند جاودانه‌ترین آهنگ این دوره، یعنی سرود «ای ایران» توسط روح‌الله خالقی متعلق به نسل قدیم موسیقی ساخته شد، اما با روی کار آمدن دولت قوام و تسلط حزب توده بر وزارت فرهنگ، هنرمندان و شاعران چپ به اداره کل انتشارات و تبلیغات و به تبع آن رادیو راه یافتند. در این زمان اجرای قطعات کمدی و قصه‌های سنتی در رادیو باب شد؛ قطعاتی که اکثراً توسط پرویز خطیبی نگاشته می‌شد (احمدی، ۱۳۷۸: ۱۸۹). از همین‌رو در نخستین کمیسیون تجدیدنظر در برنامه رادیو که در هفتم بهمن‌ماه ۱۳۲۶ برگزار شد، تصانیف و قطعات فکاهی رادیو از جمله موضوعاتی بود که به

آنها پرداخته شد. در این جلسه اظهار گردید: «باید کاری کرد که مضامین آنها وزین و باعث روشن شدن ذهن توده شود و مفاصل را از بین ببرد، نه آن که تولید فساد کند.» (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره ۱۱۹۰۰۰۳- کد ۱۳۴)

از جمله تحولاتی که در موسیقی رادیو در این دهه رخ داد، موسیقی مناطق است. در این مورد، **رادیو تبریز** پیشگام بود. **رادیو تبریز** در هفته «سه روز دسته ارکستر نغمات محلی» داشت و نکته مهم آن که ساعات آن طوری تنظیم شده بود که «مصادف با ساعات موسیقی **رادیو تهران**» نباشد. استفاده از خواننده بنام آذری ابوالحسن اقبال السلطان از دیگر اقدامات این رادیو است؛ اقدامی که با توجه به «شهرت و معروفیت» این خواننده موجب رضایت‌مندی «اهالی تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان» شد (همانجا، همان- کد ۱۴۵). موسیقی نه تنها جنبه تفریح و سرگرمی که عاملی سیاسی برای مقابله با اقدامات فرهنگی و سیاسی شوروی‌ها پس از ناکامی‌شان از طریق فرقه دموکرات بود. موسیقی بهتر از هر عامل دیگری می‌توانست توده‌ها را جذب کرده و آنان را با دولت مرکزی هم‌نوا سازد. موسیقی از لحاظ روانی احساسات انسانی را برمی‌انگیزد و می‌تواند بیانگر احساس مشترکی از غم و شادی افراد یک اجتماع باشد. همچنین از آنجایی که لذت و فهم موسیقی بی‌واسطه و آسان‌تر از دیگر حوزه‌های هنر و ادبیات است (گات و مک‌آیور لوئیس، ۱۳۸۴: ۴۰۱)، از همین رو کارکرد آن در توده‌های مردمی بیشتر است. بر این اساس به نظر می‌رسد چنین ویژگی و کارکردی مورد توجه برنامه‌ریزان **رادیو تبریز** بوده است، به طوری که در هنگام برنامه‌های رادیو سری که از آذربایجان شوروی پخش می‌گردید، **رادیو تبریز** به پخش موسیقی برای شنوندگان خود اقدام می‌کرد. (آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره ۱۱۹۰۰۰۳- کد ۱۴۵)

موسیقی در این سالها توده‌گرا شده بود و از میراث مدرسه‌ عالی موسیقی دور افتاده بود؛ میراثی که هرچند از لحاظ علمی متدهای غربی را پذیرفته بود، اما به ریشه‌های ملی موسیقی ایرانی و زمینه‌های هنری و اجتماعی آن توجه داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد برخلاف رویه‌ای که در برنامه‌ها و قطعات نمایشی رادیو اتخاذ شد، در موسیقی با دعوت از استادان این فن سعی در بازگشت به میراث علینقی وزیری بود. در نامه‌ای که اداره کل انتشارات و تبلیغات به تاریخ هشتم دی‌ماه ۱۳۳۳ به سپهد فضل‌الله زاهدی نوشت از سازمان‌دادن موسیقی رادیو خبر داد: «چون لازم بود موسیقی ایرانی رادیو تهران تحت نظر اساتید این فن اداره شده و استادان قدیمی که اکنون از کار کناره‌گیری کرده‌اند، نوازندگان و خوانندگان رادیو را تحت نظر و تعالیم خود قرار بدهند تا موسیقی ایرانی در طریق علمی پیشرفت کرده و از انحراف آن جلوگیری بشود.» بر این اساس، از روح‌الله خالقی (رئیس انجمن موسیقی ایران)، رکن‌الدین مختار، حبیب‌الله مشیرهمایون شهردار، سیدحسین طاهرزاده، محمد ایرانی مجرد، موسی معروفی، ابوالحسن صبا، نورعلی برومند، مهدی برکشلی، علی‌اکبر شهنازی و جواد معروفی دعوت شد تا شورایی به نام «شورای ترویج موسیقی ملی» تشکیل دهند. در این کمیسیون علاوه بر هنرمندان مذکور، سرتیپ دادور (رئیس کل دفتر نخست‌وزیری) سروان ناصر حسینی (نماینده اداره تعاون و انتشارات ارتش)، سرتیپ اشرفی، امیرجاهد (نماینده اداره هنرهای زیبا) و روحانی (مدیرکل وزارت کشور) نیز حضور داشتند. در ترکیب کمیسیون به جز هنرمندان، نمایندگان دولت از نیروهای نظامی برگزیده شده بودند و نمایی از وضعیت کشور پس از کودتا و حاکمیت نظامی‌ها بر تمامی ارکان کشور است. علاوه بر این، نشان از دخالت دولت در امر موسیقی و حساسیت آن نسبت به این هنر دارد. به طوری که احکام اعضای شورای عالی ترویج موسیقی ملی توسط نخست‌وزیر صادر شد.

کمسیون پس از شور و مذاکرات، اساسنامه شورای ترویج موسیقی ملی را تدوین کرد. در ماده اول اساسنامه آمده بود «به منظور بالابردن سطح موسیقی ایرانی و نظارت در اجرای برنامه موسیقی رادیو هیأتی به نام شورای عالی موسیقی برای مدت دو سال مرکب از هفت تن از متخصصین فن با اختیار تام مستقلاً تشکیل می‌شود.» طبق ماده دوم، این شورا بر شایستگی نوازندگان و خوانندگان صحنه می‌گذاشت تا بتوانند در برنامه‌های موسیقی رادیو شرکت کنند. دعوت از آنان هم بایستی به صورت کتبی و توسط اداره کل انتشارات و تبلیغات انجام می‌شد. دستمزد نوازندگان و خوانندگان هم در حوزه وظایف شورا قرار داشت. پس از آن حبیب‌الله شهردار، روح‌الله خالقی، ابوالحسن صبا، حسین طاهرزاده، علی‌اکبر شهنازی، موسی معروفی و جواد معروفی به عضویت در شورای عالی ترویج موسیقی انتخاب شدند. همچنین حبیب‌الله شهردار به ریاست شورا برگزیده شد. (همانجا، شماره ۲۹۳- کد ۷/۱۲۰/۶۷)

چهل روز پس از تصویب اساسنامه شورای عالی موسیقی توسط هیئت وزیران (چهارم اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۴) حبیب‌الله مشیر همایون شهردار در نامه‌ای به وزارت کشور از حضور در شورا انصراف داد. آنچه در نامه او به عنوان دلایل انصراف آمده، به خوبی وضعیت موسیقی رادیو را تبیین می‌کند. به اعتقاد مشیر همایون، «چنان بی‌انضباطی در این قسمت حکمفرما» بود که دیگر اداره کل تبلیغات و انتشارات قادر به اصلاح آن نبود. چاره آن هم جدایی موسیقی رادیو از این اداره کل بود. در بیان مشیر همایون موسیقی رادیو یک موسیقی مبتذل و بازاری بود: «موسیقی رادیو پایتخت کشور که مادر ادبیات دنیا است با آهنگ‌های ناموزون و اشعار مبتذل و الفاظ بازاری آلتی شده است برای معروف کردن جماعتی که به منظور دعوت شدن در مجالس عروسی و استفاده مادی از اشتهار تصنعی خود در موسیقی رادیو شرکت می‌کنند و متأسفانه بعضی از بزرگان ما نیز تحت تأثیر این نیرنگ واقع

شده و باور کرده‌اند آنچه از رادیو می‌شنوند، موسیقی است.» وی در نهایت علاوه بر اعلام کناره‌گیری‌اش از شورای عالی موسیقی، انتقال این شورا به اداره هنرهای زیبای کشور را خواستار شد تا در آنجا برای موسیقی رادیو طرحی نو در انداخته شود.

نامه مشیر همایون شهردار با واکنش روح‌الله خالقی، دیگر عضو شورا، مواجه شد. خالقی از گله‌مندی دیگر اعضای شورا از شهردار به جهت عدم مشورت با آنان در این اقدام نوشت و از مطلوب‌شدن تدریجی برنامه‌ها خبر داد. خالقی در آن زمان از همراهی پرویز عدل، سرپرست اداره کل انتشارات و تبلیغات، برخوردار بود (همانجا، همان). هرچند روح‌الله خالقی در آن زمان از بهبود موسیقی رادیو سخن گفت و از همراهی با مشیر همایون استتکاف ورزید، اما سالها بعد در هنگام نگارش سرگذشت موسیقی ایران با وی هم‌نوا شد و از اصلاح آن اظهار ناامیدی کرد و نوشت: «حالا با اینکه باید ترقی کرده باشیم، مثل اینکه به انحطاط رفته‌ایم: آهنگ‌های کنونی آن شور و جذبه را ندارد، اشعار هم دور از لطف و مفهوم است، کمتر کسی می‌تواند بخواند. خوب رادیو هست، هر وقت خواستیم پیچش را باز می‌کنیم، اما حیف که اکثر خارج می‌خواند. تصور نکنید گفته من است. از زبان همه‌کس می‌شنوم، اما مثل اینکه متصدیان این دستگاه هم از بس آهنگ بی‌رویه شنیده‌اند، گوششان خارج شده است و از کسی هم که گوشش درست باشد، چاره‌اندیشی نمی‌کنند. نتیجه این است که من و شما هم باید این صداهای ناموزون را بشنویم. همه می‌دانند عیب از کجاست، همه هم می‌خواهند نواقص مرتفع شود. پس چرا درست نمی‌شود؟... یا تنبلیم و بی‌علاقه، یا ناتوانیم و بی‌اختیار!» گویا دعوت هرچند یک‌بار استادان موسیقی برای اصلاح موسیقی رادیو تبدیل به یک رویه شده بود، چنانچه در ادامه مطلب، خالقی از این اقدام برای بار دیگر سخن به میان آورده و اظهار امیدواری کرده است:

«مثل همه کارهای این کشور فقط حرف نباشد و نتیجه عملی حاصل شود.» (خالقی، ۱۳۵۳، ج ۱: ۹۷-۹۶)

البته این ناامیدی‌ها بدان معنا نبود که موسیقی رادیو یکسره در دام ابتذال افتاده بود. اگر چنین بود، پس تولید برنامه‌هایی چون **گل‌ها** و **کاروان شعر و موسیقی** را به چه می‌توان تعبیر کرد؟

به گفته امیرنوری، گوینده باسابقه رادیو، شعر و موسیقی **رادیو تهران** از ضوابط خاصی برخوردار بود. به طوری که تنها رادیو نیروی هوایی از موسیقی عامه‌پسند و به اصطلاح کوچه‌بازاری استفاده می‌کرد (مصاحبه نگارنده با امیر نوری). هرچند بعدها با انقلاب سفید و برای جذب توده‌ها پای خوانندگان کافه‌ای همچون آفت، سوسن، پونه و گوگوش هم به **رادیو ایران** باز شد (خطیبی، ۱۳۸۵: ۲۵۹). به نظر می‌رسد رادیو به عنوان بلندگوی رژیم، در این دوره برای جذب مخاطبان به هر وسیله‌ای متوسل می‌شد که از آن جمله همراهی با توده‌هایی بود که با موسیقی کافه‌ای هم‌نوا بودند. رادیو پا در مسیری گذاشته بود که مورد انتقاد همه آنانی بود که عمری در پای آن سپری کرده بودند. این سخن هوشنگ امیرفضلی، هنرپیشه رادیو، خطاب به دوست و همکارش، پرویز خطیبی، می‌تواند دلالتی بر این وضعیت باشد: «اصلاً هنری وجود ندارد که هنرمندی باشد. گویا هنر فقط اختصاص به جشن هنر شیراز دارد و آن دسته از هنرمندان که جزو تافته‌های جداافتاده هستند. در تولید رادیو همه رئیس‌اند. هرکس که بی‌هنر است و پارتی دارد، می‌آید و خودش را جزو هنرمندان جا می‌زند. همان‌طور که می‌دانی پس از رفتن تو، برنامه **شما و رادیو** که یکی از بهترین برنامه‌های رادیویی بود، بین مهاجمین تقسیم شد. فیلم **مغول‌ها** را حتماً دیده‌ای. بله، این مغول‌ها عبارتند از آقایان... و... که هر هفته یکی از آن برنامه‌ها را در اختیار دارد و هر کار دلش خواست می‌کند. اینها دیگر با هنرپیشه کاری ندارند، چون اصلاً نمایشنامه‌ای وجود ندارد که ما بازی کنیم. همه‌اش حرف است و حرف و

موسیقی و حضور چندتا خواننده بدصدا که گمان می‌کنم سبیل مسئولان را چرب می‌کنند و این میکروفن به سادگی در اختیارشان قرار داده می‌شود.» (همان: ۲۸۴-۲۸۳)

گل‌های جاویدان پیرنیا

به طوری که آمد، رادیو با وجود انتقاداتی که درباره شعر و موسیقی آن وجود داشت، برنامه‌هایی در این حوزه دارد که جزو افتخارات تاریخ موسیقی ایران محسوب می‌شوند. از آن جمله می‌توان به برنامه‌های **گل‌ها** و **کاروان شعر و موسیقی** اشاره کرد. در برنامه **کاروان شعر و موسیقی** نظارت افرادی چون مهدی اخوان ثالث، مهدی سهیلی و پژمان بختیاری وجود داشت؛ نظارتی که درست‌خوانی گویندگان رادیو در عرصه شعر را موجب می‌شد (مصاحبه نگارنده با امیر نوری). دیگر برنامه‌ای که می‌توان آن را جزو خاطره جمعی ایرانیان از موسیقی دانست، برنامه **گل‌ها** با تهیه‌کنندگی داود پیرنیا است. اگر میرزا حسن خان مشیرالدوله با کنار نهادن کسوت سیاست به نگارش تاریخ ایران باستان پرداخت، فرزندش، داود، نیز با رهاکردن منصب قضا با عشق به هنر موسیقی و ادبیات فارسی به رادیو رفت. داود پیرنیا از تحصیل‌کردگان حقوق در اروپا بود که با اصلاحات قضایی علی‌اکبر داور به وزارت دادگستری راه یافت. او از نخستین تشکیل‌دهندگان کانون وکلا است. در زمان نخست‌وزیری قوام، به معاونت نخست‌وزیری رسید و پس از پایان غائله فرقه دموکرات به سرپرستی هیئتی راهی آذربایجان شد (نواب صفا، ۱۳۷۸: ۵۸۳). پیرنیا با چنین سابقه‌ای به رادیو آمد و برنامه **گل‌ها** را ساخت. البته پیرنیا به جز این برنامه، برنامه‌ای برای کودکان تهیه می‌کرد که این برنامه از سال ۱۳۳۵ توسط کودکان دبستانی اجرا می‌شد. محور برنامه هم بیژن پیرنیا، فرزند او، بود (همان: ۵۸۶). اما آنچه پیرنیا را جاودانه ساخت، برنامه **گل‌های** اوست.

برنامه **گل‌ها** در زمان ریاست نصرت‌الله معینیان تهیه شد؛ برنامه‌ای که ابتدا در سال ۱۳۳۵ با صدای بانو فرح و نوازندگی سرخوش آغاز شد (همان: ۵۸۳)، سپس اولین برنامه آن با نام **گل‌ها** با هنرمندی ابوالحسن صبا، مرتضی محجوبی و علی تجویدی اجرا گردید (زمزمه‌های پایدار، ۱۳۷۸: ۴۹). علاوه بر این سه تن، کلنل وزیر، روح‌الله خالقی، حسین یاحقی، احمد عبادی، مهدی خالدی و جواد معروفی با پیرنیا همکاری می‌کردند؛ افرادی که هرکدام در عالم موسیقی نام‌آور بودند. دکلمه اشعار برنامه هم برعهده صدیقه رسولی با نام مستعار روشنگ بود؛ صدایی که برنامه **گل‌ها** با آن شناخته می‌شد و به گفته پرویز خطیبی، این برنامه «با صدای روشنگ چه رنگ و بویی داشت. وقتی می‌گفت: و حالا از گلزار ادب چند شاخه گل جان‌پرور همراه با نوای دلنشین ساز تقدیم شما می‌شود، هزاران تن از شیفتگان این برنامه هرکجا که بودند، سکوت می‌کردند و آخرین کلام روشنگ این بود که: پیوسته دلت شاد و لب خندان باد...» (خطیبی، ۱۳۸۵: ۳۰۹)

پیرنیا در دکلمه و خواندن شعر سبک خاصی داشت و گوینده ملزم به رعایت آن بود؛ نکته‌ای که موجب دوام و بقای روشنگ در برنامه **گل‌ها** گردید (مصاحبه نگارنده با امیر نوری). همچنین پیرنیا در موسیقی برنامه، از نظارت حبیب‌الله مشیر همایون شهردار بهره‌مند بود. (خطیبی، ۱۳۸۵: ۳۰۹)

اما آنچه در مورد برنامه **گل‌ها** اهمیت دارد، زمان اجرا و پخش آن است. سال ۱۳۳۵ آغاز روندی است که محمدرضاشاه را به پادشاهی مستبد شرقی تبدیل کرد. مخالفان ملی، توده‌ای و مذهبی او سرکوب شده بودند. پیر احمدآبادی (مصدق) دوران تبعید را می‌گذراند. امین‌الله رشیدی، آهنگساز و خواننده، برنامه **گل‌ها** را در راستای سیاست‌های رژیم در سوق دادن جامعه به سمت عرفان و درویش‌مآبی پس از کودتای ۲۸ مرداد می‌داند. او حتی با استناد به سخن یکی از دوستانش، بودجه و هزینه برنامه **گل‌ها** را از سوی

شرکت نفت می‌داند که در اختیار رادیو و مجریان برنامه قرار می‌گرفته است. (رشیدی، ۱۳۸۱: ۱۱۲-۱۱۱)

با وجود اینکه برنامه **گل‌ها** در آن شرایط خاص تهیه شده، اما سخن رشیدی چندان مقرون به صواب نیست. به‌ویژه اگر به سابقه روابط او با پیرنیا نیز توجه شود، تاحدودی می‌توان به انگیزه قضاوت او درخصوص برنامه **گل‌ها** پی برد.^۱ همچنین درباره سوق دادن جامعه به سمت عرفان و درویش‌مآبی، این ویژگی موسیقی ایرانی مربوط به آن دوره نبوده و ریشه در تاریخ ایران و سرگذشت ایرانیان دارد. به گفته ابوالحسن صبا: «می‌گویند موسیقی ایرانی مغموم است و باید موسیقی نشاط‌انگیز جای آن گذاشت. اگر موسیقی نشاط‌انگیز تهیه شود که ریشه و مبنای آن از موسیقی ایرانی آب نخورد، دیگر آن را نمی‌توان موسیقی ایرانی نام نهاد و اگر مبنای موسیقی مغموم باشد، چطور می‌توان از آن موسیقی بشاش و خندان به وجود آورد. روحیه ایرانی مغموم بوده و هنوز مغموم است. این مغمومیت در کلیه شئون و تمام اشعار و موسیقی ما موجود و نهفته است، به عبارت دیگر تراوشات درونی و قلبی ما است که خواه ناخواه ابراز می‌داریم.» (یادنامه ابوالحسن صبا، ۱۳۷۶: ۱۵۷-۱۵۶)

اگر هم انتظار شعر و موسیقی حماسی و اعتراضی است، چنین موسیقی و شعری در فرهنگ غیررسمی اجتماع جریان داشت. اما آنچه برنامه **گل‌ها** به فرهنگ موسیقی ایرانی عرضه کرد، بهترین آواها با صداهایی همچون بنان، ادیب خوانساری، عبدالعلی وزیری، اکبر گلپایگانی، مرضیه و ... می‌باشد. به اعتقاد احسان نراقی، برنامه **گل‌ها** همان بازگشت به خویش‌تنبی بود که

۱. رشیدی به دو نمونه از برخوردش با داود پیرنیا اشاره می‌کند که چندان حسنه نبوده است.

توده‌های ایرانی را با ادبیات و موسیقی بومی و ملی‌شان آشنا کرد و آشتی داد.
(مصاحبه نگارنده با احسان نراقی)

ضمائم

ضمیمه ۱

فرمان دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به میر[جعفر] باقروف، صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان، در مورد «اقداماتی جهت سازماندهی یک جنبش جدایی طلب در آذربایجان جنوبی و دیگر ایالات شمالی ایران»

۶ ژوئیه ۱۹۴۵ / ۱۵ تیر ۱۳۲۴

فوق محرمانه

به رفیق باقروف

اقداماتی جهت سازماندهی یک جنبش جدایی طلب در آذربایجان جنوبی و دیگر ایالات شمال ایران؛

شروع اقدامات تدارکاتی در جهت تشکیل یک ناحیه (Oblast) خودمختار ملی آذربایجانی با اختیارات گسترده در چارچوب دولت ایران توصیه می شود. یک حزب دموکراتیک در آذربایجان به نام «حزب دموکراتیک آذربایجان» [از این پس «فرقه دموکرات آذربایجان»] با هدف رهبری جنبش جدایی طلب در آذربایجان جنوبی تأسیس کنید.

تأسیس حزب دموکراتیک آذربایجان جنوبی باید با یک تجدید سازمان توأمان بخش آذربایجانی حزب توده ایران و جذب هواداران جنبش جدایی طلب از تمامی اقشار مردم بدان صورت گیرد.

در میان کردهای ساکن شمال ایران برای جذب آنها در یک جنبش جدایی طلب که یک ناحیه خودمختار ملی کرد را تشکیل دهد، اقدامات مناسب صورت دهید. یک گروه از فعالان مسئول را در تبریز که به هماهنگی فعالیت‌هایشان با سرکنسولگری اتحاد جماهیر شوروی در تبریز موظف باشند، برای هدایت جنبش جدایی طلب تشکیل دهید. سرپرستی کلی این گروه با باقروف و یعقوبف واگذار می‌شود.

تهیه و تدارک اقدامات اولیه برای برگزاری انتخابات دوره پانزدهم مجلس ایران، [با هدف] تضمین انتخاب هواداران جنبش جدایی طلب براساس شعارهای ذیل به کمیته مرکزی (باقروف و ابراهیموف) حزب کمونیست آذربایجان سپرده شود. الف) واگذاری زمین از اراضی خالصه و املاک بزرگ اربابی به دهقانان و اعطای اعتبارهای درازمدت مالی به دهقانان.

ب) از میان بردن بیکاری از طریق اعاده و توسعه کار در مؤسسات و همچنین برنامه‌های احداث راه و دیگر طرح‌های فواید عامه.

پ) بهبود مؤسسات رفاه عمومی در شهرها و آبرسانی عمومی.

ت) بهبود بهداشت عمومی

ث) اختصاص حداقل ۵۰ درصد از مالیاتهای دولتی به حواجیح محلی

ج) حقوق برابر برای اقلیت‌های ملی و عشایر؛ افتتاح مدارس و انتشار کتب و روزنامه به زبان‌های آذربایجانی، کردی، ارمنی و آشوری؛ سیر مراحل دادرسی و مکاتبات رسمی در نهادهای محلی به زبان‌های بومی؛ تأسیس نظام اداری محلی - از جمله ژاندارمری و پلیس - با استفاده از عناصر ملی محلی؛ تشکیل انجمنهای منطقه‌ای، محلی و شهری [و] نهادهای خودگردان محلی.

چ) بهبود اساسی در روابط ایران و شوروی

۱. تأسیس گروه‌های رزمی مسلح به سلاحهای ساخت خارج جهت حوایج دفاعی اهالی هوادار شوروی [و] فعالین تشکیلات دموکراتیک و حزبی جنبش جدایی طلب.
۲. اعمال این مورد به رفیق [نیکولای] بولگانین همراه با رفیق باقروف احاله شود.
۳. یک انجمن برای مناسبات فرهنگی میان ایران و جمهوری شوروی آذربایجان با هدف تقویت اقدامات فرهنگی و تبلیغاتی در آذربایجان جنوبی تأسیس کنید.
۴. برای جذب توده‌ها به جنبش جدایی طلب تأسیس یک «انجمن دوستان آذربایجان شوروی» را در تبریز با شعباتی در تمام مناطق آذربایجان جنوبی و گیلان لازم می‌دانیم.
۵. تدارک انتشار یک نشریه مصور در باکو برای توزیع در ایران و همچنین سه نشریه جدید در آذربایجان جنوبی به کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان شوروی محول گردد.
۶. از OGIZ [بنگاه انتشارات دولتی] [یودین] خواسته شود تا سه دستگاه چاپ مسطح برای بهره‌برداری کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان شوروی جهت فراهم آوردن امکانات چاپی (tipografskaya baza) برای فرقه دموکرات آذربایجان جنوبی، ارائه کند.
۷. نارکوم و نشتورگ [کمیساریای خلق برای تجارت خارجی] (رفیق آناستاز میکویان) به تأمین کاغذ خوب جهت چاپ نشریه مصور در باکو و همچنین سه روزنامه جدید در آذربایجان جنوبی - با حداقل تیراژ ۳۰۰۰۰ نسخه - متعهد گردد.
۸. به کمیساریای خلق برای امور داخلی (NKVD) جمهوری شوروی آذربایجان اجازه داده شود که تحت نظارت رفیق باقروف برای تردد افرادی که جهت به اجرا درآوردن این اقدامات باید به ایران اعزام شوند، مجوز لازم صادر شود.
۹. برای تأمین مالی نهضت جدایی طلب در آذربایجان جنوبی و همچنین [تدارکات شرکت] در انتخابات دوره پانزدهم مجلس ایران، یک صندوق ویژه به اعتبار یک میلیون روبل ارز خارجی - برای تبدیل به تومان - در کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی تأسیس شود.

۶ ژوئیه ۱۹۴۵

دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی

[مأخذ آرشیو دولتی برای احزاب سیاسی و جنبش‌های اجتماعی جمهوری آذربایجان، باکو (GAPPOD, AZR), fl, op.89. d.90, 11, 4-5]

ضمیمه ۲

دستورالعمل‌های محرمانه شوروی در مورد اقداماتی که باید جهت اجرای مأموریت ویژه در سراسر آذربایجان جنوبی و ایالات شمالی ایران اعمال شود.

۱۴ ژوئیه ۱۹۴۵ / ۲۳ تیر ۱۳۲۴

کاملاً محرمانه

اقداماتی برای اجرای مأموریت ویژه در سراسر آذربایجان جنوبی و ایالات شمال ایران؛

الف) موضوع تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان:

۱. وسایل سفر پیشه‌وری و کامبخش به باکو برای مذاکره فوراً سازماندهی شود. باتوجه به نتایج این مذاکرات، تأمین وسایل سفر پادگان، صدر کمیته ایالتی حزب توده در آذربایجان، به باکو در نظر گرفته شود.

۲. برای تأسیس کمیته‌های مؤسس در مرکز (تبریز) و دیگر نقاط [Na Mestakh]

در عرض یک ماه کاندیداهایی را از میان عناصر واقعی دموکرات از میان روشنفکران، تجار طبقه متوسط، زمینداران کوچک و متوسط و روحانیون در احزاب دموکراتیک مختلف و همچنین از میان غیرحزبیها انتخاب کرده و به کمیته‌های مؤسس فرقه دموکرات آذربایجان وارد کنید. تشکیل یک کمیته مؤسس در تبریز که از طریق انتشار یک فراخوان از طریق نشریات دموکراتیک موجود [مانند] خاور نو،

آزیر، جودت و غیره، خواهان تأسیس یک حزب دموکراتیک آذربایجان شده و به نشر جزواتی اقدام خواهد کرد، در اولویت نخست قرار دارد.

۳. با انتشار فراخوان، گروه‌های آغازگر در دیگر نقاط به حمایت از آن در جراید سخن گفته و از میان فعال‌ترین سازمانهای حزب توده و دیگر سازمانها و عوامل دموکراتیک کمیته‌های فرقه دموکرات آذربایجان را تشکیل خواهند داد.

۴. پس از استقرار کمیته‌های مؤسس فرقه دموکرات آذربایجان در تبریز، تأسیس کمیته‌های محلی فرقه دموکرات آذربایجان در شهرهای ذیل از اولویت نخست خواهد بود: اردبیل، رضاییه، خوی، میانه، زنجان، مراغه، مرند، مهاباد، ماکو، قزوین، رشت، پهلوی، ساری، [شاهی]، گرگان و مشهد.

برای سازماندهی کمیته‌های این شهرها نمایندگانی را از کمیته مؤسس مرکزی اعزام دارید، به صورتی منظم واکنشهای مثبت و دعوت به عضویت در فرقه دموکرات آذربایجان را در جراید دموکراتیک منتشر کنید.

۵. تحت عنوان «صدای آذربایجان» یک نمایندگی مطبوعاتی در کمیته مؤسس فرقه دموکرات آذربایجان در تبریز تأسیس کنید.

۶. تدوین پیش‌نویس برنامه و منشور کمیته مؤسس تبریز را سازماندهی کنید.

ب) تضمین انتخاب نمایندگان انتخابات دوره پانزدهم مجلس:

۱. با نمایندگانی که آنها را در انتخابات این دوره از مجلس حمایت می‌کنیم، برای مذاکره در باب معرفی آنها برای شرکت در مجلس پانزدهم، به شرط حمایت از شعارهای فرقه دموکرات آذربایجان وارد مذاکره شوید.

۲. برای معرفی نامزدهای نمایندگی مجلس از میان عناصر دموکراتی که برای اجرای شعارهای فرقه دموکرات آذربایجان مبارزه خواهند کرد، اقدام کنید.

۳. بررسی مجدد فهرست نمایندگان پیشنهادشده از سوی سفارت با توجه به [این] وظایف جدید.

۴. سازماندهی تبلیغ گسترده کاندیداهای منتخب برای مجلس در جراید و تماس و ملاقات آنها با رأی‌دهندگان.

۵. حمایت از گردهمایی‌ها، تظاهرات، اعتصابات، و انحلال [razgon] کمیسیون‌های انتخاباتی‌ای که با ما منافات دارند با هدف تضمین منافع ما در انتخابات.
۶. در خلال تدارکات انتخاباتی، کاندیداهای معرفی شده از سوی محافل ارتجاعی را که به نحوی فعالانه برضد کاندیداهای جنبش دموکراتیک فعالیت می‌کنند، از حوزه‌های انتخاباتی شمال ایران حذف و اخراج کنید.
۷. خواست جایگزینی رؤسای مرتجع از نهادهای محلی [Vlasti] طرح شود.
 - پ) تأسیس «انجمن دوستان آذربایجان شوروی»:
 ۱. در مورد سازماندهی «انجمن دوستان آذربایجان شوروی» از نمایندگانی که در جنبش یادبود بیست و پنجمین سال [تأسیس] جمهوری شوروی آذربایجان شرکت کردند، استفاده شود.
 ۲. از کارمندان کنسولگری‌های ما، فرماندهی نظامی و اعضای فعال [حزبی] برای تشکیل انجمن استفاده شود.
 ۳. گروه مؤسس «انجمن دوستان آذربایجان شوروی» در تبریز باید تدوین منشور انجمن را عهده‌دار گردد.
 ۴. برای جلب هرچه گسترده‌تر مردم به «انجمن دوستان آذربایجان شوروی» به صورتی منظم از جراید برای بیان دستاوردهای اقتصادی، فرهنگی و هنری آذربایجان شوروی و دوستی تاریخی خلقهای آذربایجان جنوبی و خلقهای آذربایجان شوروی بهره‌برداری شود.
- ت) سازماندهی جنبش جدایی طلب:
 ۱. برای شکل دادن به یک جنبش جدایی طلب در جهت تأسیس یک منطقه خودمختار آذربایجانی [و] یک منطقه خودمختار کرد با اختیارات گسترده اقدام شود. در ایالات [گیلان]، گرگان، مازندران و خراسان براساس مسائل محلی و بویژه [موارد ذیل]، جنبشهای جدایی طلب ایجاد شود:

در ایالت گیلان: فراهم آوردن خدمات رفاهی و اجتماعی و در شهرهای رشت [و] پهلوی اختصاص حداقل ۵ درصد از کل مالیاتهای مأخوذه در محل برای این منظور.

در ایالت گرگان: آموزش زبان بومی ترکمنی در مدارس، جایگزینی ترکمنها در مؤسسات محلی، ژاندارمری و پلیس، اختصاص حداقل ۵۰ درصد از کل مالیاتهای مأخوذه در محل برای خدمات رفاهی و آسایشی و بهداشتی در گنبدکاووس، گرگان و بندر شاه.

در ایالات مازندران و خراسان:

۱. اعاده املاکی که رضاشاه گرفته بود به مالکان جزء و متوسط.
 ۲. اختصاص حداقل ۵۰ درصد از مالیاتهای مأخوذه در محل برای خدمات عمومی و رفاهی و بهداشت شهرهای ساری، شاهی، مشهد و قوچان نو.
- به علاوه برای شکل دادن به یک جنبش جدایی طلب در ایالات فوق به انعکاس چنین خواسته‌هایی در سطوح محلی اقدام شود.
- خواست اصلاحات ارضی نه فقط در آذربایجان جنوبی که در نواحی شمال ایالات ایران نیز مطرح گردد.

ت) تشکیل انجمنها:

۱. پس از استقرار کمیته‌های مؤسس فرقه دموکرات آذربایجان همزمان با اقدامات لازم جهت انتخاب نمایندگان دوره پانزدهم مجلس، با استفاده از شوق انتخاباتی مردم، اقداماتی برای تشکیل انجمنها صورت گیرد.

ج) سازماندهی ارگانهای مطبوعاتی

۱. برای سازماندهی اقدامات تبلیغاتی از طریق مطبوعات، علاوه بر روزنامه‌های موجود چاپخانه‌هایی در شهرهای رشت، رضاییه و مهاباد برای نشریات جدید تأسیس شود.

[امضاهای ناخوانا]

ضمیمه ۳

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی درباره «رادیو نهضت روحانیت در ایران»

در دوم آبان ماه ۱۳۸۶ با سید محمود دعایی، مجری و تهیه‌کننده رادیو نهضت روحانیت در ایران، درباره این رادیو به گفت و گو نشستیم. دعایی را می‌توان به جز مدت کوتاهی که اولین سفیر جمهوری اسلامی ایران در بغداد بوده، فعال عرصه فرهنگ دانست. هرچند که شش دوره نمایندگی مجلس شورای اسلامی را در کارنامه خود دارد، اما از سال ۱۳۵۹ تا به امروز مدیریت قدیمی‌ترین روزنامه کشور، **اطلاعات**، را برعهده داشته است. آگاهی‌ها و خاطرات او درباره **رادیو بغداد** و برنامه نهضت روحانیت در ایران بی‌نظیر و ذی‌قیمت است و به نوعی بخشی از فعالیت‌های مخالفان رژیم پهلوی در خارج از کشور را در بر می‌گیرد.

- **حاج آقا، در ابتدا در مورد پیش‌زمینه‌های اجرای برنامه‌های رادیو نهضت روحانیت توضیح دهید.**

بسم‌الله الرحمن الرحیم. در رابطه با برنامه نهضت روحانیت در ایران که از **رادیو بغداد** پخش می‌شد، باید بگویم معمولاً کشورهای مختلف علاوه بر برنامه‌های رسمی رادیویی و تلویزیونی خودشان، یکسری برنامه‌های جهت‌دار دارند که اهداف برنامه‌های خودشان را برای همسایگان‌شان که مورد توجهشان هست، یا کشورها و ملت‌هایی که ممکن است در رابطه با آنها حساسیت‌هایی وجود داشته باشد، پخش می‌کنند. در ایران هم این مسئله سابقه داشته است، تداوم دارد و منطقاً باید وجود داشته باشد. ما همسایگان عرب داریم، طبیعتاً باید منویات و اهداف خودمان را آن‌طور که دلخواه‌مان است، به گوش آنها برسانیم. غیر از اعراب، کسانی که فارسی نمی‌دانند و به دلایلی مایلند و یا ما علاقه داریم که منویات ما را بشنوند. بر این مبنا برنامه‌هایی را تدارک می‌بینیم که عمدتاً انگلیسی، آلمانی و فرانسه است و بستگی به میزان حساسیت و اهمیتی دارد که ما داریم. در شرایط بحرانی این

برنامه‌ها خیلی جدی‌تر دنبال می‌شود. میان رژیم سابق حاکم بر ایران و رژیم بعثی حاکم بر عراق یک‌سری ارتباطات توأم با تشنج و در شرایط بحرانی خاص [مسائلی] وجود داشت که ایجاب می‌کرد یک‌سری برنامه‌های تبلیغاتی به عنوان جنگ سرد دنبال شود.

بخش فارسی **راديو بغداد** نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و بخش عربی **راديو ایران** که در اهواز و آبادان یک موج رادیویی و حتی تلویزیونی عربی وجود داشت، عمدتاً با هدف تنویر افکار عرب‌های خارج از ایران بود تا خود عرب‌های اهواز [و خوزستان]. برنامه‌های کردی و ترکی هم بود. به هر حال به زبان‌های مختلف بود. حتی عراقی‌ها هم در مقابل سعی داشتند برنامه بلوچی داشته باشند که نسبت به اقوام بلوچ ایران تبلیغاتی داشته باشند. متها در این مورد این حساسیت وجود داشت که بلوچ‌های پاکستان هم ملاحظه شوند. چون اگر به استقلال‌طلبی آنها دامن زده می‌شد، طبیعتاً با پاکستان مسئله پیدا می‌کردند. یا مثلاً کردها داعیه‌هایی داشتند و برای تحریک آنها، کردهای خودشان و کردهای ترکیه هم تأثیرپذیر بودند.

برنامه‌های فارسی متفاوت بود. در ابتدا خود عراقی‌ها، کارمندان فارسی‌زبانی داشتند که آنها برنامه‌هایی را اجرا می‌کردند و مطالبی را ترجمه می‌کردند، اما خیلی ککش نداشت. ایرانی‌هایی که از ایران [به این راديو] گوش می‌کردند، نه ادبیات آن را می‌پسندیدند و نه به مطالبی که عرضه می‌شد، اعتقاد و اهمیتی می‌دادند. از همین رو برای پربارشدن این برنامه‌ها و ایجاد جذابیت بیشتر، سعی کردند از ایرانی‌های سرشناسی که وجود داشتند و مخالف ایران بودند، دعوت کنند و به اصطلاح وقت وسیعی از برنامه‌هایشان را در اختیار آنها بگذارند که این مسائل را دنبال کنند. به این ترتیب آنها به اپوزیسیون ایرانی روی آوردند. در قدم اول از تیمور بختیار دعوت کردند. تیمور بختیار یک عنصر ناراضی بانفوذی بود. اولین مؤسس ساواک در ایران بود و در بخشی از عشایر غیرتمند ایرانی نفوذ داشت. همچنین یک‌سری اطلاعات و آگاهی‌های ویژه‌ای از درون حاکمیت ایران داشت. خودش از مهره‌های برجسته رژیم بود. پسرعموی ثریا، همسر شاه، بود و یک آدم متنفزی

شناخته می‌شد. او با رژیم شاه درافتاده بود و در خارج از ایران به سر می‌برد. در بیروت در ماجرای - گویا به دلیل حمل سلاح غیرمجاز - دستگیر می‌شود و رژیم شاه اصرار داشت که او را به عنوان مجرم سیاسی از دولت لبنان تحویل بگیرد. در آستانه تحویل به ایران بود که عراقی‌ها وارد ماجرا شدند. خود صدام شخصاً دخالت کرد و به دلیل حاکمیت اعراب در لبنان و اعمال نفوذ موفق شد بختیار را آزاد کرده و به عراق بیاورد. در آن زمان ملامصطفی بارزانی به عنوان مهره برجسته مخالف رژیم عراق در ایران بود و عراقی‌ها درصدد بودند از بختیار به عنوان مهره مشابه استفاده کنند. از همین رو او را به عراق آورده، امکانات در اختیار وی گذاشته و تحریکش کردند. خصلت‌های مقام‌خواهی و جاه‌طلبی او هم ایجاب می‌کرد به این خواسته‌ها تن بدهد.

- صدام در آن زمان چه سمتی داشت؟

نفر دوم حاکمیت عراق و فرد قدرتمند حکومت بعث بود. مقامی بین نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور بود.

بختیار در عراق یک جبهه آزادیبخش تشکیل داد و از تمام نیروهای اپوزیسیون ایرانی خارج از کشور دعوت کرد. از حزب توده، از کنفدراسیون و از جبهه ملی آن زمان دعوت کرد. طبیعتاً برای توفیق بیشتر برنامه‌هایش ضرورتاً لازم بود از روحانیت به پیشوایی امام خمینی هم استفاده کند. یک روز برای ملاقات و دست‌بوسی علمای نجف به این شهر آمد. خدمت آقای خوبی و آقای شاهرودی رسید. آنها هم اهمیتی نمی‌دادند که راهش ندهند. اما وقتی به بیت امام آمد، ایشان اجازه ندادند و فرمودند او را نیاورید. مصلحت نیست. او هم ناراحت شد و نامه‌ای به امام نوشت که «منزل علما و مراجع به روی کفار باز است. کلیمی‌ها و مسیحی‌ها هم می‌توانند خدمت علما ما برسند. حال من که مسلمانم، چرا نیایم؟» امام براساس استدلالی که داشتند، او را نپذیرفتند. حتی در مراجعه‌ای که به آقایان خویی و شاهرودی داشت، وجوهات هم برده بود، منتها امام راهش نداد.

- گویا تیمور بختیار از طریق بیت آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی با حوزه نجف ارتباط برقرار کرده بود؟

بله، بختیار یک رابط روحانی داشت که از ناراضی‌های ایرانی بود و در عراق ساکن بود. منتها عنصر بدنامی بود. این فرد، سیدموسی اصفهانی بود که نوه مرحوم آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی بود. فرزند سیدحسن بود که در صف نماز جماعت توسط شخصی (شیخ علی اردهالی) با کارد به شهادت رسید. این آقاموسی اصفهانی، عنصر بدنامی بود. او نماینده سابق مجلس شورای ملی بود. یکسری اختلاس کرده و مشکلات مالی به وجود آورده بود. از همین رو تحت تعقیب بود. از ایران فرار کرده و به عراق آمده بود. در دانشگاه بصره و بغداد تدریس می‌کرد و مهره‌ای در اختیار رژیم صدام شناخته می‌شد. معروف بود یک استاد ناراضی مارکسیست در دانشگاه بصره بود که بعضی‌ها درصدد بودند او را سر به نیست کنند. با سیدموسی هماهنگ می‌کنند که در یک مسیری با او همراه شود. ما به عنوان مأموران رژیم ایران برای ترور تو، او را می‌کشیم. این کار را هم می‌کنند و آن استاد را با هماهنگی‌هایی که کرده بودند، به قتل می‌رسانند. یک تیری هم به سیدموسی می‌زنند. او را به بیمارستان برده و جنجال راه انداختند که عوامل رژیم ایران قصد داشتند آیت‌الله‌زاده موسی اصفهانی را بکشند. یک جریان تبلیغاتی وسیعی راه انداخته و مسئله آن بنده خدا را پایمال کردند. آقا موسی یک چنین آدمی بود. خب روحانی هم بود و از یک خانواده سرشناس روحانی و خودش هم آدم شناخته‌شده‌ای بود. بختیار با سوابقی که از ایران با او داشت، با وی همراه شد و او کارگزار امور روحانیت تیمور بختیار شد. امام از او بدش می‌آمد و همه دوستانی که در نجف بودند، از این مرد نفرت داشتند. بنابراین نتوانسته بود در بخش فارسی **رادیو بغداد** اثرگذار باشد. این هم به دلیل بدنامی‌اش و به دلیل آلوده و وابسته‌بودنش بود. امام هم از آن طرف، بختیار را نپذیرفته بود. البته بختیار یک روز موفق شد خدمت امام برسد، آن هم به صورت سرزده. استاندار وقت کربلا، شیبیب مالکی، از امام وقت ملاقات خواست. معمولاً امام چون مهمان عراقی‌ها بود، اگر مسئولین عراقی وقت می‌خواستند که

تذکری بدهند یا توصیه‌ای داشتند، ایشان می‌پذیرفت. شیب مالکی به دفتر امام زنگ زد که می‌خواهم خدمت آقا برسم. آقا هم به تصور اینکه پیغامی از طرف مسئولین دارد، وقت تعیین کرد. شیب مالکی که آمد، بختیار را هم با خود آورد. امام هم در مقابل یک عمل انجام‌شده قرار گرفت.

– ماجرای برنامه رادیو نهضت روحانیت از کجا آغاز شد؟

یک روز مرحوم حاج آقا مصطفی – خدا رحمتش کند – گفت عراقی‌ها به ما پیغام داده‌اند که اگر شما مطالبی و برنامه‌هایی داشته باشید، تبلیغاتی در ارتباط با اهدافتان خطاب به ملت ایران داشته باشید، ما آمادگی داریم این امکان را در اختیارتان بگذاریم. اگر شما کسی را دارید که بیاید از طرف شما برنامه‌های شما را اعلام کند [معرفی کنید]. فرمودند اگر شما آمادگی دارید که اعلامیه‌های امام و مطالب مربوط به ایشان، جریان مبارزات روحانیت و نهضت را منعکس کنید، این زمینه وجود دارد که شما به آنجا بروید. حاج آقا مصطفی ابتدا می‌خواست امام هم بدانند، ولی بعد گفت اگر بدانند، تبعاتش دامن ایشان را می‌گیرد. می‌تواند عمل خوبی باشد که اگر بشنوند، قبول می‌کنند و اگر عمل بدی باشد، بهتر است امام از اول ندانند که اگر یک موقع مورد اعتراض واقع شد، بگویند نمی‌دانستم. و حق هم داشت.

به هر حال بدون اطلاع امام قبول کردیم و برنامه را اجرا کردیم. بعد از اینکه انعکاس پیدا کرد و از طرف بعضی‌ها اعتراضاتی شد، امام پرسیدند قضیه چیست؟ حاج آقا مصطفی به ایشان گفت: یک پیشنهاد این‌چنینی شده بود و ما لازم دانستیم مطالب خودمان را خودمان بگوییم. موسی اصفهانی نرود بگوید یا گویندگان بعثی عراقی نگویند. از طرف خودمان باشد. ما هم فلانی [دعایی] را گفتیم. امام برنامه‌ها را خواسته بود. ما هم از قبل برنامه‌های چند ماه را می‌نوشتیم، کپی داشتیم. خدمت امام دادیم و ایشان در یکی دو روز ملاحظه‌ای کردند و یک‌سری توصیه و توضیحات دادند. گفتند اولاً دروغ نگویند. در برنامه‌هایتان سعی کنید راست بگویید. اینها این قدر مفاسد و نقاط ضعف دارند که اگر همان واقعیت‌ها را شما بگویید،

کافی است. سعی کنید حقیقت را بگویید. دوم اینکه، فحاشی نکنید. وقتی شما منطقی و استدلال دارید، دلیلی ندارد که بگویید جلاد و فلان و بعد هم دعا کردند. برنامه‌ها را پسندیدند و ما هم ادامه دادیم.

- محور برنامه‌ها چه بود؟

ما عنوان برنامه را **نهضت روحانیت در ایران** گذاشتیم. یعنی سیر حرکت روحانیت در ایران را شروع کردیم. طبیعتاً محورش پیشوای نهضت، امام، بود. اهداف امام، برنامه‌های امام و اعلامیه‌های امام را ذکر می‌کردیم و با یک تحلیل خیلی روشن، اهداف و برنامه‌ها را تهیه می‌کردیم. در کنارش هم اخبار و گزارش‌هایی می‌رسید. افرادی که بازداشت می‌شدند، اسامی‌شان ذکر می‌شد. افرادی که شکنجه می‌شدند، شکنجه‌هاشان گفته می‌شد. بازجویی‌ها، محاکمات و دفاعیات افراد سیاسی نقل می‌شد. یک برنامه موفق بسیار خوبی بود که همیشه پخش می‌شد. بین بیست دقیقه تا نیم‌ساعت از وقت **رادیو بغداد** به ما اختصاص داشت. آن موقع برنامه [فارسی] **رادیو بغداد** حدود دو ساعت بود. از آن دو ساعت، نیم‌ساعت به ما اختصاص داده بودند.

- بقیه اوقات به چه کسان و گروه‌هایی اختصاص داشت؟

بقیه‌اش تحلیل بود و گروه‌های سیاسی دیگری هم بودند که برنامه اجرا می‌کردند. گروه فلسطین به رهبری حسین ریاحی بود. عباس صابری از مارکسیست‌های چپ بود. گروه‌های جبهه ملی بودند. عربشاهی از اعضای حزب توده بود که در آن موقع کارگزار بختیار بود و به عنوان حزب توده نبود. دقایقی هم موسی اصفهانی بود که برای خودش برنامه داشت. متنها برنامه **نهضت روحانیت** به دلیل ارائه مطالب مستند و دقیقی که عرضه می‌کرد و شناخته‌بودن مجری‌اش - چون من را شناخته بودند و فهمیده بودند که مورد تأیید امام و مرحوم حاج آقا مصطفی هستم - برنامه جایگاه واقعی‌اش را پیدا کرد. یعنی به عنوان یک برنامه جذاب و پرشنونده مورد توجه بود. به همین دلیل ما هم در ارائه مطالب، اختیارات و امکانات بیشتری داشتیم. وقت

بیشتری می توانستیم داشته باشیم. هر چیزی را می توانستیم بگوییم، البته با خط قرمزهایی که عراقی ها می گذاشتند. تا اینکه در یک مقطعی بختیار به تحریک موسی اصفهانی آمد و مدعی شد این رادیو باید سخنگوی جبهه آزادیبخشی باشد که من تشکیل داده ام. آقایان هم باید تحت این عنوان برنامه هایشان را اجرا کنند. یعنی هر کسی که در این رادیو، برنامه ای را اجرا می کند، عضو جبهه آزادیبخش است. آرم بخش فارسی **رادیو بغداد** را بردارید، بگذاریم صدای جبهه آزادیبخش ملت ایران به رهبری تیمسار بختیار. اینکه شد، ما قبول نکردیم. من اولین کسی بودم که مقاومت کردم. گروه های دیگر هم بودند، ولی آن بنده خداها پناهنده بودند و می ترسیدند. حالا من روحانی بودم، در نجف بودم و در خدمت امام بودم. موقعیت ما متفاوت بود. گروه فلسطین، صابری و طیف های دیگر پناهنده و ناگزیر از تبعیت بودند. وقتی ما مقاومت کردیم، آنها خیلی خوشحال شدند. البته مقاومتی هم نکردند و برنامه هایشان را ادامه دادند. حدود دوسه ماه برنامه [نهضت روحانیت] قطع شد. آن هم بخش شناخته شده، مورد اعتماد و بانفوذ **رادیو بغداد**. یادم هست موسی اصفهانی به نجف آمد. توسط حاج آقا مصطفی برایم پیغام فرستاد. در یک نامه ای - هنوز کاغذش را دارم - نوشته بود «تو از پشت خنجر می زنی! برگرد و اگر برنگردی، ما تو را به عنوان خائن دستگیر می کنیم و تحویل ایران می دهیم.» من به حاج آقا مصطفی گفتم: به ایشان بفرمایید اگر بنا بود ما تسلیم شویم، در همان ایران تسلیم شاه می شدیم که این قدر آوارگی و بدبختی نکشیم. کسی که از رژیم شاه نترسیده، از موسی اصفهانی و تیمش هم نمی ترسد. ما حاضر نیستیم زیر پرچم بختیار حرف بزنیم. در صورتی برنامه را ادامه می دهیم که مستقلاً برای خودمان باشد، یعنی «نهضت روحانیت در ایران» مستقل. حاج آقا مصطفی هم پسندید. با امام مشورت کردیم، امام فرمودند: «اگر خوفی ندارید، اشکالی ندارد.» تا اینکه وقتی بختیار دید که [کارش] نمی گیرد، تسلیم شد که بخش فارسی **رادیو بغداد** از برنامه های او مستقل باشد. برای برنامه های او یک موج مستقل زدند.

- دیگر جزء برنامه‌های رادیو بغداد نبود؟

نه، البته از رادیو بغداد کمک می‌گرفت. آنها پخش می‌کردند، منتها عنوانش، عنوان مستقلی بود. ما هم برنامه‌هایمان را ادامه دادیم و موفق بودیم. البته من یک ریسک بزرگی کردم؛ در اولین شبی که [بعد از توقف] مجدداً شروع کردم، یک توضیحی به شنوندگان دادم که چرا این ایام ادامه نداده بودیم. به نوعی فهماندم چون می‌خواستند استقلال ما را سلب کنند و ما به آن تن ندادیم، لذا متوقف شد. الآن که امکان بهره‌برداری مستقلانه است، ما برنامه را ادامه می‌دهیم. به نوعی افشای بختیار را کردم که جاه‌طلبی او هم مثل رژیم شاه است. از عوامل رژیم شاه بوده و حالا می‌خواهد جای او بنشیند و فرقی با او ندارد.

- اسم هم آوردید؟

به نوعی که کاملاً روشن بود. البته ریسک کردم. ریسک بزرگی بود. نذری هم کردم که نفهمند. خوشبختانه نفهمیدند، چون نوار برنامه‌ها را تا دو هفته نگاه می‌داشتند و بعد پاک می‌کردند.

برنامه‌های بختیار و موسی اصفهانی هم در کنار برنامه نهضت روحانیت بود، منتها نه شنونده دقیق داشت و نه مطالبش ارزش داشت. آنچه ما داشتیم، مطالبی بود که از ایران تنظیم می‌شد. خیلی از خبرها و تحلیل‌هایش مستقیماً در نجف با مرحوم حاج آقا مصطفی و خود امام [تنظیم می‌شد]. خود امام مطلع بودند و اشرافی بر آن داشتند. سنجیده و مستند و اصولی دنبال می‌شد. لذا رژیم شاه از این برنامه نگران بود و وحشت داشت. به عنوان صدای روحانیت خیلی ارزش داشت و در مجادلات سیاسی که ایران و عراق با هم داشتند، گاهی بر سر اختلافاتشان مذاکره می‌کردند، اولین تأکیدی که ایرانی‌ها می‌کردند، این بود اگر می‌خواهید مذاکره کنید، برنامه‌های تبلیغاتی را قطع کنید. اینها موقتاً شش هفت ماه برنامه را قطع می‌کردند. مذاکراتشان را انجام می‌دادند و وقتی به نتیجه نمی‌رسیدند، دوباره شروع می‌کردند.

این برنامه‌ها تا هفت سال تداوم داشت. البته گاهی دو ماه، سه ماه قطع می‌شد تا اینکه در یک مقطع بسیار حساس و تعیین‌کننده‌ای که دیگر اختلافات به اوج خودش رسیده بود، اینها حاضر بودند هر نوع امکاناتی را در اختیار مخالفین بگذارند و از [داخل] ایران هم به ما پیشنهاد شده بود که ساعات بیشتری را در اختیار داشته باشید. بر این اساس یک موج مستقلی را در اختیار گرفتیم و **صدای روحانیت مبارز ایران** را تأسیس کردیم. تا آن موقع برنامه **نهضت روحانیت** در ایران جزء بخش فارسی **رادیو بغداد** بود، بعد از آن حدود ۴۵ دقیقه یک موج مستقل گرفتیم. **صدای روحانیت مبارز ایران** خیلی شاداب بود و یادم هست یک مارشی برای آن انتخاب کرده بودیم که مارش جنگی بود که **رادیو مصر** در زمان عبدالناصر ساخته بود. یک مارش خیلی تکان‌دهنده‌ای بود. سرودهای فلسطینی را به فارسی دوبله کردیم. اوج تبلیغات دکتر شریعتی بود، آثار او را از این رادیو پخش کردیم. صدای ایشان را پخش کردیم. نوارهای امام را در اختیارمان گذاشته بودند، پخش کردیم. **صدای روحانیت مبارز ایران** در داخل کشور یک جاذبه فوق‌العاده و نشاطی ایجاد کرده بود. تجربه چندین ساله هم به کارمان آمد و خیلی قوی اجرا می‌کردیم. این مسئله ادامه داشت تا وقتی که توافق الجزایر صورت گرفت. دو رژیم در الجزایر به تفاهم رسیدند و طبیعتاً فعالیت‌های تبلیغاتی علیه هم را متوقف کردند.

– به غیر از شما، چه کسانی در این رادیو فعالیت داشتند؟

به عنوان گوینده، تنها من بودم. در بخش **نهضت روحانیت در ایران** و در بخش‌های **صدای روحانیت مبارز ایران**، فقط من مجری و سخنگو بودم. اما مطالب را افراد زیادی بودند که از ایران تهیه می‌کردند. خدا رحمت کند مرحوم آقای محمد منتظری یکی از کسانی بود که بیشترین تغذیه را می‌کرد. از نظر گزارش و خبر با گروه‌های مختلف سیاسی مرتبط بود و اخبار دقیقی را می‌گفت. بعد مرحوم حاج احمدآقا در ایران بود – قبل از شهادت اخوی‌اش در قم بود – او هم سازماندهی کرده بود و از یک‌سری شخصیت‌های صاحب قلم و مطمئن مطالب خوبی را تهیه

می‌کرد که یادم است می‌گفت آقاسید محمد خاتمی هم در این برنامه‌ها کمک می‌کند. به هر صورت در یک مقطعی خود من یک سمپاتی و گرایشی به سازمان مجاهدین خلق آن موقع پیدا کرده بودم، طبیعتاً خیلی از مطالب آنها را مثل دفاعیاتشان در زندان‌ها و زندگینامه شهدایشان را در این برنامه منعکس می‌کردم. برنامه موفق بود که مجری‌اش من بودم، اما تهیه‌کننده بسیاری از مطالب و اخبار از [داخل] ایران بود و دوستانی بودند که تهیه کرده و می‌فرستادند. این کار هم از طریق کویت یا اروپا انجام می‌گرفت.

- در خود عراق چه کسانی با شما همکاری می‌کردند؟

در داخل عراق کسی به آن معنا همکاری نمی‌کرد، یعنی به آن معنا به کسی اطلاع نداده بودیم. برنامه اختصاصی خیلی ویژه‌ای بود. مرحوم املائی از برنامه‌ها مطلع بود. مرحوم محمد منتظری که به عراق آمد، با هم بودیم و یک کمکی می‌کرد. البته دوستان دیگری هم بودند که مطلع بودند، متها در سطحی نبودند که چیزی بنویسند یا تهیه کنند. در یکی دو مقطع آقای محتشمی [پور] یکی دو تا مطلب نوشت.

- دولت عراق به جز امکانات و تجهیزات فنی، کمک مالی هم به این برنامه می‌کرد؟

شما سؤال دقیقی کردید و لازم است این را بدانید. عراقی‌ها در واگذاری امکانات و تشویق به بهره‌گیری از امکاناتشان آمادگی زیادی داشتند. مثلاً به گروه‌های مختلفی که از اروپا می‌آمدند؛ از کنفدراسیون نمایندگان آمده بودند. از جبهه ملی دوم، مارکسیست‌هایشان آمده بودند، از ایران کسانی آمده و پناهنده شده بودند. [دولت عراق] به اینها خانه، ماشین، حقوق ماهیانه و امکانات استودیویی و رادیویی می‌داد. مثلاً یک استودیوی کامل با ضبط‌های متفاوت و متعدد، نوارهای مختلف در اختیار می‌گذاشتند. به تعداد افراد آن گروه‌ها خانه، ماشین و امکانات می‌دادند. آنها هم برای اینکه از این امکانات بهره بگیرند، یک تیم معرفی می‌کردند. تنها گروهی که هیچ استفاده‌ای از این امکانات نکرد، روحانیت بود. آن هم علتش این بود که من

خودم شخصاً برنامه‌ها را نوشته و آماده می‌کردم. می‌رفتم بغداد و در استودیوی خودشان ضبط می‌کردم. برنامه ضبط‌شده را سر ساعت معین پخش می‌کردند. بنابراین به دلیل اینکه از امکاناتشان بهره نمی‌بردیم، حرمت بیشتری داشتیم. در مواقعی که لازم بود مقاومت کنیم، مقاومت کرده و هیچ هراسی نداشتیم که منفعت را از دست بدهیم جز امکان تبلیغی که طبیعتاً آنها بیش از ما به آن اهمیت می‌دادند. من در حجرهٔ مدرسهٔ مرحوم سید که به عنوان طلبه در آنجا اتاق داشتم، از نیمه‌های شب تا سحر برنامه‌ها را می‌نوشتم. سحر نماز را می‌خواندم، می‌رفتم حرم، زیارت می‌کردم و روانهٔ بغداد می‌شدم. تقریباً سر آفتاب یا نیم‌ساعت از آفتاب گذشته، بغداد بودم. همانجا یک صبحانهٔ معمولی - عدسی‌هایی که آنجا بود - نصف نان با یک کاسه عدسی گرفته صرف می‌کردم و می‌رفتم استودیو. برنامه را ضبط می‌کردم، دو سه ساعت آنجا بودم، دومرتبه پیش از ظهر به گاراژ می‌آمدم و سوار ماشین معمولی مینی‌بوس می‌شدم و به نجف آمده و در نماز امام شرکت می‌کردم. غیبت من را کسی متوجه نمی‌شد و ضرورتی هم نداشت که با ماشین و اسکورت و راننده باشد. به این شیوه، خیلی مستقلانه و مغرورانه، با مناعت طبع، بزرگواری و با حفظ کرامت و عزت روحانیت، برنامه‌ها را ادامه دادیم.

- گویا آیت‌الله حکیم از رادیو اهواز حمایت می‌کرد. آیا داشتن برنامه در رادیو بغداد توسط یاران امام موجب کدورت و اختلاف نظر نشده بود؟

این طور نبود که شخص آقای حکیم از برنامه‌های رادیو اهواز حمایت بکند. این طبیعی بود به دلیلی مقاومتی که مرحوم آقای حکیم در مقابل رژیم عراق داشت و مخالفتی که بعضی‌ها با ایشان داشتند و نفوذی که ایشان بین جامعهٔ شیعیان عراق داشت، رادیو اهواز و کلاً رژیم شاه می‌خواست از شخصیت ایشان بهره‌برداری کند. بهره‌برداری از شخصیت ایشان هم این بود که خبر مظلومیت او را می‌گفت و اگر اعلامیه‌ای داشت، منتقل می‌کرد. اگر دوستان ایشان هم بیانیه‌ای داشتند، این بیانیه‌ها نقل می‌شد. منتها به آن معنا نبود که شخص آقای حکیم ارتباطی با مجریان رادیو

اهواز داشته باشد. او یک شخصیت برجسته، مستقل و مورد اعتماد و بانفوذی بود که اخبار و مطالب مربوط به ایشان را در **راديو اهواز** پخش می‌کردند.

ضمیمه ۴

بازگشت به خویشتن؛ از تئوری تا عمل در گفت‌وگو با احسان نراقی

دکتر احسان نراقی، جامعه‌شناس و مشاور ارشد سابق یونسکو، از نظریه‌پردازان بومی‌گرایی یا به اصطلاح خودش بازگشت به خویشتن است. او علاوه بر سوق‌دادن مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی به این سو، در این زمینه کتاب‌ها و مقالات فراوانی به رشته تحریر درآورده است. او را می‌توان برجسته‌ترین بازمانده این نظریه در دوران رژیم پهلوی دانست. براین اساس، نراقی با توجه به نزدیکی‌اش به محمدرضاشاه و فرح شایسته‌ترین فرد برای اظهارنظر در این باره است و این که چرا گفتمان مخالفان رژیم در این حوزه بر گفتمان نظریه‌پردازان رژیم پهلوی پیروز شد. با این نیت در عصر جمعه ۲۳ آذرماه ۱۳۸۶ با احسان نراقی در خانه‌اش به بحث پرداختیم.

– استاد، این وضعیت بومی‌گرایی یا به اصطلاح شما بازگشت به خویشتن در چه شرایطی و در واکنش به چه وضعیتی ایجاد شد؟

من دیدم که شاه خیلی مایل به تقلید از آمریکا بود. گروهی هم بودند که ما به آنها ماساچوستی می‌گفتم و به ماساچوستی‌ها معروف بودند. این یک فرار از خود بود. من در بحث‌های متعدد سه گروه را باعث این فرار از خود دانسته‌ام. یکی فراماسون‌ها را گفته‌ام. اینها غرب‌ستایی را رواج دادند و یک مقداری ما را از خودمان دور کردند. گو این که در غرب‌ستایی آنها جنبه دموکراسی و آزادی هم بود، ولی چون به لژ اسکاتلند وصل بود، یک ابهام‌غیرایرانی در آن بود. عامل دیگر فرار از خود، حزب توده بود. حزب توده هم افکار مارکسیستی و تمایل به روش شوروی

داشت. توده‌های‌ها خودشان را مجری یک سیاست غیرایرانی، می‌دانستند. سومین گروه تکنوکرات‌های آمریکایی منش بودند. مثلاً من به خداداد فرمانفرمایان گفتم: ما برنامه سوم را در مؤسسه بحث و بررسی کردیم. قرار شد تمام کرده و به ما بگویید. گفت: من حالا نمی‌دهم، برای این که به نماینده اقتصادی سفارت آمریکا داده‌ام که بخواند. اگر خواند و تصویب کرد، انتشار می‌دهم. گفتم: یعنی چه. نماینده اقتصادی سفارت آمریکا چه صلاحیتی دارد که درباره برنامه ایران حرف بزند؟ این تمسک به آمریکایی‌گری در عده‌ای از مدیران سازمان برنامه وجود داشت و بر آن دو جنبه اضافه شد. من می‌خواستم این جریان‌ها را نقد کرده و بگویم باید فرهنگ خودمان را عزیز بشماریم و آن را محور قرار بدهیم. این را برای اولین بار در کتابهای غربت غرب، آنچه خود داشت و طمع خام گفتم.

- نکته مهم در مورد فعالان بومی‌گرایی سابقه‌چپ‌گرایی و بعضاً عضویت آنها در حزب توده است؟

خانلری چپ‌سخت نسبت به فرهنگ ایرانی‌اش ضعیف بوده است. همچنین انجوی در جوانی تحت تأثیر بوده و زود بیرون آمده است. اکثر جوانان دنیا تا سن بیست سالگی تحت تأثیر بودند. بنده در بیست سالگی با کمونیسم سمپاتی پیدا کردم و در ۲۱ سالگی وقتی در میدان بهارستان سربازان روس را با تانک و اسلحه دیدم که در پشت سرشان رهبران حزب توده فریاد می‌زنند زنده باد کافتارادزه (که در ایرانی‌ها معروف به کفتر دزده بود) معاون وزارت خارجه روسیه شوروی که برای گرفتن امتیاز نفت به ایران آمده بود، برای همیشه بریدم. بستگی به این دارد که فرد در چه سنی از چپ برگشته است. اگر زیر سی ساله بوده، طبیعی است.

- حمایت رژیم از این بازگشت به خویشتن بر چه مبنایی بود تا آنجا که ساواک از چاپ مقالات ماساچوستی‌ها در تهران مصور استقبال می‌کرد؟

این در رژیم گذشته عمومیت نداشت. رژیم پهلوی اصلاً به فرهنگ اعتنای واقعی نداشت. اگر در تئاتر رودکی نمایش‌هایی می‌دادند، می‌خواستند به تقلید از غربی‌ها

اپرایی هم داشته باشند. البته از فرهنگ ملی هم بیگانه نبود، ولی اعتقاد هم نبود که در دنیای امروزه که دارد ما را جذب و بلع می‌کند، باید به فرهنگمان بپردازیم. او می‌خواست آمریکایی‌ها را دنبال کند، یعنی کاربرد عملی فکری نداشت.

- شاه در نفی دموکراسی غربی و اخذ تکنولوژی آن بود. چرا که به اعتقاد او ایران بایستی دموکراسی سازگار با فرهنگ بومی داشته باشد.

شاه از هرچه که بدش می‌آمد، نفی می‌کرد. یک آدم مستبد کم‌سوادی بود. این از خصایص شرقی‌ها است، همین که فرصت پیدا کنند، فرعون می‌شوند. حتی شاه اسماعیل هم که شیعه را می‌آورد، مستبد می‌شود. برای ساختن خودمان در دنیای امروز باید ضداستبدادی عمل کنیم.

- در حزب رستاخیز هم شعارهایی در تقبیح غرب داده می‌شد.

حزب می‌خواست شاه را خدا بکند. یک چیز ناقصی بود. متکی به تفکر نبود. اندیشه نبود. زن بیچاره‌اش متوجه فرهنگ ایرانی بود. جذب افکار شوهرش نشده بود، ولی نمی‌توانست زیاد در محیط اثری داشته باشد. اگر شاه جلو کارهای فرح و قطبی را در تلویزیون نمی‌گرفت، از روی عقیده‌اش نبود که از روی ضعفش بود. اهل مبارزه نبود. از این طرف هم اشرف کارهای نامربوطی می‌کرد که می‌گذاشت بکنند. آن چیزی که شاه را می‌ساخت، عشق به آمریکا بود. هرکاری آمریکا می‌کرد، برای ما خوب بود به جز دموکراسی‌شان. اصولاً از لحاظ فرهنگی بینش فرهنگی نداشت، من یک برنامه‌ای در تلویزیون اجرا می‌کردم به نام **این سو و آن سوی زمان** که گرداننده رسمی‌اش علیرضا میبیدی بود. شنبه‌شب‌ها به مدت یک ساعت بود. فرح می‌گفت من عمداً ولیعهد را می‌آوردم که این حرف‌ها را راجع به آینده ایران و چه مدلی را باید برگزینیم، بشنود. گفتم: شاه چه می‌کرد؟ گفت: شاه می‌آمد می‌نشست مجلات و روزنامه‌های خارجی را که برایش آورده بودند، ورق می‌زد. گاهی یک گوشه نگاهی هم می‌کرد. ولی معمولاً بعد از ۲۰، ۲۵ دقیقه بلند می‌شد و می‌گفت: شما هم با این روشنفکر بازی‌تان. به او گفتم: حقیقت را بگویید، این حرکت

وقت‌هایی نبود که من حرف‌های نسبتاً تندی می‌زدم؟ گفت: آن که رکن اصلی را داشت، پا می‌شد می‌رفت و گوش نمی‌داد.

این مطابق دلش نبود. دلش ایران قدرتمند با نیروی هوایی، نیروی دریایی، نیروی نظامی و برتری مالی می‌خواست، برای این که به حد آمریکا برسیم.

- می‌توان گفت موضع شاه در مقابل غرب دلدادگی و میدگی بود؟

از آزادی و دموکراسی غرب فرار می‌کرد، چون به فرهنگ غرب هم وارد نشده بود. یک وقت‌هایی در او وسوسه‌هایی می‌شد. دکتر قاسم غنی نوشته یک روز حسین علاء گفت جلسه‌ای با حضور اعلی حضرت است. رفتیم آنجا. سیدمحمد قزوینی، دکتر رضازاده شفق و سیدنصرالله تقوی بودند. شاه گفت: شما هفته‌ای یک بار دور هم جمع بشوید و در مورد تاریخ ایران بحث کنید. من می‌خواهم به عنوان یک شاگرد استفاده کنم. بعد گفتیم: چه بحثی می‌خواهید بکنیم؟ گفت: راجع به امیرکبیر برای من بگویید. سه جلسه راجع به امیرکبیر برایش گفتیم. ولی طولی نکشید و این جلسه را ترک کرد.

یک وسوسه داشت، ولی اساس نداشت. میلش به زبان فارسی و تاریخ ایران گذرا بود، عمق نداشت. نمونه‌اش دوستانی بود که با او معاشرت می‌کردند. در هیچ امری پابرجا نبود، راسخ نبود. وقتی دید فرح کارهایی می‌کند، به فکر این بود که شاید بهره‌ای هم عاید خودش شود.

- حالا ملاط این بازگشت به خویشتن چه بود؟

ببینید، چهار تا شاعر را محور و اساس فرهنگ ملی ما بگیرید. فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ. البته نظامی را هم می‌شود به آنها اضافه کرد. در ادبیات، فلسفه، شعر و همه چیز بود. این پنج نفر سمبل زنده‌ای بودند. در حافظ هم شعر هست و هم اساطیر قبل از اسلام هست. همه اینها عصاره فرهنگ ملی ما هستند. وقتی با فردی حرف می‌زنید که از شعر حافظ و سعدی مثال می‌آورد، حس می‌کنید که ایرانی است. همه جا پند و لطافت است انسانیت، گذشت و بزرگی است.

- نگاهتان به اسلام چگونه بود؟

اسلامی که بزرگان ما در خودشان حل کرده بودند. اسلامی که در آن مسخره‌بازی، خرافات و ظواهر نیست. اسلام مولوی که می‌گوید:

چند ازین الفاظ و اضمار و مجاز سوز خواهم، سوز با آن سوز، ساز
آتشی از عشق در جان بفرروز سر به سر فکر و عبارت را بسوز

- ابزارتان برای عملی کردن این اندیشه چه بود؟

من در کتاب غربت غرب هم گفته‌ام، ما آداب و رسوم داشته‌ایم که نباید دور بیندازیم. مثلاً عشق و محبت به همسایه. این در فرنگستان نیست. این رسم را نگه داریم. آیین جوانمردی از رسوم پسندیده ماست. از خدمات دیگران سپاسگزاری کردن. ابداً فرنگی‌ها اینها را ندارند. ولی ایرانی‌ها هنوز هم از هر سنجی که باشند، قدرشناس هستند. فکر من اصالت داشت.

- اما گفتمان افراد دیگر مثل شریعتی در جامعه مورد قبول قرار گرفت.

من مثل آنها نبودم. آنها یک چیزهایی را عاریتی گرفتند. شریعتی در یک دوره‌ای از زندگی‌اش صد در صد تحت تأثیر مارکسیسم بوده است. برای این که عوام‌پسندانه بود. انقلاب یک خاصیت دارد و آن این است که آدم‌ها از بالا به پایین زود جذب می‌شوند. برای این که می‌گوید خراب کنیم و بعد آنچه را می‌خواهیم، بسازیم. قشنگ است، اما وقتی خراب کردی، در آن می‌مانی. آقای شریعتی این را به مردم نمی‌گفت. می‌گفت انقلاب کنید. انقلاب هم برای مردم ساده‌لوح مطلوب است. من نمی‌گفتم خراب کنیم. می‌گفتم همه جا وسیله اصلاح هست. همه جا وسیله همکاری هست، به شرط این که نیت همکاری داشته باشیم. روزهای آخری که پیش شاه رفتم، نمی‌خواستم او را انقلابی کنم. می‌خواستم شاه را متوجه کنم که مخالفینش چه می‌گویند. به همین جهت وقتی برمی‌گشتم، سران مخالفین و انقلابیون به من تلفن می‌کردند که با شاه چه گذشت؟ من نمی‌خواهم خودم را با بزرگان تاریخ مقایسه کنم، ولی خیلی از بزرگان در تاریخ بوده‌اند که حرفهایشان در زمان خودشان

نشنیده مانده است. بنده خیلی مفتخرم که مثل آقای شریعتی در نیامده‌ام که مریدان دست اولم بشوند فرقان. فقط به تروریسم و آدمکشی معتقد باشند. در زندان با آنها بوده‌ام. شریعتی برایشان خدا بود. این هم نتیجه آموزش آقای شریعتی بود.

- وضعیت جلال آل احمد در این حوزه چگونه بود؟

جلال آل احمد تا حدی اصالت داشت. غرب زدگی اش از یک زاویه درست بود البته نه از تمام جهات. عمق غرب را نمی شناخت. اقامتی کوتاه در مغرب زمین داشت و زبان خارجی اش هم ضعیف بود. توجهش به فرهنگ ملی جالب بود. این که فولکلور، بازی های ملی، دهقانی و روستایی را بررسی می کند و هفت هشت تا کتاب را در مؤسسه تحقیقات اجتماعی بررسی کرد، اصالت داشت. منتها خیلی متحول بود. از لحاظ فکری یک خط فکری مشخص نداشت. کمونیست بود، ملی شد. ملی نیروی سومی شد و همراه با خلیل ملکی جانانه مبارزه می کرد. بعد یک دفعه اسلامی شد.

- جلال در تفکر خودش برای روحانیان نقش روشنفکری قائل است. در تفکر شما این کارگزار اجتماعی که بود. کدام طبقه اجتماعی می توانست بازگشت به خویشتن را اعمال کند؟

تا حد زیادی تیپ هایی مثل مهندس بازرگان. ایرانی هایی که به خارج رفته و فرهنگ غرب را خوب می شناختند. به فرهنگ ایرانی و اسلامی هم علاقه داشتند. ناتل خانلری که فرهنگ غرب و شرق را می شناخت یا غلامحسین یوسفی. دکتر سیاسی ها، همان ها که دانشگاه را ساختند و از فرهنگ ملی غافل نبودند. بدون تسلط به شرق و غرب نمی توان این حرف ها را زد.

- جلال در تفکرش حالتی هیستریک نسبت به غرب دارد و فقط در جهت مبارزه است.

آدم هایی که کم سواد هستند، مبارزه می کنند. آدم های باسواد احتیاط می کنند. نمی شود همه دنیا را به توپ بست. آدم وقتی سوادش کم است، توپخانه اش را متوجه دنیای

خارج می‌کند. بیان تند آقای شریعتی و آل‌احمد، بیان آدم‌هایی بود که اطلاعات فرهنگی، فلسفی و جهانی‌شان ضعیف بود. آدمی که این معلومات را دارد، وقتی از دیگر فرهنگ‌ها حرف می‌زند، احتیاط می‌کند. چطور می‌خواهید فرهنگ غرب را به توپ ببندید، وقتی تمام زندگی‌ات مدیون غرب است. سوار طیاره می‌شوی، غرب است. سوار ماشین می‌شوی، غرب است. تلویزیون نگاه می‌کنی، غرب است. این فقط عوام‌فریبی است. این به ذوق آدم‌های بی‌سواد خوش می‌آید. می‌گویند ما که بی‌سواد هستیم، برتر از باسوادهای غرب هستیم. نمی‌شود.

- گفتید که ملاط این بازگشت به خویشتن، شعر و ادبیات بوده، چه حرکت‌هایی در این زمینه شد؟

کارهایی که خانلری کرد، ترجمه آثار درجه اول ایرانی‌هایی بود که به عربی نوشته بودند. همین تالار رودکی، موسیقی و هنرهای مختلف. اگر الآن کسی مثل خانم نهال تجدد می‌آید و قصه‌های فردوسی را به صورت اپرا درمی‌آورد، ادامه همان جریانی است که ایجاد شده بود. رادیو تلویزیون که رادیو ایران خدمتش بیش از تلویزیون بوده است و از همان زمان پهلوی ناچار بودند آدم‌های هنرشناس و هنرمند را به رادیو دعوت کنند. آنها به گسترش و فهم زبان فارسی کمک کردند. این همه کاست که همه جا پخش است، از همان دوران است. حاصل آن این شده که الآن ایرانی‌ها از جهت هنری و ذوقی تقریباً ارضا شده‌اند. به هر جا بروید اگر آزاد باشند، آن را به شما نشان می‌دهند.

- چرا تلویزیون مسیر رادیو را نپیمود؟

چون تلویزیون همیشه بیش از هر ابزار دیگری وسوسه مداخله را در مقامات دولتی ایجاد می‌کند. تلویزیون خیلی محسوس است و مقامات دولتی ناچار در مداخله هستند. برای این که تصویر است، اما رادیو، کلام است. از همین رو توسعه آن از طریق اشخاص اهل قلم، اهل کلام و اهل سخن است. این‌ها هم کم هستند. این است که خود به خود مجبورند رضایت بدهند به آنهایی که حرفی برای گفتن دارند.

وقتی رادیو را در اختیار آدمی بگذاری که دربارهٔ موضوعی صحبت کند، نمی‌توانی آن را کنترل کنی، ولی تصویر را می‌توانی دو دقیقه و پنج دقیقه کنی. همه جای دنیا همینطور است. من تمام روشنفکرهایی را که در مغرب‌زمین می‌شناسم، بیش از این که به تلویزیون نگاه کنند، به رادیو گوش می‌دهند. آدم‌های روشنفکر و عمیق بیشتر رادیویی هستند تا مردم عامی که تلویزیونی هستند.

- از جمله کارهایی که در راستای بازگشت به خویشتن شد، برنامهٔ «فرهنگ مردم» توسط مرحوم انجوی شیرازی بود. آیا این برنامه را می‌توان در راستای جذب توده‌های روستایی پس از اصلاحات ارضی دانست؟

این که یک عاملش بود. بالاخره یک فرهنگ عامه‌ای بود که از نظرها دور شده بود. حالا یا از لحاظ رعایا مفید بود یا از نظر بازگشت به خویش. کار انجوی کار مثبتی بود. برنامهٔ هنری و ذوقی گل‌های مرحوم پیرنیا هم مؤثر بود. مؤثرترین برنامه بود که ایرانی‌ها را متوجه اصالت خودشان می‌کرد. شعر و ادبیات فارسی که جوهر روح ماست و مایهٔ افتخار جهانی ماست، قشنگ در سالهای متمادی در این برنامه اجرا شد. آفرین به معینان که باعث این برنامه شد. او از پیرنیا دعوت کرد و از او حمایت کرد که این برنامه را به طور منظم اجرا کند. یک برخورد جدید ایرانیان با شعر و موسیقی بود. بسیار برنامهٔ موفقی بود و کاملترین برنامه از نظر خویشتن‌شناسی و بازگشت به خود بود.

ضمیمهٔ ۴

از رادیو زاهدان تا رادیو تهران

امیر(غلام‌علی) نوری، گویندهٔ باسابقهٔ رادیو، برای علاقه‌مندان شعر و موسیقی رادیو نامی آشنا است. اطلاعات و خاطرات وی برای آگاهی از تاریخ رادیو و تحولات آن ذی‌قیمت است. از همین رو در ۲۱ آذرماه ۱۳۸۶ با او به گفت‌وگو نشستیم.

– آقای نوری، در ابتدا از آغاز فعالیت‌تان در رادیو توضیح دهید.

پدرم کارمند دولت بود، از همین رو در سال ۱۳۳۷ به زاهدان منتقل شد. من در آن سال به جهت امتحانات دیپلم در تهران ماندم. بعد از آن که امتحانات آخر سال را دادم، به زاهدان رفتم. در آن زمان **رادیو زاهدان** افتتاح شده بود. در سال ۱۳۳۸ برای گوینده و عوامل دیگر، آگهی کرد. لازم به ذکر است من در طول سال‌های دبیرستان (حکیم نظامی و ابن سینا) در جشن‌های مدرسه به عنوان مجری و گرداننده فعالیت می‌کردم. شعر می‌گفتم و می‌نوشتم. ادبیاتم خوب بود. معلم‌ها در سر کلاس سعی می‌کردند درس‌ها را من بخوانم. خودم حس می‌کردم صدایم یک معیاری دارد و گاهی آن را با صدای گوینده‌های رادیو مقایسه می‌کردم. حتی گاهی از آنها تقلید می‌کردم.

از همین رو در تابستان ۱۳۳۸، با آگهی **رادیو زاهدان** به آنجا رفتم. اداره رادیو در خانه‌ای در یک کوچه بود. خانه‌ای با یک سری اتاق و یک حیاط. استودیو پخش آن طرف حیاط و قسمت‌های اداری و برنامه‌نویسی هم در جلو حیاط بود. در اتاقی دستگاه پرتابل گذاشته بودند که صدای من را در آنجا ضبط کردند. آقای داود فخر، رئیس رادیو، در همان زمان رسید و صدای من را پسندید و گفت از همین الآن می‌توانی کار کنی.

– چه برنامه‌هایی اجرا می‌کردید؟

برنامه‌های اجتماعی مثل برنامه خانواده را اجرا می‌کردم. بعد از ده پانزده روز یا یک ماه، یک برنامه‌ای به نام **گفتنی‌ها در رادیو تهران** توسط مرحوم مستجاب‌الدعوه اجرا می‌شد. مطالب این برنامه به صورت نقدهای اجتماعی بود و مستجاب خیلی خوب از عهده اجرای آن برمی‌آمد. گاهی در برنامه‌ها مانند یک هنرپیشه تیپ‌های مختلف می‌گرفت. مثلاً بعد از ظهر، یک نفر در خانه خوابیده بود. بعد دستفروش‌ها از کوچه رد می‌شدند. یکی سیب‌زمینی، یکی پیاز و یکی خربزه را داد می‌زد و این خواب را بر آن فرد حرام می‌کرد. او این تیپ‌ها را اجرا می‌کرد و به صورت یک طنز

و نقد اجتماعی مطرح می‌کرد. نوشته‌های این برنامه به مراکز استان‌ها فرستاده می‌شد. من سعی کردم از این تکست‌ها استفاده کنم. با لهجه‌هایی مثل بیرجندی و زابلی که در زاهدان مرسوم بود، مخلوط می‌کردم. برنامه‌های شعر و ادبیات را هم دوست داشتم و از عهده‌اش برمی‌آمدم.

- با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی سیستان و بلوچستان، در برنامه‌های رادیو زاهدان چه تلاش‌هایی برای همگرایی ملی می‌شد؟

محتوای برنامه‌ها، حال آنچه می‌نوشتیم یا اجرا می‌کردم، بیشتر در جهت مسائل فرهنگی و اجتماعی بود. برای فرهنگ‌سازی در منطقه بود تا از حالت قومیت و قومی‌گرایی بیرون آمده و مردم اجتماعی‌تر شوند. این را حس می‌کردم، اما سیاست اصلی را نمی‌دانستم.

- چه نکاتی در این فرهنگ‌سازی مورد توجه بود؟

یک تفکر وطن‌پرستی، ایرانی‌بودن و متعلق به یک سرزمین بودن را اشاعه می‌داد. حتی مطالبی را که من می‌نوشتیم، در این جهت و تصحیح رفتارهای اجتماعی بود. به‌روزشدن رفتارها مطرح بود. اشاعه فرهنگ عمومی، ایرانی‌بودن و افتخار به ایرانی‌بودن مد نظر بود. بعدها فهمیدم که قسمتی از مردم بلوچستان ادعای خودمختاری داشتند، بالطبع در این مسیر حرکت می‌کردیم. اما یادم نمی‌آید که به من گفته شود در چه مسیری بنویسم.

- موسیقی محلی چه جایگاهی داشت؟

هم موسیقی محلی و هم موسیقی اصیل ایرانی استفاده می‌کردیم. از تهران برنامه‌های موسیقی مانند مرحوم داریوش رفیعی و خانم الهه را در یکشنبه‌شب‌ها رله می‌کردیم. شب‌ها ساعت ۶/۳۰ تا ۷ موسیقی ایرانی را از رادیو رله می‌کردیم. موسیقی محلی هم به فراوانی استفاده می‌شد. نوازندگان و خوانندگان محلی را به رادیو زاهدان می‌آوردند.

- بازخورد برنامه‌ها در میان مردم زاهدان چگونه بود؟

با توجه به این که صدای منحصر به فرد آنجا شده بودم، از برخورد مردم با خودم و برخورد هایشان احساس می‌کردم که مردم برنامه‌ها را گوش می‌کنند. مثلاً همان برنامه گفتنی‌ها بسیار مورد توجه بود.

- شما در چه سالی به تهران آمدید؟

یک سال و نیم در زاهدان بودم. بعد برای سربازی مجبور شدم به تهران بیایم. در فاصله رفتن به خدمت به رادیو نیروی هوایی رفتم.

- در چه سالی؟

در حدود سال ۱۳۴۰ بود. رادیو نیروی هوایی تهران یک رادیو مردمی و مخصوص نیروی هوایی بود. این رادیو از باشگاه نیروی هوایی واقع در دوشان‌تپه پخش می‌شد. یک جای کوچکی بود و برنامه‌هایش اغلب به صورت زنده بود. تعدادی جوان باذوق آنجا را اداره می‌کردند. محسن فرید، محمد زهری و مهدی زهری در آنجا بودند. یک روز آگهی داده بودند که دویست- سیصد نفری در امتحان شرکت کردند. مطلب می‌دادند و در استودیو می‌خواندیم. بعد مثل یک مجری باید از خودمان حرف می‌زدیم. چون سابقه داشتیم، استودیو و میکروفن برایم تازگی نداشت. پس طبیعتاً از همه بهتر بودم و نفر اول شدم. کسان دیگری که قبول شدند و از همکارانم بودند، آقایان قربانی، سعیدنیا و عباسی بودند.

- هدف از ایجاد رادیو نیروی هوایی چه بود؟

سرگرمی و اطلاع اخبار ارتش و نیروی هوایی برای پرسنل بود. در بخش خبر، اطلاعیه‌هایشان را پخش می‌کردند. موسیقی را هم برای رفع خستگی پرسنل پخش می‌کردند.

- چه حوزه‌ای را در بر می‌گرفت؟

همه تهران را در برمی گرفت. شاید به کرج و شهرستان‌های اطراف تهران هم می‌رسید، ولی بی‌نهایت شنونده داشت.

- به چه جهت؟

به خاطر نوع کاری که می‌کرد. مثلاً برنامه ترانه‌های درخواستی تلفنی داشتیم که بعضی روزها من اجرا می‌کردم. از خواننده‌های کوچه‌بازاری و مردمی یا کافه‌ای مثل خانم مهوش، خانم آفت، خانم روح‌انگیز و خواننده‌های محلی که در تهران بودند، ترانه پخش می‌کردیم. به عنوان مثال آقای ناصر مسعودی، خواننده گیلانی، کارش از رادیو نیروی هوایی برای اولین بار پخش شد. بعد به **رادیو ایران** آمد. قاسم جیلی از جمله خواننده‌های پرطرفدار بود. صدای خواننده‌های رسمی مانند خانم مرضیه، خانم دلکش، خانم الهه و آقای بنان هم پخش می‌شد.

- چه تفاوتی با رادیو ایران و رادیو تهران داشت؟

یک رادیوی محلی بود و حالت رسمی نداشت. اگرچه گفتار و شیوه بیان و زبانی که به کار برده می‌شد، کاملاً رسمی بود.

- برنامه‌های رادیو نیروی هوایی تا چه سالی ادامه داشت؟

تا حدود سال ۱۳۵۰ ادامه داشت. سیاست آن موقع را دقیقاً نمی‌دانم، ولی گفتند دیگر نیازی به آن نیست. گاهی برنامه‌های **رادیو ایران** را می‌گرفت و گاهی جلوتر بود. شب‌ها یک برنامه‌ای به صورت داستان شب داشت که مبتکر آن محسن فرید بود. او در کوچه ملی لاله‌زار یک دفتر داشت و با یک ضبط صوت معمولی با چندین صدا و تیپ به همراه یکی دو تا خانم همکار، این قصه‌ها را ضبط می‌کرد. بعدها از این داستان‌ها، داستان‌های شهرزاد قصه‌گو در **رادیو ایران** اقتباس شد که **قصه شب** نام گرفت. علاوه بر این ظهرهای جمعه از ساعت یک تا یک و نیم نمایش رادیویی داشت. بعد از پنج شش ماه از فعالیت در رادیو نیروی هوایی، این بخش ظهر جمعه به من واگذار شد.

- مسئول این رادیو چه کسی بود؟

اوایل سرهنگ برنجیان بود.

- آیا رادیو دیگری با ویژگی‌های رادیو نیروی هوایی وجود داشت؟

نه. فقط در رادیو ایران از ساعت ۷/۳۰ تا ۸ برنامه ارتش بود که مخصوص ارتش بود. مجریان خودش را داشت. برنامه‌ها در جایی دیگر ضبط و از رادیو ایران پخش می‌شد. صدای آقای محمد نوری برای اولین بار از این برنامه پخش شد.

- در چه سالی به رادیو ایران آمدید؟

بعد از خدمت و معافیت از آن به علت فوت پدرم، در اول اردیبهشت ۱۳۴۲ رسماً کارم را در رادیو ایران شروع کردم. آقای ناصر خدایار از گویندگان قدیمی رادیو با پسرعمه من که فرهنگی بود، آشنا بود. از طریق خدایار یک معرفی‌نامه گرفته و در رادیو تست دادم. مرحوم قرچه داغی، رئیس اداره برنامه‌ها و تهیه‌کننده برنامه دهقان، از من تست گرفت. بعد گفتند یک هفته بعد بیا و جوابش را بگیر. چهار پنج روز بعد به نزد آقای قرچه داغی رفتم و نتیجه را پرسیدم. گفت: اصلاً یادمان رفت که نوارتان را گوش کنیم. بگذار الان نوارت را با صدای بلند می‌گذارم که آقای تقی روحانی در اتاق بغلی هم صدایت را بشنود. آقای سعادت و دیگران هم هستند. صدای من را روی دستگاه گذاشت و چند لحظه بعد آقای روحانی با آن شخصیت و اتوریتته و صدای مخصوص آمد و گفت: این صدای کیست؟ قرچه داغی گفت: صدای این جوان است. گفت: بارک‌الله، بارک‌الله. تو پسر، صدای خوبی داری و در رادیو ماندگار می‌شوی. برای رادیو ساخته شده‌ای.

- ورود شما به رادیو ایران، همزمان با مدیریت جهانگیر تفضلی بود؟

بله و این برای من خیلی خوب بود. برای این که یک نوع آزادی جوان‌پذیری و پذیرش صداهای نو به وجود آمده بود. البته یک مقداری بی‌بند و باری کاری هم شده بود. تعداد گویندگان تازه‌وارد زیاد شده بود و اصطلاحاً صداها قاتی پاتی شده بود. صداهایی که صلاحیت کار نداشتند و هر کسی دست یک آشنایی را گرفته و

آورده بود. براین اساس تعداد گویندگان، بازیگران و نویسندگان زیاد شده بود. من هم از ۱۱/۴۵ تا ۱۲ قبل از اذان ظهر اجرای برنامه **رادیو در ۲۴ ساعت آینده** را به اتفاق خانم مولود کنعانی برعهده داشتم. به خواندن شعر هم مسلط بودم و در ظرف یک ماه سه چهار مورد تقدیر و تشویق گرفتم.

- **گویا در دوره جهانگیر تفضلی حضور نیروهای چپ در رادیو پررنگ شد؟**
برخلاف آن سخت‌گیری‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، چپ‌ها از طرق مختلف نفوذ کردند و با چهره‌عوض کردن ماندگار شدند. افرادی مانند مهدی قاسمی و فریدون گرکانی از آن نمونه بودند.

- **شعر و موسیقی رادیو ایران چه ویژگی‌هایی داشت و چه نظارت‌هایی بر آن وجود داشت؟**

شکل رسمی‌تر داشت. به عنوان مثال چهار نوع مهمانی را در نظر بگیرید. یکی کاملاً دوستانه، یکی خانوادگی، یکی فامیلی و دیگری اداری است. سطح هر کدام متفاوت است. برای پوشش، غذا و موسیقی ضوابط خاصی حاکم است. در رادیو زبانی که استفاده می‌کردیم، زبان رسمی بود. حوزه شعر و ادبیات که بیان کتابی دارد با حوزه محاوره که کلمات شکسته می‌شود، متفاوت است. با این همه، **رادیو ایران** برنامه‌ای با زبان غیررسمی به نام **فرهنگ مردم** داشت که مربوط به آداب و رسوم اصیل چندده‌زارساله ایرانیان بود. تهیه‌کننده برنامه، مرحوم انجوی شیرازی بود. او از کارکشتگان این عرصه و از دوستان و شاگردان صادق هدایت بود. با جمalzاده هم دوستی و ارتباط داشت. عاشق فرهنگ مردم بود و عمری در این راه صرف کرد. من مدتی مجری این برنامه بودم و قبل از من آقای ثابت ایمانی اجرای آن را برعهده داشت. غیر از من خانم‌ها شکوه رضایی و پاک‌نشان هم بودند.

- **بعد از کنارگذاشتن جهانگیر تفضلی، باز نصرت‌الله معینیان به رادیو بازگشت. در این دوره چه تحولاتی رخ داد؟**

یادم هست روزی که آقای معینان برگشت، دیگر آن خیل گویندگان و هنرپیشگان تازه‌وارد به کلی نیامدند. اوضاع دوباره به همان نظم و دیسیپلین قبل که آقای معینان حاکم کرده بود، بازگشت. از آن جدیدی‌ها، تنها کسی که ماند، من بودم. البته کارهای من را خیلی کم کردند و مدتی فقط در پخش، اعلام برنامه می‌کردم.

- معینان چگونه شخصیتی داشت؟

معینان در همه امور نظارت می‌کرد. مرد بسیار وارد، منظم، معتقد، باایمان و شریفی بود. صبح زود به اداره می‌آمد و حتی نماز صبحش را در رادیو می‌خواند. خاطره‌ای درباره او دارم: در ساختمان میدان ارک یک حوض بزرگ بود که در آنجا یک پناهگاه ساخته‌اند. در کنار آن باغچه‌های قشنگی وجود داشت. معینان پسر شش هفت ساله‌ای داشت که گاهی او را با خود می‌آورد. یک روز وسط ظهر به هنگام سرکشی به اتاق‌ها که عادی روزانه بود و با همه با وجود جدیت خوش و بش می‌کرد، از باغبان اداره می‌پرسد: صبح که آمدم، یک گل قرمز خیلی قشنگی در باغچه بود. آن را چه کسی کنده است؟ به من بگو، با او کاری ندارم. باغبان می‌گوید: آقا، پسر خودتان کنده است. از فردا دیگر پسرش را نیاورد.

در دوره معینان یک شورای برنامه‌ها بود. ماهی یک بار نوارهای مختلف با صدای گوینده به طور اتفاقی از آرشیو که پخش شده بود، بیرون می‌آوردند و در شورا گوش کرده و نظر می‌دادند و نقد می‌کردند. یادم هست یک روز صدای من را گذاشته بودند. گویا خبری سه دقیقه‌ای یا متنی در برنامه **کاروان شعر و موسیقی** بود. داشتم قبض روح می‌شدم. بزرگان قوم مثل آقای نصرت‌الله معینان، تورج فرازمنند، مهدی قاسمی، عزیزالله حاتمی، مولود عاطفی، آذر پژوهش، ایراندخت پرتوی، فرح‌انگیز اردلان، همه در شورا بودند و نقد می‌کردند. مهم‌ترین عامل پیشرفت هر گوینده و یا نویسنده‌ای همین نقدها بود که اجازه داده می‌شد کاری ادامه پیدا کند یا نکند. صدایی برای برنامه‌ای مناسب است یا نه؟ گوینده‌ای پیشرفت

داشته یا نداشته؟ اگر نداشت، کارش را می‌گرفتند و به او کار ضعیف‌تری می‌دادند. یا می‌گفتند پیشرفت خوبی داشته و کار بهتری به او می‌دادند.

- گویا بابت هر تیق، مبلغی از حقوق گوینده کم می‌شد؟

تیق خیلی مهم نبود. اگر تعدادش زیاد بود، اشکال داشت. غلط مهم بود مخصوصاً در خبر. برنامه‌های زنده تحت یک نظارت خیلی دقیق اداره می‌گردید و از نظارت بیست سی استاد دانشگاه استفاده می‌شد که زیر نظر دکتر ضیاءالدین سجادی و قبلش زیر نظر سعید نفیسی آموزش می‌دیدند. زبان معیار، لحن و بیان را نظارت می‌کردند. در استودیو می‌رفتند و نحوه ضبط یک برنامه را مشاهده می‌کردند. می‌دانستند که کار تهیه‌کننده چیست؟ صدابردار چیست؟ موسیقی چطور است؟ و... برنامه‌ها را بین این استادان تقسیم می‌کردند و آنان ضمن گوش کردن، نقدی می‌نوشتند. برای برنامه، از کار نویسنده گرفته تا تهیه‌کننده، موسیقی، صدا و لحن گوینده، هماهنگی گوینده‌ها، اگر برنامه‌ای دو گوینده داشت، از موارد نظارت بود. این نقدها پیش مدیر رادیو می‌آمد. او نقدها را می‌خواند و از سطح برنامه‌ها مطلع می‌شد. اگر تعداد غلطها زیاد بود، دستور تجدید ضبط را می‌داد. همه عوامل باید دوباره جمع می‌شدند و به استودیو می‌رفتند. بایستی با توجه به نکات کنترل‌شده و نوشته‌شده در نقد، دوباره ضبط می‌شد. باز هم کنترل‌کننده گوش می‌کرد و با توجه به رفع غلطها، اجازه پخش می‌داد. ولی باز به این اکتفا نمی‌کردند. از رادیو هم تعدادی استاد گوش می‌کردند که این برنامه غلطی دارد یا نه؟ اگر غلطی داشت، از استادی که قبل از پخش گوش کرده بود، بازخواست می‌شد که این اشتباهات و غلطهایی را که پخش شده، مگر گوش نکرده‌اید؟ چطور متوجه نشده‌اید؟

- در مرحله بالاتر چه کسانی بودند؟

مثلاً دکتر تهامی، استاد دانشگاه بود که خبرها را گوش می‌کرد. با دقت تمام گوش می‌کرد و گزارش می‌نوشت. گوینده اگر اشتباه خوانده بود، جریمه می‌شد. اگر در متن خبر، اشتباهی بود و گوینده آن را اصلاح کرده بود، تشویق می‌شد. میزان تشویق

بیشتر از تنبیه بود. گلسرخ‌ی و منوچهر آزمون در دوران مسئولیتشان به گوینده‌های خیر اضافه می‌دادند، چون در معرض استرس و اضطراب بودند و باید توانایی و تفکرشان را بالا می‌بردند.

- چه نظارتی بر شعرخوانی وجود داشت؟

من گوینده برنامه کاروان شعر و موسیقی بودم. تهیه‌کنندگان مختلفی داشت. نویسنده‌اش یا تدوین‌کننده‌اش آقای مهدی سهیلی بود. بعد آقای پژمان بختیاری سر ضبط برنامه می‌آمدند. گاهی خود مهدی سهیلی در استودیو سر ضبط می‌آمد. کنترل‌کننده برنامه هم آقای مهدی اخوان ثالث بود. گاهی هم دکتر هروی، استاد دانشگاه و حافظ‌شناس، بود. من سعی می‌کردم حتماً موقع کنترل و نظارت بر برنامه، کنار دست کنترل‌کننده باشم. او مثلاً توضیح می‌داد که اینجا را این طوری خواندی و این مفهوم را خیلی خوب منتقل نمی‌کنند. این باید این طوری خوانده شود. تکیه کلامت باید اینگونه باشد. اینجا را بسیار بد ادا کردی یا این شعر باید در بیاید و تجدید ضبط شود.

- برنامه گل‌ها چگونه با آن هم همکاری داشتید؟

چند تا برنامه همکاری کردم. پیرنیا سلیقه خاصی در خواندن شعر داشت. مثلاً شعرخواندن خانم روشنگر را دوست داشت. اصلاً خود آقای پیرنیا او را به این شکل هدایت کرده بود. آن نحوه اجرای شعر یک امر کاملاً شخصی بود. با همه احترامی که برای او قائل بودم، در خواندن شعر هم سلیقه نبودیم. ایشان سعی می‌کرد یا می‌خواست مجبور بکند که اینگونه شعر بخوان و من که خودم صاحب سبک شده بودم، نمی‌خواستم آن‌گونه بخوانم.

- آن نظارتی که بر برنامه‌های دیگر وجود داشت، در این برنامه وجود نداشت؟

نه، آقای پیرنیا براساس توانایی‌های خودش مستقل بود. اول این که موسیقی را چندین آهنگساز و استاد موسیقی گوش می‌دادند و ضبط می‌کردند. بعد نحوه ترکیب

شعر و موسیقی به سلیقه خود آقای پیرنیا بود. شاید بعضی مواقع دکتر نیرسینا که مسئول شعر و ترانه‌های مختلف بود، آهنگ‌ها و موسیقی‌ها را گوش می‌کرد.

- موسیقی رادیو تهران به چه صورت بود؟

رادیو تهران با این هدف به وجود آمده بود که برنامه‌هایی برای قشر فرهیخته، باسواد، دانشگاهی و با فرهنگ بالا پخش کند. شاید قدرت فرستنده **رادیو تهران** به اندازه **رادیو ایران** نبود. همه جای ایران شنیده نمی‌شد، ولی برنامه‌هایش از سطح عادی بالاتر بود. ادبیات جهان داشت که عبدالله توکل، فضل‌الله توکل، قاسم صنعوی و رضا سیدحسینی مترجمان و نویسندگان آن بودند. شعر، بیشتر شعر نیمایی بود. شاعرانی مثل یدالله رویایی، سهراب سپهری، فروغ فرخزاد و مهدی اخوان ثالث شعرهایشان خوانده و نظراتشان پرسیده می‌شد. مسئول و کنترل‌کننده **رادیو تهران** در مدتی آقای احمد سروش بود. او از نواغ روزگار ما بود. کسی که آثار اقبال لاهوری را برای اولین بار ترجمه و به ایران معرفی کرد.

- به غیر از آقای سروش چه کسان دیگری مدیر رادیو تهران بودند؟

آقای غروی بود. مدتی مهدی اخوان ثالث بود.

- و موسیقی آن؟

موسیقی **رادیو تهران**، بیشتر موسیقی کلاسیک بود. موسیقی کلاسیک غربی از سمفونی‌های مختلف و موسیقی اصیل ایرانی بود. ترانه‌های کوچه بازاری هیچ وقت پخش نمی‌شد.

- بعدها از این نوع موسیقی هم پخش شد؟

بعضی مواقع به مناسبت‌هایی پخش می‌شد. اما بعضی صداها مثل صدای خواننده‌های کافه‌ها پخش نمی‌شد. اما در برنامه بخت‌آزمایی یا برنامه‌هایی که مخصوص ارتباط با مردم بود، از این خواننده‌ها دعوت می‌شد. برنامه **صبح جمعه با شما** هم گاهی از این نوع موسیقی پخش می‌کرد. چون برنامه آزادی بود و از آن

حالت رسمی بیرون می‌آمد. واژه‌های مخفی مثل خفن و تو رگش می‌زنه همیشه وجود داشته، اما در برنامه‌های رسمی استفاده نمی‌شد. اینها ارزش رسمی بودن فرهنگ را به هم می‌ریزد. مثلاً در **صبح جمعه با شما** یا **شما و رادیو**، مرحوم علی تابش یک تیپ داشت به نام غلط‌انداز. این تیپ را حسین خطیبی یا حسین مدنی می‌نوشت. یک جاهلی بود که خیلی عشق حرف‌زدن داشت و تمام کلمات را اشتباه و قاتی پاتی حرف می‌زد. مثلاً: عزیز می‌خواهم، از دیفال می‌رفت بالا، خودش را پلت می‌کرد تو استلخ پیدا بود دارد یک تیپ اجتماعی را مطرح می‌کند، نه یک شخصیت رسمی. این با گوینده فرق می‌کند. چون این صدای رسمی رادیو است. شنونده نسبت به این رسمی بودن بسیار حساس است و اصلاً انتظار ندارد که گوینده صدای رسمی غلط بخواند. فکر می‌کند این تفکر، اصلی است. همیشه فکر می‌کند که گوینده مسئول همه برنامه است. مسئول کار نویسنده است، چون گوینده، ویتترین برنامه است.

- یعنی در برنامه‌ها، از زبان محاوره استفاده نمی‌شد؟

چرا، در برنامه‌های اجتماعی مثل برنامه **خانواده**، برنامه **کارگران** و برنامه **دهقان** از زبان محاوره استفاده می‌شد.

- این برنامه‌ها در راستای انقلاب سفید بود؟

طبیعتاً بله. آرم برنامه این بود:

به دهقان آزاده از ما درود به گیتی در خرمی او گشود

یادم هست حتی بعد از ادغام رادیو و تلویزیون گروههایی را تعیین کردند که به مراکز استان‌ها بروند و از پیشرفت‌های مملکتی گزارش تهیه کنند. آقای مرحوم انجوی شیرازی که مسلط بر فرهنگ استان فارس و شیراز بودند، من را به عنوان گوینده انتخاب کرده و به همراه آقای خسرو برنوش به شیراز رفتیم. یک هفته‌ای شیراز بودیم. از دانشگاه، از شرکت‌های صنعتی، از شرکت‌های عشایری و کشاورزی گزارش تهیه کردیم و به تهران برای پخش می‌فرستادیم. بچه‌های دیگر به مراکز

دیگری رفته بودند. یادم هست که یک شب بعد از این که از یک مهمانی که دوستان آقای انجوی ترتیب داده بودند، آمدیم. انجوی خیلی دوست داشت قدم بزند. من هم جوان بودم و مشتاق. از خاطراتش تعریف می‌کرد. یادم هست ضمن حرف‌هایش به من گفت: امیر، خبر را ول کن. تا زمانی که خبر می‌خوانی، زبان دولت هستی، عیبی ندارد، خوب است. اما بیا زبان مردم باش. تو می‌توانی فقط شعر و فرهنگ و ادبیات اجرا کنی. این زبان فرهنگ و ادبیات مردم بودن ارزشش بیشتر است تا فقط خبر بخوانی. این در ذهنم بود تا با جدانشدن گویندگان خبر روی خبر دوام نیاوردم و استعفا دادم و به برنامه‌های تولیدی آمدم، مثل برنامه **فرهنگ مردم** و **کاروان شعر** و **موسیقی** و....

- مگر قبلاً این تمایز وجود نداشت؟

نه. اگر یک کسی به عنوان گوینده، این توانایی را از خودش نشان می‌داد که هم گوینده و هم مجری باشد، تا قبل از ادغام رادیو و تلویزیون هم خبر می‌خواند و هم کارهای دیگر می‌کرد. حتی در بعضی برنامه‌ها گزارش تهیه می‌کرد. من هم برنامه **کاروان شعر و موسیقی** را داشتم، هم برنامه‌های ادبیات جهان، هم برنامه‌های عرفانی و برنامه **فرهنگ مردم** و هم خبر می‌خواندم. از گوینده‌های دیگر مرحوم سلطانی، تا اندازه‌ای ثابت ایمانی و از خانم‌ها، آذر پژوهش، فیروزه امیرمعز و شکوه رضایی اینگونه بودند. این گوینده‌ها کارهای مختلف انجام می‌دادند. در برنامه‌های اجتماعی مجری می‌شدند و در برنامه‌های رسمی هم گوینده بودند. بعد از ادغام رادیو و تلویزیون، به گویندگان خبر گفتند فقط خبر بخوانند. گویندگان خبر را از گویندگان برنامه‌های تولیدی جدا کردند. من هم حدود یک سال و نیمی فقط خبر خواندم. مسئول خبر صبح بودم. ساعات ۷،۶ و ۸ مشروح خبر بود که گویندگانی مانند انوشیروان کنگرلو، خانم‌ها شکوه رضایی، تاج‌نیا و پرتوی بودند. خبر ساعات ۹ و ۱۰ را هم من می‌خواندم. کار دیگری تا فردا صبح نداشتم. گویندگان خبر نیمروزی و شب هم جدا بودند.

- برنامه‌های مذهبی رادیو چه وضعیتی داشتند؟

جایگاه خیلی معتبری داشت، چون بایستی پاسخگوی قشر روحانیت می‌بودند، خیلی توجه می‌کردند تا مبادا اشتباهی بکنند. برنامه‌های مذهبی به شکل‌های مختلف بودند. نزدیک اذان ظهر و بعد از اذان، کاملاً مذهبی بود. در ولادت‌ها و شهادت‌ها برنامه‌ مخصوص وجود داشت. در شهادت‌ها موسیقی کاملاً قطع می‌شد و برنامه‌ها، مذهبی و عرفانی بود. بیشتر جنبه عرفانی داشت. شعرها و مطالب عارفانه اجرا می‌شد. در ماه رمضان خیلی از برنامه‌ها کاملاً عرفانی بود. در دهه اول محرم هم برنامه‌ها کاملاً مذهبی و عرفانی بود.

منابع و مآخذ

الف) اسناد

- سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
- مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- مرکز اسناد ریاست جمهوری
- *GAPPOD, AZR* (آرشیو دولتی آذربایجان)

ب) جراید

- روزنامه اطلاعات، ۱۹ شهریور ۱۳۲۰
- روزنامه اطلاعات، سوم شهریور ۱۳۳۲
- فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، سال ششم، شماره ۲۵، بهار ۱۳۸۲

ج) کتب

- آراین پور، یحیی (۱۳۸۲) *از نیما تا روزگار ما*، تهران: زوار
- احمدی، مرتضی (۱۳۸۷)، *من و زندگی* - خاطرات مرتضی احمدی - تهران: ققنوس
- *اسناد و مکاتبات تیمورتاش*، وزیر دربار رضاشاه (۱۳۱۲-۱۳۰۴ هـ.ش)، به کوشش عیسی عبدی، (۱۳۸۳) مرکز اسناد ریاست جمهوری - سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

- *اسنادی از انجمن‌ها و مؤسسه‌های فرهنگی* - اجتماعی دوره رضاشاه، به کوشش رضا مختاری اصفهانی، مرکز اسناد ریاست جمهوری، چاپ نشده
- *اسنادی از تاریخچه رادیو در ایران* (۱۳۴۵-۱۳۱۸ ه. ش.)، به کوشش علیرضا اسماعیلی و دیگران (۱۳۷۹) معاونت خدمات مدیریت و اطلاع‌رسانی دفتر رئیس‌جمهور - سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- *اسنادی از صورت جلسات کمیسیون بررسی مسائل روز*، ۳ جلد، به کوشش علیرضا اسماعیلی، مرکز اسناد ریاست جمهوری، چاپ نشده
- *اسنادی از قیام سی تیر ۱۳۳۱*، به کوشش روح‌الله بهرامی (۱۳۸۲) مرکز اسناد ریاست جمهوری - سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- *اسنادی از مطبوعات و احزاب دوره رضاشاه*، به کوشش علیرضا اسماعیلی (۱۳۸۰) معاونت خدمات مدیریت و اطلاع‌رسانی دفتر رئیس‌جمهور - سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- *اسنادی از موسیقی، تئاتر و سینما در ایران* (۱۳۵۷-۱۳۰۰ ه. ش.)، ج ۱، به کوشش علی‌اکبر علی‌اکبری بایگی و ایرج محمدی، (۱۳۷۹) معاونت خدمات و مدیریت اطلاع‌رسانی دفتر رئیس‌جمهور - سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- انتظام، نصرالله، *خاطرات* (۱۳۷۱) به کوشش محمدرضا عباسی و بهروز طبرانی، تهران: سازمان اسناد ملی ایران
- *ایران در اشغال متفقین* (۱۳۷۱) به کوشش صفاءالدین تبرانیان، تهران: رسا
- بازرگان، مهدی، *شصت سال خدمت و مقاومت* - خاطرات مهندس مهدی بازرگان در گفت و گو با سرهنگ غلامرضا نجاتی، (۱۳۷۷) ج ۱، تهران: رسا
- بروجردی، مهرداد، *روشنفکران ایران و غرب*، (۱۳۷۷) ترجمه جمشید شیرازی، تهران: فرزانه روز
- بهزادی، علی، *شبه‌خاطرات*، (۱۳۷۷) ج ۲، تهران: زرین

- بهنود، مسعود (۱۳۷۷) ۲۷۵ روز بازرگان، تهران: علم
- پیرنیا، حسن، *تاریخ ایران باستان* (۱۳۸۲) ج ۳، تهران: دنیای کتاب
- پیرنیا، حسن و اقبال، عباس، *تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه* (۱۳۷۰) تهران: کتابفروشی خیام
- *تجدد آمرانه* - جامعه و دولت در عصر رضاشاه - (۱۳۸۵) گردآوری و تألیف تورج اتابکی، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس
- ترقی، بیژن، *از پشت دیوارهای خاطره* (۱۳۸۴)، تهران: بدرقه جاویدان
- ترکمان، اسکندریگ، *تاریخ عالم‌آرای عباسی* (۱۳۸۲) ج ۱، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر
- *خاطرات جهانگیر فضل‌ی* (۱۳۷۶) به کوشش یعقوب توکلی، تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه هنری
- *خاطرات دکتر شروین* (۱۳۸۴) به کوشش حمید کرمی‌پور، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- *خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی* - استاد فلسفه و فرزند بنیادگذار حوزه علمیه قم - (۱۳۸۲) به کوشش حبیب لاجوردی، تهران: کتاب نادر
- *خاطرات زندگی صبحی و تاریخ بایبگری و بهاییگری* (۱۳۸۶) به کوشش و مقدمه سیده‌ادی خسروشاهی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- *خاطرات سیاسی، ادبی، جوانی به روایت سعید نفیسی* (۱۳۸۱) به کوشش علیرضا اعتصام، تهران: مرکز
- *خاطرات علی امینی* (۱۳۷۶) به کوشش حبیب لاجوردی، با پیشگفتاری از باقر عاقلی، تهران: گفتار
- *خاطرات عبدالحسین نوایی*، به کوشش رضا مختاری اصفهانی، چاپ‌نشده

- *خاطرات محمد پیشگاهی فرد* (۱۳۸۵) به کوشش رضا مختاری اصفهانی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- *خاطرات نورالدین کیانوری* (۱۳۷۲) مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، تهران: انتشارات اطلاعات
- *خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی* (۱۳۷۶) تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- *خاطرات و مبارزات شهید محلاتی* (۱۳۷۶) تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- *خاطرات یک نخست‌وزیر (دکتر احمد متین‌دفتری)* (۱۳۷۱) به کوشش باقر عاقلی، تهران: علمی
- خطیبی، پرویز، *خاطراتی از هنرمندان* (۱۳۸۵) به کوشش فیروزه خطیبی، تهران: معین
- خالقی، روح‌الله، *سرگذشت موسیقی ایران* (۱۳۵۳) بخش اول، تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی‌علی‌شاه
- *دانشنامه زیبایی‌شناسی* (۱۳۸۴) ویراسته بریس گات و دومینیک مک‌آیور لوئیس، ترجمه گروه مترجمان، تهران: فرهنگستان هنر
- دربیکی، بابک، *سازمان پرورش افکار* (۱۳۸۲) تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- دهنوی، م. *قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ به روایت اسناد* (۱۳۶۰) تهران: رسا
- رشیدی، امین‌الله، *عطر گیسو - خاطره‌ها و نغمه‌ها* - (۱۳۸۱) تهران: عطایی
- رهنما، علی، *نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی* (۱۳۸۴) تهران: گام نو
- زاهدی، تورج، *به رهبری مرتضی حنانه* (۱۳۶۹) تهران: فیلم
- *زمزمه‌های پایدار* - (۱۳۷۸) گفتگو با بزرگان شعر و موسیقی - به کوشش فروغ بهمن‌پور، تهران: جاوید
- سیهر، احمدعلی، *خاطرات سیاسی مورخ‌الدوله سپهر* (۱۳۷۴) به کوشش احمد سمیعی، تهران: نامک
- سفری، محمدعلی، *قلم و سیاست* (۱۳۷۱) ج ۱، تهران: نامک

- سفری، محمدعلی، *قلم و سیاست* (۱۳۷۳) ج ۲، تهران: نامک
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، *موسیقی شعر* (۱۳۷۰)، تهران: آگاه
- شوکت، حمید (۱۳۸۵) *در تیررس حادثه* - زندگی سیاسی قوام السلطنه - تهران: اختران
- شهری، جعفر، *طهران قدیم* (۱۳۸۳) ج ۲، تهران: معین
- صدیق، عیسی، *یادگار عمر* (۱۳۵۳) ج ۳، تهران: وزارت فرهنگ و هنر
- *صورت جلسات دولت های ازهارای و بختیار*، مرکز اسناد ریاست جمهوری، چاپ نشده
- طلوعی، محمود، *باز یگران عصر پهلوی* (۱۳۷۲) ج ۱، تهران: علم
- عاقلی، باقر، *ذکاء الملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰* (۱۳۶۷)، تهران: علمی - سخن
- علم، امیراسدالله، *یادداشت های امیراسدالله علم* (۱۳۸۵) جلد های ۱ و ۵، ویراستار علینقی عالیخانی، تهران: مازیار- معین
- *فرهنگ ستیزی در دوره رضاشاه* (اسناد منتشر نشده سازمان پرورش افکار ۱۳۲۰-۱۳۱۷ هجری شمسی) (۱۳۷۵) به کوشش محمود دلفانی، تهران: سازمان اسناد ملی ایران
- قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۲) *بایسته های حقوق اساسی*، تهران: میزان
- *قرارگاه بی قرار* - خاطرات رادیو در سالهای دفاع مقدس - (۱۳۸۵) به کوشش حامد خزائی، تهران: دفتر پژوهش های رادیو
- *قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد* (۱۳۸۶) ج ۳ - زندان - تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات
- *کارنامه ای از رادیو و تلویزیون ملی ایران تا پایان سال ۲۵۳۵* (۲۵۳۶) گردآورنده ژینا سازگار، تهران: سروش
- *کنگره فوق العاده حزب رستاخیز ملت ایران* (بی تا) (تهران) روابط عمومی حزب رستاخیز ملت ایران
- *گلبلانگ محراب تا بانگ مضراب* (۱۳۸۳) - خاطرات سیدجواد بدیع زاده، به کوشش الهه بدیع زاده، تهران: نی

- متن کامل مذاکرات هیئت دولت طاعوت در پانزده خرداد ۱۳۴۲ (بی تا) - اسناد فاش نشده‌ای از قیام خونین پانزده خرداد، تهران: دفتر هیأت دولت و روابط عمومی نخست‌وزیری
- مجتهدی، عبدالله، *بحران آذربایجان* (سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۴ ه. ش) (۱۳۸۱) - خاطرات مرحوم آیت‌الله میرزا عبدالله مجتهدی، به کوشش رسول جعفریان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
- *مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی* (۱۳۶۱) ج ۲، به کوشش م. دهنوی، تهران: چاپخش
- مختاری اصفهانی، رضا، *رادیو، فرهنگ و سیاست در ایران (۱۳۳۲-۱۳۱۹)*، (۱۳۸۷) تهران: دفتر پژوهش‌های رادیو
- *مصدق در محکمه نظامی* (۱۳۷۸) به کوشش جلیل بزرگمهر، تهران: دوستان
- مصدق، محمد، *خاطرات و تألمات* (۱۳۶۶) به کوشش ایرج افشار، تهران: علمی
- *مطبوعات عصر پهلوی* (۱۳۷۹) - کتاب اول - مجله تهران مصور، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات
- معظم پور، اسماعیل، *نقد و بررسی ناسیونالیسم تجدیدخواه در عصر رضاشاه* (۱۳۸۳) تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- مؤمنی، باقر، *مسئله ارضی و جنگ طبقاتی در ایران* (۱۳۵۹) تهران: پیوند
- نراقی، احسان، *از کاخ شاه تا زندان اوین* (۱۳۷۲) ترجمه سعید آذری، تهران: رسا
- نواب صفا، اسماعیل، *قصه شمع* (۱۳۷۸) تهران: البرز
- ویلبر، دونالد، *عملیات آژاکس* (۱۳۸۰) ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران
- هاشمی رفسنجانی، اکبر، *به سوی سرنوشت* - (۱۳۸۵) کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، سال ۱۳۶۳، به اهتمام محسن هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب

- هدایت، صادق، *نوشته‌های پراکنده* (۱۳۸۳) تهران: جامه‌داران
- *یادنامه ابوالحسن صبا* (۱۳۷۶) به کوشش علی دهباشی، تهران: ویدا
- *یادنامه سیدابوالقاسم انجوی شیرازی* (۱۳۸۱) به کوشش علی دهباشی، تهران: سخن

د) مصاحبه‌ها

- دعایی، محمود
- نراقی، احسان
- نوری، امیر (غلامعلی)

نمایه

- آبادان ۸۲، ۱۰۰، ۱۸۷
آباده ۱۰۳، ۱۰۴
آتش (روزنامه) ۹۴
آذربایجان ۱۹، ۴۴-۴۷، ۱۳۰، ۱۳۱،
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۹-
۱۸۵
آراسته، نادر ۱۶، ۱۷
آرام (روزنامه) ۹۱
آرام، غلامعباس ۱۱۸
آزادی ۳۴، ۸۰، ۸۳، ۹۴، ۱۱۳، ۱۱۴،
۱۱۸، ۱۲۰، ۱۶۶، ۱۹۷، ۲۰۰؛ ~ احزاب
۱۶۶؛ ~ مطبوعات ۱۶۶
آزموده، حسین ۲۲، ۱۱۱
آزمون، منوچهر ۲۱۳
آژیر (نشریه) ۱۸۳
آسیا (روزنامه) ۹۱
آل‌احمد، جلال ۲۰۲، ۲۰۳
- آلمان ۱۹، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴-۳۶، ۳۸،
۴۰، ۴۱، ۹۶، ۱۸۶
آمریکا ۴۴، ۴۹، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۱۰۹،
۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۹۷-۲۰۰
آیت‌الله‌زاده اصفهانی، موسی ۵۳، ۱۸۹-
۱۹۳
ابتهاج، ابوالحسن ۱۱۱
ابراهیموف ۱۸۰
ابرقوه ۱۰۰
ابوترابیان، حسین ۶۰
احمدآباد مستوفی (تهران) ۸۵
اخوان‌ثالث، مهدی ۱۱۶، ۱۷۴، ۲۱۳،
۲۱۴
اداره انتشارات و تبلیغات آذربایجان
۱۳۳، ۱۳۴؛ ~ پیشاهنگی ۱۲۷؛ ~ رادیو
و تلویزیون آبادان ۵۰؛ ~ راهنمای
نامه‌نگاری شهربانی کل کشور ۳، ۱۲۷؛
~ بسیج آمادگی ملی ۴۹؛ ~

- تلگراف‌بی‌سیم پهلوی ۲، ۳، ۹۲: ~
 معارف آذربایجان ۴۶: ~ هنرهای زیبای
 کشور ۱۷۰، ۱۷۲
 ادیب‌خوانساری ۱۷۶
 ارتش انگلستان ۱۱۵: ~ ایران ۳۲، ۶۴،
 ۷۸، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۳، ۱۱۱، ۱۳۳،
 ۱۳۴، ۱۷۰، ۲۰۷، ۲۰۹
 اردبیل ۱۸۳
 اردلان، فرانگیز ۲۱۱
 ارده‌الی، علی ۱۸۹
 ارسنجان، حسن ۱۱۲
 اروپا ۱۶، ۲۹، ۳۲، ۴۲، ۵۷، ۱۱۷، ۱۲۶،
 ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۹۵
 ازهری، غلامرضا ۱۳
 اسرائیل ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۱۱۸
 اسفندیاری، علی ۱۶۰
 اسمیرنوف ۳۸
 اسفندیاری‌بختیاری، ثریا ۱۸۷
 اشرف‌الدین حسینی ۱۵۹
 اشرفی (سرتیب) ۱۷۰
 اشغال نظامی ایران ۶، ۱۶، ۲۹، ۳۰، ۳۲،
 ۳۴-۳۹، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۶۷، ۶۹، ۹۰،
 ۱۳۰، ۱۳۴
 اصفهان ۳۹، ۸۲، ۸۴، ۱۱۸
 اصفهانی، ابوالحسن (آیت‌الله) ۱۸۹
 اصفهانی، حسن ۱۸۹
 اصلاحات ارضی ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۱۱۰-
 ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۰، ۱۸۵،
 ۲۰۴: لایحه ~ ۱۰۴: ~ سیاسی ۲۲،
 ۱۰۱، ۱۱۰: ~ اقتصادی ۲۲، ۱۰۹: ~
 قضایی ۱۷۴: ~ اجتماعی ۲۲، ۱۰۹،
 ۱۱۲
 اطلاعات (روزنامه) ۳۵، ۳۶، ۷۵، ۹۸،
 ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۵۸، ۱۸۶
 اعتصابات ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۶۵، ۱۸۴
 افکار عمومی ۶، ۱۲، ۱۶، ۲۹، ۳۲، ۳۳-
 ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۶۱، ۹۹،
 ۱۰۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۵۹
 اقبال، خسرو ۱۱۵
 اقبال، منوچهر ۱۰۸، ۱۰۹
 اقبال‌آشتیانی، عباس ۱۳۰
 اقبال‌السلطان، ابوالحسن ۱۶۹
 اقبال‌لاهوری، محمد ۲۱۴
 اکباتانی (رئیس بازرسی مجلس) ۲۰
 اکبرخان نقاش‌باشی ۱۵۶
 الهه ۲۰۶، ۲۰۸
 الهی، رحمت ۱۳۶
 امام خمینی ۴۹، ۵۴، ۵۴، ۱۰۰، ۱۱۸-
 ۱۲۱، ۱۴۸، ۱۸۸
 امامی، جمال ۱۱، ۱۳، ۱۱۶

- امامی، حسن ۷۴، ۷۷، ۷۹
 املائی ۱۹۳
 امیراحمدی، احمد ۳۱
 امیرجاهد ۱۷۰
 امیرفضلی، هوشنگ ۱۷۳
 امیرمعز، فیروزه ۲۱۶
 امینی، علی ۲۲، ۲۳، ۱۰۹-۱۱۳
 انتخابات دوره بیستم مجلس شورای
 ملی ۱۰۹، ۱۱۰؛ ~ پانزدهم مجلس
 شورای ملی ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵؛ ~
 مجلس سنا ۱۱۱؛ ~ شانزدهم مجلس
 شورای ملی ۷۰، ۷۱؛ ~ مجلس شورای
 ملی ۱۰۸، ۱۱۱؛ ~ هفدهم مجلس
 شورای ملی ۷۸
 انجمن دانشوری ۱۵۹؛ ~ دوستان
 آذربایجان شوروی ۴۴، ۱۳۱، ۱۸۱،
 ۱۸۴؛ ~ موسیقی ایران ۶۵، ۱۶۶
 انجوی شیرازی، ابوالقاسم ۱۴۲، ۱۴۷،
 ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۵،
 ۲۱۶
 انقلاب ادبی ۱۵۹؛ ~ اسلامی ۱۳، ۵۹-
 ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۱۴۵، ۲۰۱؛ ~ سفید ۲۳-
 ۲۷، ۴۹، ۱۱۳، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۳،
 ۲۱۵؛ ~ مشروطه ۴۶، ۱۵۷
 انگلستان ۱۷، ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۳-۳۸،
 ۴۰-۴۲، ۴۴، ۴۵، ۷۶، ۸۲-۸۵، ۹۰،
 ۹۹، ۱۴۸، ۱۸۷
 انوشیروانی، سلیمان ۱۰۶
 اهواز ۸۲، ۱۸۷
 ایتالیا ۳۴-۳۶، ۳۸
 ایران (روزنامه) ۱۱۵
 ایرانی مجرد، محمد ۱۷۰
 اینتلیجنت سرویس ۸۵
 باختر امروز (روزنامه) ۲۱، ۲۲، ۷۶،
 ۷۷، ۸۸-۹۰، ۹۲
 باربد ۱۵۴
 بارزانی، ملامصطفی ۱۸۸
 بازرگان، مهدی ۲۰۲
 باقروف، جعفر ۴۵، ۱۳۱، ۱۷۹-۱۸۱
 باکو ۱۸۱، ۱۸۲
 بامشاد ۱۵۴
 باهری، محمد ۱۱۵، ۱۱۹
 بختیار، تیمور ۴۹، ۵۵، ۹۴، ۱۸۷-۱۹۳
 بختیاری، پژمان ۱۷۴، ۲۱۳
 بدیعزاده، جواد ۱۶۵
 براون، ادوارد ۱۵۴
 برکشلی، مهدی ۱۶۵، ۱۷۰
 برنجیان (سرهنگ) ۲۰۹
 برونش، خسرو ۲۱۵

- بهروز، ذبیح‌الله ۱۳۹
 بهزاد، حسین ۱۳۸
 بهمنیار، غلامحسین ۱۰۵
 بهنیا، ابوالحسن ۱۲۱
 بیانیه ۱۹۷۵ الجزایر ۵۶، ۱۹۴
 بیرجند ۱۱۷، ۲۰۶
 بیروت ۱۸۸
 بیطرفی ۵، ۱۱، ۳۰، ۳۵، ۶۱
 پاسال، ثابت ۱۰۶
 پاکستان ۱۸۷
 پاک‌نشان (گویندهٔ رادیو) ۲۱۰
 پرتوی، ایراندخت ۲۱۱
 پرویزی، رسول ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۵۰
 پروین گنابادی، محمد ۱۴۶
 پژوهش، آذر ۲۱۱، ۲۱۶
 پناهیان، حسن ۱۴۶
 پهلوی، اشرف ۶۰
 پهلوی، رضا ۳، ۵، ۶، ۱۴، ۱۹، ۲۳، ۳۰
 ۳۲-۳۷، ۴۵، ۴۷، ۶۸، ۸۹، ۹۹، ۱۰۸
 ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۵۷-
 ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۸۵
 پهلوی، محمدرضا ۱۰، ۱۳، ۲۲-۲۴،
 ۲۶، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۴۷، ۱۴۹
 ۱۷۵، ۱۹۷
 پیراسته، مهدی ۹۳
 بروجردی، حسین (آیت‌الله) ۷۵، ۹۱
 ۹۷-۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸
 ۱۱۴، ۱۱۰
 بروجردی، مهرداد ۱۴۵
 برومند، نورعلی ۱۷۰
 بشیرفرهمند، علی اصغر ۷، ۸، ۱۱، ۱۲
 ۲۱، ۲۲، ۱۳۶
 بغداد ۵۴، ۵۵، ۸۸، ۱۶۲، ۱۸۶، ۱۹۶
 بقایی کرمانی، مظفر ۱۱
 بلاغی، صدرالدین (آیت‌الله) ۸۸
 بنان، غلامحسین ۶۷، ۱۶۵، ۱۷۶، ۲۰۸
 بندر پهلوی ۱۸۳، ۱۸۵
 بندرشاه ۱۸۵
 بندرعباس ۵۸
 بنیاد فرهنگ ایران ۱۴۹
 بنی صدر، ابوالحسن ۶۰
 بولارد، ریدرو ویلیام ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۸،
 ۳۹، ۴۴
 بولگانین، نیکولای ۱۸۱
 بهار (روزنامه) ۱۱۵
 بهار، محمدتقی ۱۵۷، ۱۶۷
 بهایت ۵۴، ۹۸-۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۳۷
 بهبهانی، محمد (آیت‌الله) ۲۳، ۷۴-۷۶،
 ۹۱، ۹۷، ۱۰۵-۱۰۷، ۱۲۰
 بهروز، جهانگیر ۴۸

- پیرنیا، بیژن ۱۷۴
 پیرنیا، حسن (مشیرالدوله) ۱۷۴
 پیرنیا، داود ۱۷۴-۱۷۶، ۲۰۴، ۲۱۳
 پیشه‌وری، جعفر ۱۸۰
 تناثر ۱۶۵
 تابش، علی ۲۱۵
 تاج‌نیا ۲۱۶
 تبریز ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵
 تجدد ۱، ۶۹، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۵۷-۱۵۹، ۱۹۹
 تجدد، نهال ۲۰۳
 تجویدی، علی ۱۷۵
 ترقی، بیژن ۹۶
 ترکمان، اسکندریگ ۱۵۵
 ترکیه ۳۲، ۴۹، ۵۱، ۱۶۰، ۱۸۷
 تشکیلات کل نظمیه مملکتی ۲، ۳۳
 تشکیلات لهستان آزاد ۴۱
 تفضلی، جهانگیر ۱۳، ۱۱۵-۱۱۹، ۱۲۱، ۱۵۰، ۲۰۹، ۲۱۰
 تقوی، نصرالله ۲۰۰
 تماشاخانه تهران ۱۶۳
 تمامیت ارضی ایران ۴۴، ۴۵
 توده‌ای‌ها ۸۶، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۴۹، ۱۷۵، ۱۹۸
 توفیق (روزنامه) ۱۶۶
 توفیق، محمدعلی ۱۶۶
 توکل، عبدالله ۲۱۴
 توکل، فضل‌الله ۲۱۴
 تهامی ۲۱۲
 تهران ۱۴، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۶-۳۸، ۶۰، ۶۵، ۷۱-۷۳، ۸۴، ۸۶، ۹۰، ۹۳، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۷-۱۲۱، ۲۰۵-۲۰۸، ۲۱۵، ۲۰۸
 تهران‌مصور (مجله) ۱۴۸، ۱۸۱، ۱۹۸
 تهرانی، حسین ۱۶۵
 ثابت ایمانی ۲۱۰، ۲۱۶
 جامعه خدابپرستان سوسیالیست ۵۵
 جباری، حسین ۷۲، ۷۳
 جباری‌نیا، علی‌اکبر ۱۴۶
 جبلی، قاسم ۲۰۸
 جبهه آزادیبخش ۱۸۸، ۱۹۲
 جبهه ملی ۱۰، ۷۱، ۷۲، ۸۵، ۱۴۹، ۱۹۱، ۱۹۵
 جدایی دین از سیاست ۸۱، ۸۲
 جشن هنر شیراز ۱۷۳
 جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ۵۵
 جعفریان، محمود ۱۴۹
 جلالی موسوی، باقر ۸۸
 جلالی، علی ۳۵
 جمال، عبدالناصر ۱۸۴

- جمالزاده، محمدعلی ۲۱۰
 جمعیت آئینه عبرت ۴۶؛ ~ ایرانی طرفدار صلح ۱۶۷
 جمهوری آذربایجان ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴
 جنابزاده، محمد ۱۰۷
 جنگ اعراب و اسرائیل ۴۸-۵۲، ۵۴، ۶۱، ۱۲۲؛ ~ ایران و روس ۴۳؛ ~ ایران و عراق ۵۹-۶۵؛ ~ جهانی دوم ۴، ۵، ۱۵، ۱۶، ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۱-۴۵
 جوانان (روزنامه) ۹۱
 جودت (نشریه) ۱۸۳
 حائری زاده ۱۱
 حائری یزدی، عبدالکریم (آیت الله) ۱۵۸
 حائری یزدی، مهدی ۹۹
 حاتمی، عزیزالله ۲۱۱
 حافظ احمد قزوینی ۱۵۶
 حافظ جلالجل باخرزی ۱۵۶
 حافظ مظفر قزوینی ۱۵۶
 حافظ مظفر قمی ۱۵۶
 حافظ هاشم قزوینی ۱۵۶
 حالت، ابوالقاسم ۱۶۷
 حزب ایران ۹۲؛ ~ بعث عراق ۵۲، ۵۴؛ ~ پیکار ۱۱۵؛ ~ توده ۳۸، ۷۰، ۷۳، ۸۰
- ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۴-
 ۱۱۶، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۶۶-۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۸؛ ~ جمهوری اسلامی ۶۰؛ ~ خلق ترکیه ۱؛ ~ دموکرات کردستان ۴۴؛ ~ رستاخیز ملت ایران ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۹۹؛ ~ مردم ۱۰۸، ۱۰۹؛ ~ میلیون ۱۰۸، ۱۰۹
 حسینی، ناصر ۱۷۰
 حسینی بهشتی، محمد (آیت الله) ۶۰، ۶۲
 حسینیه ارشاد ۲۶
 حکمت، علی اصغر ۱۶
 حکمی زاده ۱۳۰
 حکومت نظامی ۱۳، ۳۱، ۱۱۹
 حکیم، محسن (آیت الله) ۵۳، ۱۹۶
 حکیمی، محمد ۱۳۲
 حوزه علمیه قم ۱۲۳
 خاتمی، محمد ۱۹۵
 خالقی، روح الله ۶۷، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰-۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۳
 خانه فرهنگ شوروی در تهران ۴۳، ۴۴، ۱۳۱، ۱۶۷
 خاورمیانه ۴۸، ۴۶
 خاور نو (نشریه) ۱۸۲
 خبرگزاری پارس ۳-۵، ۴۰

دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی
 ۱۷۹، ۱۸۲؛ ~ مخصوص شاهنشاهی ۳۰
 دیبا، فرح ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰
 رادیو آلمان ۱۹؛ ~ اهواز ۵۰-۵۴، ۵۶،
 ۵۸، ۶۵، ۱۹۶، ۱۹۷؛ ~ ایران ۲۳، ۴۳،
 ۵۲، ۵۷-۶۰، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۷۶،
 ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۰۸-۲۰۹، ۲۱۴؛ ~ بغداد
 ۵۳-۵۶، ۵۹، ۹۰، ۱۲۲، ۱۸۶، ۱۸۷،
 ۱۸۹، ۱۹۱-۱۹۴، ۱۹۶؛ ~ بی.بی.سی
 ۱۸، ۳۳، ۳۵، ۵۹، ۱۲۲، ۱۲۳؛ ~ تبریز
 ۱۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۹؛ ~ تهران ۲، ۳،
 ۸، ۱۲، ۱۴، ۱۷-۱۹، ۲۱، ۴۰-۴۴، ۷۲،
 ۸۷، ۸۹-۹۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۲۱، ۱۲۸،
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۶۲،
 ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸،
 ۲۱۴؛ ~ جبهه ۶۲-۶۴؛ ~ رضائیه ۵۲؛ ~
 زاهدان ۵۶، ۵۷، ۲۰۴-۲۰۷؛ ~
 ژاندارمری ۷؛ ~ سری فرقه دموکرات
 آذربایجان ۱۳۵؛ ~ سندرچ ۵۲، ۵۶؛ ~
 شهربانی ۷؛ ~ کرمانشاه ۵۲، ۶۵؛ ~
 مصر ۱۹۴؛ ~ نهضت روحانیت در ایران
 ۱۸۶-۱۹۶؛ ~ نیروی هوایی ۱۷۳،
 ۲۰۷-۲۰۹؛ ~ و تلویزیون عراق ۵۲
 رامسر ۸۸
 رجایی، محمدعلی ۶۰

خبرنگاران ۹، ۵۷، ۷۳؛ ~ آمریکایی
 ۱۴۷
 خدایار، ناصر ۲۰۹
 خرازی، کمال ۶۲
 خراسان ۱۸۴، ۱۸۵
 خرائی، حمیدرضا ۶۳، ۶۴
 خسرو پرویز ۱۵۴
 خطیبی، پرویز ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۵
 خلیج فارس ۵۲، ۵۸
 خمینی، احمد ۱۹۴
 خمینی، مصطفی (آیت الله) ۱۹۰-۱۹۳
 خوزستان ۴۶، ۶۳، ۱۸۷
 خوشبین، غلامحسین ۱۲۱
 خوی ۱۸۳
 خویی، ابوالقاسم (آیت الله) ۱۸۸
 داد (روزنامه) ۹۰، ۹۱
 دادگاه انقلاب ۶۰؛ ~ لاهه ۷۸
 دادور، عبدالله (سرتیپ) ۱۷۰
 دانش آشتیانی، باقر (آیت الله) ۵۵
 دانشپور، غلامحسین (سرتیپ) ۱۳۴
 دانشگاه بصره ۱۸۹؛ ~ بغداد ۱۸۹؛ ~
 تهران ۱۲۶؛ ~ ملی ایران ۱۰۶
 داور، علی اکبر ۱۷۴
 درودیان، ولی الله ۱۴۶
 دعایی، محمود ۵۵، ۱۸۶، ۱۹۰

- ریاحی، حسین ۱۹۱
- ریاضی، علی ۳۲
- زایل ۱۱۶، ۲۰۶
- زاهد، عطاءالله ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶
- زاهدی، فضل‌الله ۱۲، ۱۳، ۸۸، ۹۰، ۹۱
- ۹۳، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۷۰
- زنجان ۱۸۳
- زهری، محمد ۲۰۷
- زهری، مهدی ۲۰۷
- زیرک‌زاده، احمد ۸۸
- ژاندارمری کل کشور ۷، ۱۸۰، ۱۸۵
- ژورنال تهران (روزنامه) ۹۱
- ساری ۱۸۳
- سازگارا، محمدمحسن ۶۲
- سازمان اطلاعات و امنیت کشور ۴۸
- ۴۹، ۵۲-۵۵، ۵۷، ۵۹، ۱۰۵-۱۰۸
- ۱۱۸، ۱۲۰-۱۲۲، ۱۴۸، ۱۸۷، ۱۹۸؛ ~
- برنامه ۱۹۸؛ ~ پرورش افکار ۱، ۱۳
- ۳۷، ۴۷، ۱۲۷، ۱۶۲؛ تأسیس ~ ۱، ۱۴
- ۱۲۷، ۱۵۹؛ اساسنامه؛ ~ ۱۴، ۱۲۷؛
- سخنرانی‌های ~ ۱؛ کمیسیون رادیو ~ ۳؛
- هیئت مرکزی ~ ۱۶۲، ۱۶۳؛ ~
- چریک‌های فدایی خلق ۶۰؛ ~ رادیو
- تلویزیون ملی ایران ۱۲۳، ۱۴۷، ۱۴۹؛ ~
- ۹، ۱۰، ۱۹، ۲۰، ۷۱
- ۱۷۵، ۲۱۳
- ۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵
- ۱۷۵، ۱۷۶
- ۹۲، ۱۱۱
- ۶، ۱۹، ۲۰۰
- ۲۱۰، ۲۱۶
- ۸۸
- ۲۰۶
- ۹۵، ۹۶
- ۲۰۸
- ۱۷۰ (مدیرکل وزارت کشور)
- ۲۰۹
- ۲۶، ۴۹، ۵۱، ۵۳-۵۵، ۶۰
- ۷۴، ۷۴، ۱۰۵-۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۱
- ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۸۲، ۱۸۸-۱۹۰، ۱۹۵
- ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۱۷
- ۹۳
- ۱، ۹۵، ۱۲۱، ۱۴۹، ۱۵۰
- ۱۸۲، ۲۰۲، ۲۰۴~ ایرانی ۴۵، ۷۱
- ۱۴۴، ۱۴۹؛ ~ غرب‌زده ۱۴۵
- ۲۱۴
- ۶۹
- ۶۵
- ۸۸

- ۹۱: ~ شاهنشاهی ۴۷، ۹۳: ~ کوشش
 ۱۶۱: ~ ملی ۱۶۸: ~ مهر شاه ۱۶۱: ~
 نجات آذربایجان ۶۷
 سروش، احمد ۲۱۴
 سروش، اصفهانی ۱۶۰
 سعادت ۲۰۹
 سعیدنیا ۲۰۷
 سفارت آلمان در تهران ۴۱: ~ انگلیس
 در تهران ۲۱، ۳۳، ۳۴، ۴۱، ۴۴: ~
 ایتالیا در تهران ۳۴، ۳۶: ~ ایران در
 بغداد ۱۶۱: ~ پاکستان در تهران ۷۶: ~
 ترکیه در تهران ۴۱: ~ رومانی در تهران
 ۳۴، ۳۶: ~ شوروی در تهران ۳۵، ۴۱،
 ۴۲: ~ لهستان در تهران ۴۱، ۴۲: ~
 مجارستان در تهران ۳۴، ۳۶: ~ آمریکا
 در تهران ۱۹۸
 سلطان محمد چنگی ۱۵۶
 سلطان محمد طنپوره‌ای ۱۵۶
 سلطان محمود غزنوی ۱۶۷
 سلطانی ۲۱۶
 سلطنت‌آباد (تهران) ۳۱
 سماعی، حبیب‌الله ۱۶۴
 سنجری، حشمت‌الله ۱۶۵
 سهیلی، علی ۳۶-۴۰
 سهیلی، مهدی ۱۶۷، ۱۷۴، ۲۱۳
- سیا ۸۵، ۸۶، ۹۳: ~ مجاهدین خلق
 ایران ۶۰، ۱۹۱
 ساسانیان ۱۵۴
 ساعدمرغی، محمد ۸، ۱۶
 سالن تئاتر تفکری، تهران ۱۶۷: ~
 رودکی، تهران ۱۹۸: ~ سعدی، تهران
 ۱۶۷: ~ فردوسی، تهران ۱۶۷
 سامانیان ۱۵۴
 سپاه بهداشت ۲۳: ~ پاسداران انقلاب
 اسلامی ۶۴: ~ ترویج کشاورزی ۲۳: ~
 دانش ۲۳، ۱۳۵: ~ دین ۲۳
 سپهری، سهراب ۲۱۴
 ستاد ارتش ۱۹: ~ تبلیغات جنگ ۶۲: ~
 فرماندهی سیا ۸۶: ~ کودتای ۲۸ مرداد
 ۹۱، ۹۲
 ستاره اسلام (روزنامه) ۹۱
 سجادی، رضا ۹، ۱۰، ۱۹، ۸۲، ۸۴
 سجادی، ضیاء‌الدین ۲۱۲
 سجادی، محمد ۱۶۵
 سحر (روزنامه) ۱۰۶
 سراپی، مصطفی ۱۹
 سرخوش ۱۷۵
 سرکنسولگری شوروی در تبریز ۱۸۰
 سرود ای ایران ۴۸، ۶۷، ۱۶۸: ~
 ستایش شاه ۱۶۱: ~ شاهنشاه پاینده باد

- سیاست تبلیغاتی دولت ۷، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۱؛ ~؛ ~ خارجي ۵، ۲۲، ۴۹، ۸۰؛ ~
فرهنگي ۱۳۳، ۱۵۷-۱۵۹؛ ~ استعماري
۵۱، ۸۲؛ ~ ضد مذهبي ۵۸، ۱۱۰
سياسي، علي اکبر ۲۰۲
سيچان قلی اف ۴۴
سيچوف ۴۲
سيد حسيني، رضا ۲۱۴
سيستان و بلوچستان ۵۵، ۲۰۶
شارق، احمد ۶، ۳۷
شاهد (روزنامه) ۹۱، ۹۲
شاهدوستي ۱۴، ۱۲۹، ۱۶۲
شاهرخ، بهرام ۷، ۸
شاهرود ۳۱
شاهرودي، محمود (آيت الله) ۱۸۸
شاهي ۱۸۳، ۱۸۵
شايگان، علي ۸۸
شترغوهي وراميني، شمس ۱۵۶
شرفي، ناظم ۴۶
شرکت نفت ايران و انگليس ۷۲؛ ~
نفت جنوب ۹۲؛ ~ نفت ملي ايران ۱۷۶
شريعتمداري، کاظم (آيت الله) ۱۱۹
شريعتي، علي ۲۶، ۱۹۴، ۲۰۱-۲۰۳
شريف امامي، جعفر ۱۰۹
شکوه، حسين ۳۰
- شمخاني، علي ۶۳
شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران
۶۰؛ ~ برنامه های رادیو ۲۱۱؛ ~ عالی
تبلیغات ۱۴۰؛ ~ عالی ترویج موسیقی
ملي ۱۷۰-۱۷۲؛ ~ نویسندگان رادیو
۱۱۷، ۱۴۵
شوروی ۱۸، ۲۹-۳۲، ۳۴-۳۸، ۳۹،
۴۱-۴۷، ۶۷، ۸۶، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۳۱،
۱۶۹، ۱۷۹-۱۸۲، ۱۹۷، ۱۹۸
شوکت، حمید ۸۳
شهربانی آذربایجان ۱۳۴، آذربایجان
۱۸۱؛ ~ اصفهان ۴۰؛ ~ کل کشور ۳، ۴،
۷، ۵۱، ۵۹، ۷۵، ۷۷، ۸۸
شهردار، حبیب الله ۱۷۰-۱۷۳، ۱۷۵
شهبسوار چهارتاری ۱۵۶
شهنازی، عبدالحسین ۱۶۴
شهنازی، علی اکبر ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۱
شیراز ۸۲، ۱۷۳، ۲۱۵
شیروانی، محمد ۱۰۰، ۱۶۳
صابری، عباس ۱۹۲، ۱۸۶
صبا، ابوالحسن ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵،
۱۷۶
صبحی مهتدی، فضل الله ۱۳۰، ۱۳۷-
۱۴۰
صدام حسین ۱۸۸، ۱۸۹

- عراق ۴۹، ۵۱-۵۶، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۶۸،
 ۱۶۱، ۱۸۷-۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶
 عربستان سعودی ۵۲
 عربشاهی (عضو حزب توده) ۱۹۱
 عشقی، محمدرضا بن ابوالقاسم ۱۶۰
 علاء، حسین ۱۰، ۱۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۶،
 ۱۱۷، ۲۰۰
 علم، امیراسدالله ۲۳، ۱۰۱-۱۰۴، ۱۰۸،
 ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۴۷
 علما ۲۳، ۵۵، ۷۱، ۷۲، ۷۸، ۸۳، ۹۱،
 ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۸۸
 علوی، بزرگ ۱۳۸
 علوی مقدم، مهدیقلی ۵۱، ۷۵، ۱۱۱
 علی آبادی، حسین ۱۳۰
 غضنفر علی خان ۷۶
 غضنفری (سرهنگ) ۲۰
 غفاری (سرهنگ) ۸۷
 غفاری، امیرسهم‌الدین ۱۶۸
 غنی، قاسم ۲۰۰
 فاشیسم ۴۲
 فاطمی، حسین ۱۳، ۲۱، ۲۳، ۷۶، ۸۸-
 ۹۰، ۹۲
 فتح خرمشهر ۶۳
 فتح اعظم، نورالدین ۹۹
 فخر، داود ۲۰۵
- صدیق اعلم، عیسی ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۱۲۹،
 ۱۶۲، ۱۶۳
 صدیقی، غلامحسین ۸۸
 صفوی، حسن ۴۳، ۴۴
 صفی‌الدین ارموی، عبدالؤمن بن
 یوسف ۱۵۵
 صنعوی، قاسم ۲۱۴
 ضرغام، علی اکبر ۱۰۹
 ضرغامی، عزیزالله (سرلشکر) ۳۲
 طالقانی، محمود (آیت‌الله) ۵۵، ۹۱
 طاهرزاده، حسین ۱۷۰، ۱۷۱
 طاهریان ۱۵۴
 طباطبایی، ضیاءالدین ۴۳، ۸۴
 ظریفیان، محمود ۱۴۶
 عارف قزوینی، ابوالقاسم ۱۵۷
 عاطفی، مولود ۲۱۱
 عالیخانی، علینقی ۱۱۲
 عبادی، احمد ۱۷۵
 عباسی (گوینده رادیو) ۲۰۷
 عبدالرشیدی، علی اکبر ۱۴۶
 عبدالقادر مراغی، عبدالقادر بن غیبی
 ۱۵۵
 عثمانی ۵۱، ۱۲۶
 عدل، پرویز ۱۱۶، ۱۷۲

- فخرالدوله ۱۰۹
 فلسفی، محمدتقی ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۹۵،
 فرازمند، تورج ۲۱۱
 ۹۸، ۱۰۷، ۱۱۳
 فراکسیون نجات نهضت ۱۲
 فیروز، مظفر ۱۳
 فراماسونها ۱۹۷
 قائمیان، حسن ۱۳۸
 فرامرزی، عبدالرحمان ۱۱
 قآنی، حبیب‌الله بن محمدعلی ۱۶۰
 قاسمی، مهدی ۲۱۰، ۲۱۱
 فرانسه ۳۶، ۵۷، ۱۵۶، ۱۶۰
 قرار داد ۱۹۳۳ ۸۹؛ ~ گس- گلشائیان
 فرخزاد، فروغ ۲۱۴
 ۷۰؛ ~ ۱۹۰۷ ۴۵؛ ~ دفاعی ایران و
 فردوسی (مجله) ۱۴۶
 آمریکا ۱۰۹
 فرید، احمد ۱۴۹
 قربانی (گوینده رادیو) ۲۰۷
 فرقهٔ دموکرات آذربایجان ۱۸، ۴۴، ۴۵،
 قرچه‌داغی (گوینده رادیو) ۲۰۹
 ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۹-
 قرن بیستم (روزنامه) ۱۶۰
 ۱۸۵
 قزوین ۲۹، ۱۸۳
 فرمانداری نظامی تهران ۷۵
 قزوینی، محمد ۲۰۰
 فرمانفرمایان، خداداد ۱۹۸
 قطب‌الدین شیرازی، محمود بن مسعود
 فروغی، محسن ۱۱۱
 ۱۴۸
 قطبی، رضا ۱۹۹
 فروغی، محمدعلی ۳۰، ۳۳، ۳۶
 قسَم ۷۲، ۹۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷-۱۲۰،
 ۱۲۲، ۱۵۸، ۱۹۴
 قمی، حسن (آیت‌الله) ۱۱۹، ۱۲۰
 فرهنگساز رادیو ۶۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۲۰۶
 قوام، احمد ۱۳، ۱۹، ۶۷، ۸۰-۸۴، ۱۱۱
 فرید، محسن ۲۰۷، ۲۰۸
 قوام، احمد ۱۳، ۱۹، ۶۷، ۸۰-۸۴، ۱۱۱
 فضای باز سیاسی- اجتماعی ۱۵
 قزوین ۱۱۳-۱۱۵، ۱۶۸، ۱۷۴
 فکور، کریم ۱۶۷
 قوچان ۱۸۵
 فلسطین ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۱۹۴؛ گروه ~
 قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ ۲۵، ۵۸، ۱۰۵،
 ۱۹۲، ۱۹۱
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲

- قیام سی تیر ۱۳۳۱ ۷۸-۸۰، ۸۲، ۸۴
 ۸۵، ۸۹، ۱۱۴
 کاپیتولاسیون ۴۹
 کاشان ۱۱۸، ۱۵۵
 کاشانی، ابوالقاسم (آیت الله) ۱۱، ۱۲،
 ۲۰، ۵۵، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۶-۷۸، ۸۲-
 ۸۵، ۱۱۳
 کاظمی، باقر ۱۷
 کاظمین ۱۶۲
 کافتارادزه ۱۹۸
 کافی، عبدالحسین ۹۹
 کامبخش، عبدالصمد ۱۸۲
 کرج ۲۰۸
 کردستان ۴۵، ۱۳۶
 کرمانشاه ۸۲
 کسروی، احمد ۱۳۰
 کفعمی (آیت الله) ۵۵
 کلاردشت ۸۹
 کمونیسم ۹۱، ۱۹۸
 کمیته اطلاعات و تبلیغات ۴۷، ۴۹-۵۱،
 ۵۴؛ ~ ایالتی حزب توده در آذربایجان
 ۱۷۸؛ ~ مرکزی حزب کمونیست
 جمهوری آذربایجان ۴۴، ۴۵، ۱۲۸،
 ۱۷۵-۱۷۷؛ ~ مرکزی حزب کمونیست
 شوروی ۴۴، ۱۲۸، ۱۷۵، ۱۷۷
- کمیسیون بررسی مسائل روز ۵۰؛ ~
 رادیو ۳-۵، ۳۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۶۲
 کندی، ادوارد ۱۴۸
 کنعانی، مولود ۲۱۰
 کنفدراسیون دانشجویان ایرانی اروپا
 ۱۸۸، ۱۹۵
 کنگرلو، انوشیروان ۲۱۶
 کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، ۲۲، ۸۵، ۸۶؛ ~
 ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ۹، ۱۲، ۱۸، ۲۲، ۵۱،
 ۸۶-۸۸، ۹۰-۹۷، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۶،
 ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۷۰، ۱۷۵، ۲۱۰؛ ~ سوم
 اسفند ۱۲۹۹، ۴۶، ۸۴
 کورانی، علی ۵۳
 کوهی کرمانی، حسین ۱۵۷
 کویت ۱۹۵
 کیا، حاجعلی ۱۱۱
 کیهان (روزنامه) ۷۳، ۱۱۷
 گرکانی، فریدون ۲۱۰
 گرگان ۱۸۴-۱۸۵
 گروه فدائیان اسلام ۵۲، ۶۹، ۷۰، ۷۲
 گروه فرقان ۲۰۲
 گلپایگانی، اکبر ۱۷۶
 گلپایگانی، محمدرضا (آیت الله) ۱۲۰
 گلسرخی، ناصر ۲۰۹
 گل گلاب، حسین ۶۷

- گل‌نراقی، حسن ۹۶
 گنبدکاووس ۱۸۵
 گوار(معلم دارالفنون) ۱۵۲
 گویندگان رادیو ۹، ۱۲، ۵۹، ۹۲، ۱۱۶،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۵، ۱۷۰، ۱۸۶، ۲۰۵،
 ۲۰۶، ۲۱۲
 گیلان ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶
 لاجوردی، حبیب ۱۱۱
 لاریجانی، علی ۶۰
 لبنان ۱۸۸
 لرستان ۱۳۶
 لژ اسکاتلند ۱۹۷
 لمبتون، آن ۳
 لنکرانی، حسین ۵۵
 لویح ششگانه ۲۲، ۲۳، ۱۱۳
 لوکزامبورگ ۵۷
 لومر(معلم دارالفنون) ۱۵۲
 مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی
 ۱۴۹، ۱۹۷؛ ~ وعظ و خطابه ۴۶
 مازندران ۱۸۴، ۱۸۵
 ماکو ۱۸۳
 مالکی، شیبیب ۱۸۹، ۱۹۰
 مبشری (سرهنگ) ۹۶
 متحدین ۵، ۶، ۳۲، ۳۶-۳۸، ۴۱
 متفقین ۶، ۱۵، ۲۸، ۳۰-۳۳، ۳۷-۳۷،
 ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۶۵، ۶۷، ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۲۹
 متین دفتری، احمد ا، ۱۴، ۱۲۹، ۱۳۲
 مجلس سنا ۷۹، ۱۱۰، ۱۱۱؛ ~ شورای
 اسلامی ۶۰؛ ~ شورای ملی ۹، ۱۱، ۱۲،
 ۱۹، ۲۰، ۲۷-۲۹، ۳۱، ۶۸، ۷۰، ۷۵-
 ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۹۵، ۱۰۶-۱۱۰؛ نمایندگان
 ~ ۸، ۱۰، ۸۶؛ مذاکرات ~ ۹، ۱۱، ۱۲؛
 جلسات ~ ۱۱؛ ~ مؤسسان ۶۸
 مجمع مسلمانان مجاهد ۷۱
 محتشم، علی بن احمد ۱۵۱
 محتشمی‌پور، علی‌اکبر ۱۹۵
 محجویی، مرتضی ۱۶۴، ۱۷۵
 محفل روحانی ملی بهاییان ایران ۹۷
 محلاتی، بهاء‌الدین(آیت الله) ۱۱۷
 محلاتی، فضل‌الله ۵۵، ۵۹
 محمد مومن ۱۵۶
 مختار، رکن‌الدین ۱۷۰
 مدرسه دارالفنون ۱۵۶؛ ~ عالی موسیقی
 ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۰؛ ~ فیضیه ۱۱۸؛ ~
 سید، نجف اشرف ۱۹۶؛ ~ موزیک
 ۱۵۶، ۱۵۷
 مدرنیته ۱۲۸
 مدرنیسم غربی ۲۳، ۴۶، ۱۲۶، ۱۶۱
 مدنی، حسین ۲۱۵

- مکارم شیرازی، ناصر (آیت‌الله) ۱۲۲
 مرد آسیا (روزنامه) ۹۱
 ملّت ما (روزنامه) ۹۱
 مرضیه (خواننده) ۱۷۶
 ملک‌اسماعیلی، عزیزالله ۹۱
 مرند ۱۸۳
 ملکی، خلیل ۲۰۲
 مستجاب‌الدعوه (گوینده رادیو) ۲۰۵
 منتظری، محمد ۱۹۴، ۱۹۵
 مسجد ارگ، تهران ۱۲۰
 منصور، علی ۵، ۲۹، ۳۰، ۱۳۲، ۱۶۳
 مسجد شاه، تهران ۲۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴-
 مورخ‌الدوله سپهر، احمدعلی ۸۱
 موسیقی (مجله) ۱۶۰
 ۱۰۰، ۹۹، ۹۳، ۷۶
 موسیقی ۱۴، ۲۳، ۴۱، ۴۳، ۵۷، ۵۹
 مسعودی، ناصر ۲۰۸
 ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۹۲، ۱۱۸
 مسکو ۱۷، ۳۲، ۴۲، ۱۱۵، ۱۳۹
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۳-۱۵۹
 مشروعیت سیاسی ۲۶، ۸۸
 ۱۶۱-۱۷۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷
 مشهد ۱۸۲، ۱۸۳
 ۲۱۰-۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷
 مصاحبه‌های تلویزیونی ۱۴۷؛ ~
 موناکو ۵۷
 مطبوعاتی ۲۵، ۸۹، ۱۴۳-۱۴۵
 مهاباد ۱۸۳، ۱۸۵
 مصدق، محمد ۷، ۸، ۱۱-۱۳، ۱۷، ۲۰-
 مهدی، علی اکبر ۲۰
 ۷۰-۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۱
 مهران، احمد ۱۴۱
 ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۷۵
 مهوش ۲۰۸
 مطبوعات ۲، ۴، ۵، ۷، ۲۲، ۲۹، ۳۵
 میانه ۱۸۳
 ۸۵، ۷۲، ۸۵، ۹۴، ۹۵، ۱۶۶، ۱۸۵
 میدی، علیرضا ۱۴۹
 معروفی، جواد ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵
 میتینگ بهارستان ۲۰، ۲۲، ۸۸، ۸۹
 معروفی، موسی ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۱
 میراشرافی، مهدی ۱۳، ۹۳، ۹۴، ۱۱۷
 معصوم کمانچه‌ای ۱۵۶
 میرزا آقاخان کرمانی ۴۵
 معینان، نصرت‌الله ۲۴، ۲۶، ۹۴، ۹۵
 میرزا حسین طنپوره‌ای ۱۵۶
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۰، ۱۷۵
 میرزا محمد کمانچه‌ای ۱۵۶
 ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱

- میکویان، آناستاز ۱۸۱
 مین‌باشیان، غلامحسین ۱۵۸-۱۶۱، ۱۶۴
 مینوی، مجتبی ۱۳۸
 ناتل‌خانلری، پرویز ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹،
 ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۰۲
 نادرپور، نادر ۱۱۷
 نازیسم ۴۱، ۴۲
 ناصرالدین قاجار، شاه ایران ۱۵۶
 نبرد (روزنامه) ۱۱۵
 نجف‌اشرف ۴۹، ۵۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱-
 ۱۹۳
 نخبگان ایرانی ۱، ۴۵-۴۷، ۷۱، ۷۲،
 ۱۲۶
 نخجوان، احمد ۳۲
 نخجوان، محمد ۳۳
 نخشب، محمد ۵۵
 نراقی، احسان ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۶، ۱۷۷،
 ۱۹۷
 نریمان، محمود ۱۰
 نصیری، نعمت‌الله ۸۷
 نفیسی، سعید ۱۳۰-۱۳۲، ۲۱۲
 نواب‌صفا، اسماعیل ۶۷، ۱۶۲
 نواب‌صفوی، مجتبی ۵۵، ۷۴
 نوایی، عبدالحسین ۱۳۹
 نوری، غلامعلی ۱۷۳، ۲۰۴-۲۰۹
 نوری، محمد ۲۰۹
 نوشین، عبدالحسین ۱۶۷
 نویسی، روح‌الله ۱۱۱
 نهضت آزادی ایران ۱۱۴، ۱۲۰؛ ~
 مقاومت ملی ایران ۹۵، ۱۴۲؛ ~ ملی
 شدن صنعت نفت ۹، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۴۵،
 ۵۴، ۷۰، ۷۲، ۷۶
 نی‌داود، مرتضی ۱۶۴
 نیرسینا ۲۱۴
 نیروی سوم ۲۰۲
 واقعه نهم اسفند ۱۳۳۱ ۸۵
 وثوق، احمد ۷
 وحدت ملی ۱۴، ۷۳، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴،
 ۱۴۳، ۱۵۵
 ورزی، ابوالحسن ۱۱۷
 وزارت آموزش و پرورش ۴۸؛ ~
 اطلاعات ۲۴، ۲۵، ۴۸، ۵۰، ۵۷؛ ~ امور
 خارجه ۲۹-۳۲، ۳۶، ۳۹، ۴۳، ۴۸، ۵۰،
 ۵۲، ۵۶، ۵۷؛ ~ پست و تلگراف و تلفن
 ۲، ۸، ۱۷، ۴۸، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲؛ ~
 دادگستری ۱۷۴
 وزیرزاده، قمرالملوک ۱۶۵
 وزیر، عبدالعلی ۱۵۷، ۱۷۶
 وزیر، علیتقی ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷،
 ۱۷۵

- یوسفی، غلامحسین ۲۰۲
یونسکو ۱۱۷، ۱۹۷
- وظیفه (روزنامه) ۱۰۷
وفادار، مجید ۹۵
ویتنام ۱۴۸
ویلیز، دونالد ۸۸
هاشمی رفسنجانی، اکبر ۶۳
هدایت، صادق ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲-۱۴۴،
۱۶۰، ۲۱۰
هروی (دکتر) ۲۱۳
هزیر، عبدالحسین ۷۱، ۱۱۶
همایون‌جاه، محمدعلی ۴۲
همایی، جلال‌الدین ۱۴۰، ۱۵۴
همدان ۸۲
همه‌پرسی ۱۲، ۸۳، ۸۴، ۱۱۱-۱۱۳
هند ۱۲۶
هنرستان عالی موسیقی ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۳
هوشیار (دکتر) ۱۳۲
هویت ملی ۱، ۴۳، ۴۵، ۶۶، ۶۷، ۱۲۵،
۱۳۵، ۱۳۷؛ ~ مذهبی ۶۶؛ ~ قومی ۱۳۱
هویدا، امیر عباس ۴۸
هیأت‌وزیران ۴۰، ۴۸، ۶۷، ۱۱۸، ۱۷۱
هیتلر، آدولف ۴۱
یاحقی، حسین ۱۷۵
یاسینی، محمدجواد ۶۱، ۶۲
یعقوبف ۱۸۰
یگانه، نصرالله ۱۴۶